رسائل ملّا طغرا۔

از

ملّا طغرا۔
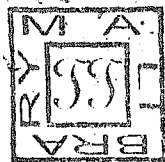
بسم الله الرحمن الرحیم

خمر دوست پیشه ... بهارست امست ازین بوستان معنی پروری
که در موسم اردی بهشت تحریر بطراحیش پرداخته* ازجوی
قلم انشا، در زمین رضوان پسند کاغذ بجای سنبل و نسرین
خط و خال حور غلمان نهال ساخته * رباعی * ای در طلب تو شامه
هر دوش سحاب * بارانی قطره در رهت سالک آب *
بریاد تو موج خیز حبس نفس اند * در بقعه سجر خرقه پوشان حباب *
جوش تشنه

ثنای بهار پیرائی که انگشت سبزه را بدانهای شبنم غلطان
سبحه گردان تهلیل خویش نموده * وحمد نیسان آرائی که پنجه

بنفشه را از وضوی شبنم باران به بستن پیمان سجدهٔ خود گشوده *
بهواداری نسیم هدایتش برگ زنده دلی بر شاخسار پژمرده
تنان رسیده * و به آبیاری ابر بشارتش گل نغمه را از خار
خشک منقار مرغان دمیده * به آگاهی حق صدای طنبور پنبهٔ شگوفه
از گوش شاخ درختان درکشاکش * و به سرسبزی شوریدگی
منصور طرهٔ خرمی بر دوش رزان دایم مشوش * چشم نرگس
سحر خیز بجویائی وصال او رنگ بست سرمهٔ بیداری * و طفل
غنچه برگ ریز بدلبستگی خیال او سرفراز از لباس برخورداری *

---

* بهمنوی * گلستان سینهٔ رنگین ز داغش * چمن افتادگی
راه سراغش * ز بس در بوتهٔ شوقش زده جوش * شده توزی
در رگ سنبلان سیه پوش * غمش چون با خراش آمیخت لذت *
ببین گل را بناخن کرد قسمت * ز عشق او گر از زخم ناخنهای است *
دریغ از جیب طاسم رنگ کاهی است * ز بس خونها که خوردش از پیاله *
شده از نقطه دارد چشم لاله * شقایق چون ز داغش سوخته بود از *
رسید از هجرش سوسن به دودی * بیادش عندلیبان نغمه پرداز *
بوده مستانه شان مضراب کمانه * ندادی گر بذکرش [illegible] آغوشه

تذروی شانه را در سر فراموش * بود کبکی سراسر گرد کهسار * بدام
پنجهٔ داغش گرفتار * دل طاوس ز صد خار دارد * ازان رو پشت
بر گلزار دارد * ز باغ وصف او طوطی چمن پوش * بهار بیخزان
دارد در آغوش * بود قمری همیشه در سراغش * شده یک مشت
خاکستر ز داغش * بسر سبزی خر آمد سرو دایم * که پا در جست و
جوش کرد قایم * چنارا ز سوز عشق او شرربار * علم کرده ید از جوهر
درین کار * ترنم راز پیچش دم باد * پریشان ساختش موی شمشاد *
چو سرمستان درختان خشک دره * تن خود کرده وقف ذکر اره *
ز شوق او که در پای خموش است * بهر سو چشمه در عین جوش است *
نمرود بیخیالش آب راهی * دمی بیکار خارش نیست ماهی * فتاده
پر نوش تا بر دل آب * ز حیرت باز مانده چشم گرداب * چه نقاش
است این که حسن سرشار * بدامش نقش میگردد گرفتار * چنان
داند ز صنعت دل ربودن * که ساز و محو خود پیش از نمودن *
خفیف وصف صنعش اوج تقریر * گلی از غنچش گلزار کشمیر

* در تعریف کشمیر فردوس نظیر تحریر یافت *

حبذا شهر که اگر نسیم گلستانش بطرف بدخشان وزد

آب لعل بوی گلاب گیرد * و اگر شمیم چمنش بجانب یمن
فاطبد * خون عقیق رنگ زمرد پذیرد * و در دامن کهسار اطرافش
سمن یاسمین از بسکه بر یکدیگر بافته * مخمل سبزه در هیچ طرف
جای خواب نیافته * مردم دیده بعکس پذیری گلنارش کارخانه دار
شفق سازی * و طفلان نگاه بمشاهده لاله زارش بگرم شغل
آتش بازی * در طی مسافت کشت زعفران زارش تدرو آفتاب
رنگ پرواز باخته * و در سیر سینه بهار ریحانش زاغ شب
به آشیان اقامت پرداخته * بنفشه خط کار خوبان اگر بر روی در
نمی ماند * خود را تا به بنفشه زارش می رساند * و سنبل زلف
خوبان اگر پای خود بسته نمی دید * سر بسبستانش میکشید *
سوداگران شهر سبز نباتات تا از کارگاه بهار سازی چمنش
متاع خورمی در بار نگاه نه بندند نهال نشوند * و دریافتگان
قابلیت نشوه نما اگر به نزهتکده گلشن ریشه امید دوانند بر خویش
نبالند * گل خورشید اگر بناظره بهارش درآمدی * از کسوف خزان
برآمدی * و بلبل صبح اگر بشاخ گلشنش نشستی * لب از
فغان نبستی * با طفیل را از شمار گلهای الوانش رنگی نه *

و باصره را اندازهٔ اطراف گلستانش طرفی نه *
سبزه اش باشش جهت عهد یکجهتی بسته * سه برگ اش
در چهار حد مربع نشسته * طفل غنچه تا نخاکبازی سر بر آورده *
کیچه اش بصد هزار رنگ گل کرده * نرگس می پرست انگشت
نمای دست از قدح نکشیدن * بنفشه سیاه مست ثابت
قدم بستر غلطیدن * از موج رنگ گل زورق آشیان بلبل
طوفانی * و از رطوبت سبزه سرو شعله آواز تذرو در ریشه
دوانی * بمقتضای اعتدال هوا تنور افروخته لاله باکشت داغ
صلح نموده * باقتضای پاکیزگی فضا طفل بیدست و پای شبنم
بشستن مشق سوسن کف گشوده * آفتاب هرگاه فرش زرین پرتو
در سبزه زارش گسترانیده زمردین بر چیده * و سحاب هر وقت
نهال آتشین برق در گلزارش کاشته نخل گل افشانی برافراشته *
ابر بهار در راه هواداری این گلشن شب و روز بهم چشمی یم در
قطره زدن * و نیلوفر به نشاط سر از زمین بر آوردن و را نداز کلاه
بر آسمان انداختن * از طرب انگیزی با موج رود بتار قانون در نوا خوانی *
و از سبکروحی آب رقاص حباب با صول خفیف در مقام

روانی * ماه بعکس دستگاه آن روشنی ندارد * که عکس
زنگی را از پایهٔ تیرگی بر نیارد * پنجهٔ آتشین آفتاب تا به محاذات
تابش رسیده * از تاثیر سردی کرم لرزیدن گردیده *
بدستیاری فیض هواش شکوفهٔ پنبه مینا دز بار بستن * و به نشاط
آوری جلوهٔ باد مرغ بیضهٔ قولا دور سرود خواندن * و به تحسین
قامت نسیمش سرو درختان پیوسته در جنبش * و باندازهٔ
صید شمیمش کمند موج آب در دست پیچش * صبا بکاستهٔ گوش
حباب در پیمایش نغمهٔ ترآب شار * شمال بر رخنهٔ تار موج در نوازش
بساز جویبار * سر چشمهٔ هوا او ار طوفان تر دماغی * پای
درختان دستیار طغیان شگفتگی * بید مجنون را اعتدال
مزاج میسر * و تاک فرسوده را خون گرمی شیشه و ساغر *
و ساق چنار آسمان خلخال * تختهٔ مشق بلند پروازی طایر خیال *
شاخسار صنوبر رقص پرواز * ساز برگ رسائی ادا و انداز *
پیچیدگی طرهٔ شمشاد * مجموعهٔ دار پریشانی باد * قامت سرو
افراخته * اندازهٔ بال و پر افشانی فاخته * شفق کده گوش گل *
دستگاه رنگ نغمهٔ بلبل * شبنم افشانی اوراق نسرین *

سوسول صوت بلبلان * زند باد صبا کف بر دف گل *
برقص انگیزی سرو کران تک * زند قمری ز بال خویش
دستک * تذرو و آسودگی افشانده از بال * به پرواز
پیاپی میزند فال * نداند مرغ این گلشن رمیدن *
مگر در سبزه اش سیر از دمیدن * کشیده کوهها ز
قبضهٔ خاک * بجوش سبزه و گل سر بر افلاک *
بجای قلهٔ کوهش رسیده * که رنگ از چهرهٔ رفعت پریده *
ز موج لاله از بس خورده پهلو * بود دامنش بقد بادیکی مو *
ز طغیان گل و سنبل بگل گشت * نه کوهش می شود
معلوم نی دشت * زمین گل آسمان گل بحر و بر گل *
نمانده در عدم گوئی دیگر گل * سالهاست که طوطی
ناطقه بذکر بعضی از فواکه این چاشنی کده با خویش موعود
شیرین زبانیست * اکنون که بدست یاری حدیث
گلهای دلفریبش بپای سخن در آمده * از سر وعده
نمی گذرد * و گوشش شوق را بجا و تپذیری تهنیت
می رساند * چشمی را سر رشتهٔ لذت بینائیست که باندازهٔ

میوه های الوانش کند نگاه گشوده * و دستش را
پایهٔ ذوق رسائی است که در شاخسار درختان نوبرش
جلوه نموده * زرد آلوی آفتاب از تار شعاعی بانخل باغش
هر روز در تماشش پیوند * و کیله هلال برشتهٔ ضیا بشاخ
شجرهٔ آسمان سراغش همیشه پای بند * زال چرخ خوشه
پروین را از شاخ او نای تاکش بخوردگی چیده * و مهر
گردون گردگان کواکب را از وبای یک درختش بدامن
کشیده * باتک نغال تعریف این مجموع سیری لب
ذوات در اندازد زبان کیدن خامه * و باشتمال توصیف
این منبع چاشنی دهان مقراض لذت پذیر اصلاح نمودن
نامه * نی بوده با هم نشینی خاکش از بس بلذت پیوسته *
که نیشکر مصری به نازش نقد هستی در گره بسته * مرغ
نگاه از آشیان دیده بر شاخ هیچ ثمری نه نشیند * که از
بر خاستن از هر جوش حلاوت رشته بر پای خود نه بیند *
هر نخلش چون از دستگاه ریشهٔ برگ میوه پروری
یافته * شاخسار حوصله اش از پستهٔ دل تنگ رخ تافته *

اگر پستهٔ قزوین ببادام تر و تازهٔ او دل نمی داد *
نسیم باغ گزین چون مغز در پوستش می افتاد * زیوانش
چون به نهال خودنمائی سری نداشته است برگ تن پروری
خویش را از دست نگذاشته * هرجا که تعریف ناشپاتی
در لباس بر زبان آید * توصیف شکرپاره پنبه قماشش را
بگفتار می نماید * نهال زردآلو اگر بمیدان باغ نمی تاخت *
چوگان زمرد بر گوی طلا که می انداخت * چانیکه سیبهای
دوکان خود فروشی چیند * سیب ذقن خوبان روی خریدار
نمی بیند * شنگرف که سبزی او زینت شاخسار است *
ناخام است و در شیرینی پخته کار است * آلوچه که پیشتر از
میوه های شیرینی رسیده * باوجود ترشروئی روی خویش
در هم نکشیده * نسیم بشاخ میوه کاری اشجارش در
آویخته * جهت بهی خمیر صندل و آب نبات بهم آمیخته *
اگر درخت موم در زمین وعده گاه ثمرپای نهاد * نهال
بوستان ارم در راه میوه او سر می داد * و توت
بهسش بهجوم چاشنی شان عسل را پس نشانده *

و شفتالوی نورسش محضر ولینشیانی بمهر بوسه
خوبان رسانیده * بشهد چشانی سایه قندی لب جوی مضمون
فروشی * بنور افشانی جلوه انگور کو چه شاخ ثمربار روشنی *
از غلامی صاحبی فخری بهرات بر مسند افتخار * از
حسرت ابی خلیلی هر دو باشش بر دودی گرفتار * شاه
آلوی درخشان رشک فرمای لعل بدخشان * شیرین
کاری عنابت * بالب دلبران در شکر آب *
*مستوی * که پروانه تا در صحن باغ است * بیک
فانوس بارش صد چراغ است * چنان به با تجمر دشد
هم آغوش * که دارد خرقه اش را باد بر دوش * کی تحریر
وصف ناشپاتی * نماید صفحه کاغذ نباتی * چو زرد آلو بخوبی
ناسور شد * بدل سختی درو نرمی بر شد * که و امرود
بافیروز تاج است * زملک شهد جویان خراج است *
چنان شد بوی شفتالو دوائی * که یابد خسته از هم
شفائی * بود با خوشه تا انگور را عهد * رسد پروانه
آتش داخرمن شهد * چه طفل از کعب مه پستان

انجیر * گدازد ریزه های قند در شیر * بود از بسکه
پاسباس نزاکت * نیابد سیب بی پوشش راه نسبت *
دهان پر چکو از گفتن جوز * شود مغز سخن را حلقه چون
لوز * زبان اردو چو بر لب حرف بادام * گشاید گت
بروغن مالی کام * چو ساقی پیش مستان نقل
چیند * بجای پسته فندق می نشیند * کسی جز بادرنگ از
سبز پوشان * به یکتا هم نگشت با جرم نوشان * چو زد
بر ظرف قیمت خربزه دست * حلاوت انچه بودش
در گره بست * نموده جمع یکجا هندوانه * ز بهر مرغ لذت
آب دانه * فضای کوه و صحرا میوه آمیز * هوا تا روز
محشر چاشنی بیز * اگر فرهاد شیرین کار بودی *
درین کهسار صنعتها نمودی * بتاثیر فصل و هوا هر گل
موسمی بر گلبن طراوت است * و در هر میوه هنگامی
شاخ لطافت * الاکل سرد و میوه حسن که بباغبانی
بزرگ و کوچک این مقام همیشه بهار است * و بستان
تازگی و برگ پختگی پیوسته پر بار * بهشتی مایه

بناگوش مطربان بجا نقل دایر نعل در آتش * و بکمند افکنی
شعله آواز مغنیان پروانه از بغل بیضه درکشاکش *
طنبوری به بند انگشت طنبور درکاسه شماری شراب
سرود * قانونی بجوی تار قانون در آبیاری باغ نغمه
داود * موسیقاری بسر پنجه موسیقار در بالایش
رنگ گل ترانه تازه * کمانچی بتان گیسوی کمانچه در
آرایش مرغوله باند آواره * چنگی بسوزن مضراب
در رشته تار ساز طرب گوک کرده * نائی بدمسازی قلم
نای پرکار نقش دست بطراحی هوا برآورده * از موج
تیزی رطوبت سرود کاسه خشک رباب پشادابی
حباب * از آتش افروزی صوت گلوسوز استخوان سینه
عود بسوختگی دود * ساعتی نگذرد که زبان مضراب صد
زمزمه شور انگیز برگوش ارباب خرد نکشد * و زمانی برنیاید
که لب جام هزار نکته رنگ آمیز درکار اهل هوش
نکند * بستر آبی گلزار حسن خوبان مینای می سحرخیز *
بوصف شگفتی لشکر هلال دوران فوج پیاله بلوریز *

ساقیان لاله رخسار بساغر می عهد یکرنگی بسته * و محبوبان
گلعذار یاد آز در رقص برخاستن نشسته * گاهی که بسماع
دست برآورند خرد در پی باستادن معذور * و جائیکه برقص
قدم بر دارند هوش در سر گذشتن مجبور * بحر اصول
بطوفان افتاده سیر پای حرکات * و مقام آهنگ از
جا در آمده دلنشینی نغمات * دلربائی حسن صوت ناهید
را ثابت قدم مقام عشاق کرده * و رسای آواز سش
خورشید را ابره شکستگی رنگ در آورده * شپره
بهانه از شعشعه آفتاب جمال درستبستان زلف بی تاب *
چشم آینه از هجوم فروغ تمثال مژه ریخته اضطراب *
غمزه در فضای آتش رخسار بتاب کشتی تیر مژگان
در کار * عشوه بهوای گرمی عذار بتخانه کمان ابرو گرفتار *
گیسوی شب رنگ فتنه انگیز سنبلستان روز رستخیز *
زلف مرغوله پرداز فریاد رس اهل نیاز * چشم سرمه
پرست ترکان سیه مست * لب شیرین بتبسم چشمه
شور در ترنم * مثنوی * سرود و حسن این جا هم عنانند *

صحن دل هر دو چمن یک دو کانند * ترنم ریز هر سو خوش
خرامی * بهای نغمه در سیر مقامی * صدا با نغمه پرواز
نوازش * شرر افروز گرمیهای سازش * ز مژگان
چنان نغمه پرداز * چکیده نیش مضرابی رگ ساز *
شده چون مطربان را نسبه از کف * چو برگ گل نماید پوست
چو دف * ز آب نغمه چون دف نم کشیده * هوا از
آتش رخسار دیده * بمطرب نی چنان دل بسته دارد *
که یکدم بی لب او بر نیارد * مغنی چون زند دور ز لصف خود
چنگ * شود مرغوله زلفش باهنگ * کند چون چشم
مطرب ساز دیدن * توان صوت از نگاه او شنیدن *
ز شور انگیزی نقش ترانه * رهد کبک فلک از آشیانه *
صراحی بهر مردان است افسر * زنان را پرده ساز
است چادر * گرایان بوصف سخت افگند از وف *
کمر قه کاسه طنبوره بر کف * ز دیوار و در این گلشن
ذوق * دمیده ساز برگ نغمه شوق * نسیم و نغمه را یک
هم نورد طور الفت * هوا را بر از بحر اصول الفت *

ز هر جانب زده مرغ تر آهنگ * نشانده از ترنم بر هوا
رنگ * نباشد او و را گر من هم چو بلبل * غزل خوانی کنم
دو عشق آن گل * بیا ساقی که عید نو بهار است * گلستان
جلوه گاه آن نگار است * ز لطف آبیاری گلبن ساز *
گل صد نغمه بر یک شاخ تار است * لب مطرب زلالی کز
دو جوی * که جوشیدن رشک آبشار است * بسازی
شد هستی نغمه پرداز * که تارش از رگ ابر بهار است *
سرود عشق رنگ سیمگی ریخت * نوای تازه تر چو
روی نگار است * نفس با صد نوا در پرده دل * ز بهر
دو کشی در انتظار است * کشش نغمه او بی مطرب
عشق * که برگ ذوق را سازش حصار است *

داستان چهارم در ستایش

دل کرد و کشمیر جنت نظیر

فهرست تحریر یافت نظر طراوت

دل جنت آیت خود گلستان دگر * گل نیز بهار حسن اجه
یاران دگر * حمید اشرف که از اوج گلشن نوح ظفر * کشتی

می ساخت بهر طوفان دگر * زهی دریاچه گلستان رشک
که جوش گل آتشین همگامه گلستان خلیل زا گرم ساخته *
و از طغیان سبزهٔ دلنشین بسبزی کشتی ع
طاق پرداخته * از قرار گرفتن آبش نقش ایستادن
چنانچه باید نشست * غواصان آبش در آب
نگهداشته بستگی نفس * شناوران هر سو دست و پا زده
آشنای فریادرس * رفتن تا میانش زهره کسی تا کجا
زود * رسیدن بکنارش نرسیده کشتی بکجا رسد *
از بس غایت که بحالت ابر باد صبا هی نرسانده * لب
دریا از موج درزیر دندان تاسف مانده * از رطوبت
هوایش ابر نیسان سرشار بحر زدماغی * و از خرمی
فضایش نوبهار خضر سرچشمه شگفتگی * گلهای رنگین
سرخ و زرد برچیدن دکان لعل و گهربا تر دست بساط
گستردن * برگهای سبز نیم سبز بشکست
کار زمرد و فیروزه کمر بهم وا بوده عهد بستن * موجها
بتماشا به گلهای در آید * برنگ قوس قزح بر آید * حبابی

که بسبزه دیده بگشاید * ساغر زمردین نماید *
سطح آبش تا پرورده کنول کف گشاده *
بدخشان را از لعل آتش در بها دا فتاده *
نشوه نما در غوطه کاری آب و تاب * نسیم و صبا در شناوری
رنگ و بوی گلاب * خورمی و شادابی بیخبر بهار
بهم آمیخته * دمیدن و شگفتن بی اطلاع نامیه بیکدگر در
آویخته * آب برنگ گل و گل برنگ آب و او نگهت و
رطوبت داده * از زمین تا آسمان طوفان تری و تازگی * و از
مشرق تا مغرب چهار موجه رنگینی و شگفتگی * آری گلشن
عالم را آب کم ازین نشاید * و گل گردون را لجه محیط
ازین کمتر بظهور نیاید * مثنوی * نگاها بسکه رو داده
است آبش * نمی آرند هرگز در حسابش * بهم سو
کشتی طوفانی گل * تلاطم خیز موج بانگ بلبل * رخ
کشتی نشینان شعله تر * در آب حسن شان کشتی
شناور * ز عکس لاله رخساران سرکش * فتاده ماهیان
در دام آتش * بهمت ناخدایان کف گشاده *

گلستانی بدست باد داده * درین دریا چنان جوش طرب د
است * که هر موجش ز آب نغمه رو داست * ز صوت
مطربان پهلوی گرداب * نماید رقص در دور حرکت گهر آب *
فشانده هر طرف از شاخ آهنگ * گل نغمه بگلهای گل
رنگ * ز هر زورق صدای نغمهٔ تر * زده موج طرب
بر گوش اختر * رگ طنبور رشک موج آب است *
بهشتی کاسه هم چشم حباب است * شفق شد بادبان
باده پیمایی * لب کشتی هم آواز دف و نی * ز رنگ
آمیزی عکس پیاله * شده نیلوفر افلاک لاله * چراغان
زد چنان نقش بر آبش * که فانوس خیالی شد حبابش *
رطوبت راز بس می در ایاغ است * چراغ شعله
دایم تر دماغ است * بحمد الله که من هم تر زبانم *
ازین آب و هوا روشن بیانم * از انجا که اقتضای
خاک این فردوس آیین است هر زمینی نیست که
سبزی و خرمی آن صد بهار را پای بست نتوان یافت
از هر طرف باغهای دلنشین همچشمی بهشت [illegible]

بر آورده خصوصا باغ فیض بخش درخشش فیض طاق است *
و برفعت انگشت نمای ساکنان آفاق * از رطوبت سایه
درختانش ماهی زمین در آمد از شناوری *
و از رغبت زرگلهای الوانش قارون فلک بو
ساز کیمیا گری * شمشاد پا از دهر و از مرغان نگاه کمند طره
بدست آمد از باد داده * و سرو بشماره صید دلهای
آگاه چین از دام گیسو کشاده * بجوان سالاری
اشک ابر طبقهای خنده بر خوان شگفتگی گل فزوده *
و به نقره کاری طراح کار شبنم افشان غبار بر اوراق مجموعه
سنبل نموده * نسیمی بجانب ریحانش نگذرد * که صد
مشق تازگی بسوی خط خوبان نبرد * بسا به پروری جعفری
بخاک را آب و تاب طلای احمر * و به عکس پذیری ارغوان
زمین را بساط رنگین لعل تر * از شرر افشانی آتش گل
پا بیم نسترن در معرض سوختن * و از موشکافی دوانی
چراغ لاله سوخته سوسن سر گرم افروختن * صبح چون
از بیاض نسرین فیض دم زند * مجموعه سواد شب را

بهم زند * در پای چنارش رسائی خجالت زده دست کوتاهی *
و در سیر آبشارش روانی ترسنده لغزیده پائی * از
نهایت صفای آبش وقت تموج عکس از گم شدن
محفوظ * و از غایت شیرینی زلالش طفلان نگاه در غوطه
خوردن محظوظ * مرغوله ریزی آبشار باتحاد مقام در اصول
روانی * نواخت هم زمزمه چرخی جویبار در پست
بلندی بچسپانی * کوک نغمه زیر و بم موسیقار فواره
سرشار ترصدائی * رقاصان حباب انگشت نمای موج
بخوش آدائی * مثنوی * نگاه از سیر این باغ طرب خیز *
چو تار ساز کرده نغمه انگیز * بهر سو عندلیبان کرده سرشار *
ز آب نغمه ترجوی منقار * دل قمری ز افغان شعله ساز
است * ز شور صوت طوقش در گداز است * تذرو از بسکه
شد با نغمه یکرنگ * بنقش بال خود آمیخت آهنگ *
زهر جا نغمه سازی دل نشین است * که در هر نغمه صد ره
شاهبین است * صنوبر بسکه دل بر رقص بسته * ندیده
یکنفس خود را نشسته * چنار از دو جا بالا دست شاد است *

گنبدگر سرکشی آتش نهاد است * ز بس قمری بهر
سو پیش کشیده * لباس سرو سرتاسر دریده * گل ذوق
است در آغوش خارش * طرب زیر است و ایم
آبشارش * کف فواره تا حوضش کشاده * فلک را
غوطه در آب داده * زمین از مستی آبش خراب است *
ز تاب تند پیش ماهی کباب است * هوایش بسکه
صفا است بلبل * تواند دید دود آتش گل *
در این گلزار قصری زرنگار است * که عکسش را
ز عکس آن بهار است * صفحهٔ زمین را از طرح بنای
آن نقشی نشسته که کارنامهٔ مانی به تعظیمش برخیزد *
وسطح فرش را از پرتو فضای آن روشنی پیوسته که
آفتاب بدریوزه اش آبرو نریزد * هر خشتی صد کس را
دست بوسیده تا بپای نگارش رسیده * گچ کشاکش‌ها
دیده تا خود را به پناه دیوارش کشیده * بنایان افلاک
چون دست گل ماه داری هلال باپچکاری آن برده اند *
پنجه از گل خورشید غاریت کرده اند * گچ صبح از کوره

مشرق هر چند بچه بر آمده خورشید را در این کار خام کار
شمرده * قوس قزح ناکمان ابروی طاقش را دیده بهرا از
رنگ بر آمده * و آفتاب هر گاه پیش رواقش رسیده
بعالمی دیگر در آمده * هفت اقلیم در تمام شدن یکپا
ایش دست بهم داده اتفاق * شش جهت در یک
جهت بودن فضایش از مشهوران آفاق * بذوق بوسه
چینی لب بامش نطاق عرش پایه عریانی چشیده *
و بشوق مردم نشینی چشم غرفه اش پیر گردون
لباس سیاه پوشیده * نسیم فردوس نفس
سوخته بالش در یافت کام * دم صبح به بیاض سحرش رنگ
باخته شبگیر زیارت سواد شام * از رطوبت هوای دلپذیرش
دماغ آتش گرفته شمع از رهگذر پوست بی پروا * و از
بهار گلشن تصویرش شاخ سبزگر و چخیم گران
بار نازکی نشوه نما * مستوی * برنگ آمیزیش نقاش
ترو سهت * زنوی آب و آتش را بهم بست * چولهای
دهاخت از رنگینی رخ گل * صدف و ادش باغت مقدار

بابل * چمن سازی چو کردی پای بستش * پر طوطی قلم
دادی بدستش * کشیدی گر شبیه شمع سرکش * دل
پروانه بودی رنگ آتش * شدی تا صرف سوسن
چراغ لاله * سرشتی نیل جو در آب پیاله * کف نیلوفر
است از فیض سحاب * کرشمه لاجوردش را
بصد آب * فشانده خورشی ها لاله از مشت * کرم تاش
داد زنگارش بانگشت * چو کلکش سیر بهاگاه بر آورده *
طلا گونی ز خورشید گل زرد * قلم هر جا بطرح باغ برده *
نهالش را ببالیدن سپرده * ز پرواز خم گیسوی شمشاد *
نموده رنگ حیرت بر رخ باد * چو در بادک نمائی کف کشوده *
نگاه چشم نرگس را نموده * ز بس آب نزاکت خورده
لاله * شده باریک چون موئی پیاله * چنار از فیض گلشن
یافت الحال * که آتش برفروزد بعد صد سال * ز دیوار و
در این قصر پیداست * که هر نقش درستی هست
آنجاست * همین بس گلشن این فردوس آئین * که باشد
جلوه گاه خسرو دین * بهشت گیتی ستان جمشید ثانی *

سرافرازی ده تاج کیانی * خداوند ازازل شاه جهانش *
مسخر شد زمین و آسمانش * در تعریف بادشاه شهنشاهی که در
نیسان مکرمتش مشت خالی حباب گوهر ثمین در گره بسته *
و جهان پناهی که در بهار مرحمتش شاخ عریان موج برگ زیور
رنگین پوشیده * از گرمی بازار عطایش آتش فسرده
یاقوت در شعله کشیدن * و از خوردی گذار
سخایش سبزه خشک زمرد دریشه دوانیدن *
بحر عطایش تا شگفته روی کف گشاده * دریا از صدف
پشت دستی بر زمین نهاده * بآتش فروزی مطبخ
جاهش سنگ آتشین آفتاب با چقماق هلال پهلو
خورده * و سپند سوزی رونق بارگاهش دامن صبح
با فروختن انگشت افلاک می برده * در پله میزان
عدالتش کوه عدل نوشیروان از پاسنگ کم * در
سایه حمایتش تیغ آفتاب درخشان ریخته دم * بمقتضای
رعیت پروری به نسیم و صبا حکم است که یکی بی مشورت
دهقان دست بخرمن نکند و دیگری بی مصلحت باغبان

پا بگلشن نهد اگر باد بگوشش رساینده که آتش
نجبنی دویده * آب را فرموده تا خاک بکاسهٔ سرش
کرده * بخوشه چینی مزرع نطقش گیل زبان خرمن سوختگان
لبریز شود * و بهم نشینی شاهد خلقش حسن مشوک
دست صفتان روشناس نمود * در چارسوی پرتو
ضمیرش ید بیضه بدست فروشی انگشت نما * و در بازار
رای منیرش پنجه خورشید مشهور بدست اندازی
دنیا * پایهٔ صبح از نظر افتاده * مینای بزم عشرت *
و دود شب بباد داده آتش کباب عشرت * شامی
نگذرد که بذوق دم گستی راگ سرایانش مطرب
فلک دف بر آتش شفق نگر داند * و صبحی نیاید که
بشوق همدوشی بار باقتگانش پیر گردون عرق انجم
از جبههٔ هستی نیفشاند * فضای اماکن سلطنت عظمی از
راگ و رنگ سرود پردازان گوناگون * و هوای
مواضع خلافت کبرا از تال و سرودنگ اصول طرازان
بوقلمون * و بربط سازان صوت و نقش سرافیان را

جز به نغمات خود می شمارند * نشید خوانان کار عمل حجازیان
را کرده فقرات خویش می پندارند * چون ساز هندی
از شعبه مری صوت مقام دل نشین بحر اصول پذیرفته *
لب رود جمه این ابیات بلند آوازه را در وصفش بزبان
موج کند * مثنوی * بود چشم تر دریا ازین ساز * بنالم
داده تن صحرا ازین ساز * چو صندل پا نهد در بزم نغمه *
بپاید وقت سر موجا ازین ساز * زکو چاپ و صفی خود تال
خوش صوت * شده ایم بزرگها ازین ساز * بتحریک
مغنی میدهد دست * رباب عود را ما وا ازین ساز *
بخوانم چون سرود و صف جنبر * که حسن صوت شد پیدا
ازین ساز * چرا ساز و شریک خویش نی را * طرب
گل می کند تنها ازین ساز * فراز و گرچه موسیقار پنجه *
ولیکن می شود بی پا ازین ساز * ز تار خویش قانون
میکشد دم * که یابد صید خود آوا ازین ساز * کمانچه
نی شود در بزم هندی * چه جبر خویشتن پیدا ازین ساز *
پسند راگ خوانان کی بود چنگ * که وقت نغمه صد رسوا

ازین ساز * نخواهد یک قلم ظهور در بزم * نشان
یابد اگر طغرا ازین ساز * بزرگ و کوچک دربار
صاحب قران از بهجت همایون آساس موسیقی می داند *
و عرب و عجم هر کاه خدیو جهان از طالع نوا شناس
تصنیف می خوانند * مطلع سعد جبین اقبالش اگر کهف
نوازش نمیشودی * چار چل ماهید ایزه چرخ ناسوسی * و
مغنی بزم اجالش اگر در نواختن مقام سازیش نمودی *
نقاره دار ات کواکب بر چنگ افلاک نبستی * رفعت
را اگر مرتبه قدرش رو می داد * در مقابل پستی نمی افتاد *
و تمکین اگر پاسنگ وقارش می بود * تلفظش بسبک زبانان سر
گران می نمود * در طلب نمودن منشور نامه ٔ همت * دریا از موج
انگشت بچشم کرده خدمت * صبحی که بهر خیز و شب بهم
روز * و شامی که بهر نشیند روز بهم شب * و در روز رزم ش
اگر دیده بجلای اسلحه دلیران پردازد * روشنگر
خورشید را انجا کی یلیجا کند * و در شب بزمش اگر زود
کف هوائی آتش باران دهد * مهتابی ماه را تاب

رساند * شمعی که در محفلش وصف پیمایش بروشنی
پیوندد * کسان بر رشتهٔ نورش احرام نه بندد *
در عرصهٔ شطرنج مردانگیش بهرام چوبین اگر اسپ
اندازد * ادنی پیادهٔ اش مات سازد * فرزین فلک اگر مهره
از قیاسش میدید * در بساط سماک بر رخ هرکس
می دوید * نامهٔ شجاعتش تن بلفظ لرزه ندهد * تا بسهو
گریز نخوانند * و خامهٔ جراتش بشکست رقم پا نه نهد *
تا کند سوادان در نمانند * در بهارستان دورانش
بدخشان لاله از دست بی صفا * و بر سر خوان احسانش
عمان ابد از دست بسته دست و پا * کیوان از کهکشان
دست دراز کرده رکاب گرفتن * آسمان از صبح دامن بمیان
زده جلوه دیدن * موج قلزم بطاق ابروی تیغ آبدارش
پیوسته پیاله گرداب بر لب * چشم انجم بذوق گل
سمر فلک هزار سواد خوان صفحهٔ شب * تیر قضا بجانم
زد ادای کمان پرواز گرفته رسائی * خط استوا بسایه
پروری سنان ثابت قدم بر است ادائی * پنجه علم

کیوان رفعت کلید دست فتح و نصرت * و چتر
شهنشاهی خورشید قدر * انگشت نمای هواداری بدر * شمشیر
فتح بهما شتاب خونش خلاف تر از تیغ آفتاب * سوی *
لواش باسر انگشت خامه * روا رائی کشوده فتح نامه *
بدار دو قبال مستش از کسی باک * زند گوئی زمین
بر فرق افلاک * زبیم او فلک از غرب تا شرق * بدست
ابر داده چرخی برق * چنان عکسش بدریا زد سیاهی *
که راه آب را گم کرده ماهی * بفرمان بردن شاه قوی دل
* کمر بسته است دایم از جا اجل * ز دست هیبتش
فیل فلک سا * به بینی خط کشد دایم زمین را * گرفته شمع
دین از تیغ در مشت * چراغی کرده روشن از
هر انگشت * سپر مشکین گلی باشد بدستش *
کرمی دارد ز بوی فتح مستش * سمند عزم چون بر صید
که تاخت * درون را نیله گاو آسمان باخت * نخجیر و
دام صیادانش از خاک * بتعظیم کبوترهای افلاک *
کی انجا نسر و طایر در حساب است * که این صیدش مدرو

آفتاب است * در تعریف و توصیف بادشاه عالم پناه ہند
شاه جهان بادشاه خامه خارخار آن دارد که چمن پیرای وصف
صوری بهار سیرتش گلچین تر دماغی کردد * اگر صفحهٔ
دستیاری نموده ابی بر روی کار شگفتگی آرد وقت
است که مداد نیز بمددگاری روان شود تا انگشت نمای
انبساطش توان خواند * زهی روشن سوادی که از بیاض
عارضش حسن مطلع آفتاب را مطالعه نماید * و در صفحه
جبانش از روی پیش بینی نظم مشاهده را بمقطع
رساند * شعشعه حسنش چون به تسخیر جهان کف کشاده *
پنجه مهر درخشان اول دست ببیعت داده * الحق حسن
جهانگیر سایه حق است بسپند سوزی گلستان جمالش بلبلان
گرم بر آتش گل دویدن * بگرد روبی استان جانش پروانه
درآمد از گیسوی شمع بریدن * شبیه کش عارضش از گوهر
و یاقوت سفید آب و لعلی چیهره در صدف ریخته * موی
قلم بتار گیسوی خورشید درآویخته * یوسف مصر لقایش
گرم بازاری ندارد که ماه تابان کلاه گوشه بخریداری نیارد

تا بآبیاری یاقوت لبش سبزه خط دمیده* دود آتش حسرت در نهاد ریحان پیچیده* صنوبر باد ای جلوه اش اگر دل نمی باخت* چه اندازه ذخیره نمی ساخت* هر کرا وغدغه است درای* کوله بیاک نگاهش از دغدغه بر ای* چهرهٔ درخشان بر افروخته رونمائی هفت اقلیم* جبهه نمایان درست نموده کج نهادن دیهیم* بادهٔ گفتار ما شراب طهور هم پیمانه* شمع رخسار با چراغ طور شریک دوام خانه* ابروی دل پذیر* روکش ماه سیر* چشم حقیقت بین* سرچشمه نور یقین* غنچه دهن مجموعه رنگ سخن* سرو قامت انداز قیامت* مسوی* نه گل نی لالنی سرو چمان است* بهار گلشن آخر زمان است* دل شب تیره از سودای سویش* چراغ مهر سرگردان رویش* چنان شمع رخش باآب و تاب است* که فانوسش چراغ آفتاب است* لبش خمیازه فرمای دل تاک* نگاهش بادهٔ میسنای افلاک* بزم کز نگاهش می بجام است* کباب شعله داگر بند خام است* خط سبزش که سر جوشی

بهار است * چو ریحان روشناس لالزار است *
نهال قامتش سرشق شمشاد * بجولانش مقید
سرو آزاد * قدش از سرو به رویش به از گل *
محبت وادند دل قمری و بلبل * نمودن از من اکر
بلبل بدیدن * ز من گفتن ز قمری ها شنیدن * چون ذکر
مجملی از فضایلش افادهٔ مفصلی است اهل فضل را *
ناطقه بذوق تحسین سفیدان دریناب عزمی ندارد
که بیم دراز نفسی تا صبح پرواز کوتاهی نموده کار خود
نساز د توفیق رفیق باد * تا طول گفتار بر اختصار تفصیل توان
داد * دانشمندا اینکه بپای سعی در هر وادئ بنهایت
او ستادی رسیدند * در بدایت ما از مت بدست
انصاف حلقه شاگردی بگوش کشیدند * از پرتو چراغ
فکرش شبستان کتاب رنگ دست روشنی * و از
تندی شعلهٔ ادراکش آتش طور هنگامه گرم ساز فروتنی *
آفتاب درخشندهٔ توضیحش قبل از صبح بیان در اوج
طلوع نمودن * ماه نهفتهٔ ابهامش بعد از سکوت

دارد پس غروب نگردد * بمطالعهٔ اشارات ابرویش
علیلی فهمان بر مسند شفا دانی * و به مذاکرهٔ قانون
نگاهش ژولیده بیانان نظر یافته قواعد خوانی * از تصور
نطقش ارباب منطق را در هر باب تصدیق حاصل نشده
که از روی حجت معرفتش نباشند * و از تخیل بیانش اهل
عربیه را در هر فن معانی جمع نگشته * که از زبان فصیح در
بلاغتش و صفتش نگوشند * با مصرف کردن زر و گوهر
چون بصیغهٔ مبالغه زبان گشاده * صرفیان را بصد نحو محو
کلام خویش نموده * از شگفتگی حاشیهٔ خاطرش دقت
درشناسائی متن بگشاده روی نشسته که شرح توان کرد *
و بمقابله حکمت مدنیش ظلم دنیائی مصحح * و به تطبیق ضوابط
جبر قیاس قواعد شرعی منقح * مبتدای بدانش پیش
از خبر * باثبات مدعا خویش خبر * و در نفی غیر حق و لباس
بر حق و در کلام خاص مقصودش مطلق * قضیات پیرا معرفت
آرا شریعت پرور طریقت گستر مجاز شناس
حقیقت دان کثرت اساس وحدت نشان

* مثنوی * بود فهمش علم و دین پناهی * بود شانش
نشان بادشاهی * دل او معرفت را آفریده * شهنشاهی
بآیین عرفان که دیده * ز آگاهی کند در صفحهٔ باغ * بیان
معنی سطر پر زاغ * چو گردد وقتش بر مصحف گل *
براردآیه در شان بلبل * کند طفلی نگاهش وقت
تقریر * به بسم الله سرو انداز تفسیر * نسیم نطقش
از یک جزو لاله * نماید رنگ معنی صد رساله * پریشان
گر بود اوراق سنبل * نگردد خاطرش جمع از تغافل *
سوادش در بیاض فرد نسرین * روان دارد ز شبنم
نثر رنگین * حبابی را چو خواند نکتهٔ وصل * دهد توضیح
باب موج صد فصل * بشرح متن حال بید مجنون * کند
رنگ تکلم را دیگرگون * گشاید لب چو در تعلیم بلبل *
شود دانای علم دفتر گل * بیاموزد بآیین روانی * زبان
شمع را پروانه خوانی * خام طبعان را بدریافت گرمی سخن
پرورش پخته گوئی روزی باد * تعریف شعر فهمی * صرافان
چارسوی عبارت گسری نقود الفاظش را تا بسکه

تحسینش نه رسانند* ودکان بیان نگشایند* وجوهریان بازار مضمون شناسی لالی معنی تابرشته تمیزش نکشند* نام ارزش نبرند* بگنج گاوی سرانگشت دقتش قفل وسواس سخن دست اویز طبع سحر بیانان* ونه رسائی دریافت قطره تش بیم پستی فکر نقش ضمیر بلند خیالان* در پله شعر سنجیش وزن مصرع زلف معین* ودر محفل موشکافیش معنی بیت ابروعنبین* طبع شوخش در بیاض گردن خوبان گوفهابجا کرده* وفکر دقیقش از مصحف روی بتان غلطها صریح برآورده* پیش از تامل بمضمون سطر پیچیده کاکل پی برده* وقبل از تفکر بمفهوم نکته سر بسته خال برخورده* اداشناسی داند که اشاره ابروی هلال یار کیست* ومطلب از چشمک زدن آفتاب چیست* مطلع خورشید را که هر روز افاق لب بابت مطلبه قابل تحسین نه اند* بیاض صبح را که هر شب افلاک دست بدست میگردانند لایق مسوده نخوانند* سخنورانی که در علم سخن معلوم اول را ثانی

خود شمرند کم وقتی است که بشعلهایت بیش
از پیش سر فراز نکردند* مثمر ماینه گوهر لفظی که
آبش به تسیم بیان موج برنیاورد شاداب نه توان شمرد*
و یاقوت معنی که عکسش رقم طاوس نه نماید نام
رنگش نتوان برد* در صیدگاه مضمون غریب تا توطن
وقوع نیابد کمند فکر بی خطا نگردد* و در کارگاه دیبای خیال
تا باریک شدن دست ندهد نزاکت کار صورت نه بندد*
اگر نفس تماش در کوره پخته گوئی نسوخته طلای سخن در بوته
خامی است* و اگر چهرهٔ دقت بر ده پرده کاری نیفروخته
قصر کلام در پایه ناتمامی است* خوشا هوشمندی که بنور
تحقیقش چراغ فکر برفروزد* و بدریافت تدقیقش طرز
گفتگو آموزد* در تعریف روشنی بیانش مصراع تر
شعله بر زبان شمع ریخته* و در توصیف شگفتگی
گلاستش نکهت تر شبنم بلب گل در آویخته* حلاوت
میوهٔ پیش رس نخل گفتار* نمک مزده جلوه نهال تکرار*
تنگی دستگاه لفظ جمال* سرمایه و سعت معنی مفضال*

تر و تازگی فصاحت * بهار چمن بلاغت * مثنوی * تار قانون
گفتنش رگ گل * دلکش ساز لهجه اش بلبل * لب او ساز
برگ رنگ سخن * میدهد صد نوا بچنگ سخن * عشق ورزد
سخن با شعر پرش * صفحه و الشو ز تحریرش * خامه اش
چون شود رقم پرداز * خط به تحسین بر اورد آواز * از
بگفتن گل فشاند شاخ قلم * بدو آتش شده است لاله علم *
لیقه اش تار زلف سنبل تر * که کشیده سیه بهار به بر *
گرد داغش بناز الوده * بهر اوست چراغ گل دوده * بشکست
خطش درستی طرز * رقمش درس یاد مشتی طرز *
ورق اردو بهار گل تر * بلبل از بال خود کشد مسطر *
نظم سرایان خوش آهنگ که از نغمه سبز رنگ * گل
تر بخشی بسوی عندلیبان فرستاده اند * و نثر
پردازان باشد آوازه که از فقره تازه برگ سبز هم کاری
بجانب طوطیان روانه نموده اند * در گلشن تعریفش
استادان زمزمه بیگانگی اینکار اند * در چمن توصیفش بیگانه
ترنم آشنائی گفتار * راقم حق سرا طغرا که زبانش در نظم

بسر و واعتراف کوتاه فکری دراز است * و بیانش
ورنشر بترانه اقرار پست خیالی بلند پرواز * چگونه دست
باین قانون زده دایره پا از مقام شناسان برون نهند *
چون زمزمه این معنی توطیه نماز دعاست * اولی انست
که بجهه نوارسانی اجابت به نغمه آن پرداخته مایک را
بدماش آهنین ممنون نسازد * تاب هواداری نسیم تقدیره
نسترن روز ور شگفتن * و سوسن شب در جلوه نمودن
است * نسرین صبح دولتش در دمیدن * و ریحان شام
عشرتش در رسیدن باد * غزل * تافتد بر صحن گلشن پرتو
حسن بهار * عرصه گیتی زعکس عارضش گلزار باد * سر برآرد
چون بدفع خصم در بوستان رزم * گلستان فتح نذر گوشه
دستار باد * در بهارستان بزمش کز خزان بیگانه
است * ساغر سرشار جمشیدی چوگل پر بار باد * ساقی صاف
اعتقاد دهر از سیمای چرخ * کر بسروش جام عشرت
سکم و بد بسیار باد * مطربان محفلش را بی تلاش ابدد
است * جوش در گلهای صدا و رشا خسار باد *

رسالهٔ الهامیه طغرا مشهدی کلامی است از پردهٔ غیب * یعنی این انشا آفاق پیمائی است بشاهد لاریب * رباعی * در بزم محبت همه جا خصل چنگ است * هر مهرهٔ داغ هر طرف بیرنگ است * از نقش دوئی زیاده نتوان بردن * نقشی که توان برد بآن نقش یک است * الحمد لله که نقش مرادم در پوست سخت تجرد نشسته * و مهرهٔ طالعم در گلستان پنجاب از ششدر نرد دوار رسته * چندیست که یار بیهمدیده گل نسیم خرقهٔ گل را هدیه می آرد * و گلا هم بوی کهنگی نشنیده صبا عرق چین شقایق را بنذر میکند * اندر * پیش از گرما بایان ترصد آب پاشی خشخانه آشیان کرده * و قبل از سرما قمری خاکستر لقا با آتش فروزی فغان سر بر آورده * کلاغ این بوستان نان خود بر سفرهٔ اخلاص گذاشته * و سقای مرغان آبخور منقار بر کف نیاز داشته * از کاسهٔ لاله کشکول فقر ساخته ام * و از موج سبزه کمند وحدت انداخته * طفل غنچه بجهت چراغم روغن گل می آرد * و نرگس شهلا پنبه چشم خود از من دریغ

ندارد * چنار هر رشته سوز خود بمن سپرده * و صنوبر
زخم دل خویش بر من شمرده * از مربع چار چمن فیضها
دیده ام * و از مثلث سبزه برگ اثرها واکشیده ام * خامه ام
چون قلم نرگس مستغنی از قلمدان است * و اوراقم
چون جزو نسرین بیگانه جزدان * نوشته ام چون خط
ریحان بی ساخته است * گفته ام چون نکهت شبنم ناپرداخته *
در شیشه گل جعفری صحبت بی تعلقی می طلبم * و از مطول
سفید ارسسه اختصار میجویم * گاهی قانون آزادگی سرو
را مطالع میکنم * و زمانی شرح تجرید بیدرا مقابله می نمایم *
و از تربیت اوراق یاسمین بخیال قواعد سن وادم *
و از شکسته رنگی زنبق بفکر شفا افتاده * در کنار جوی
کیفیت حاشیه قدیم می یابم * و از اشارات موج رموز
حکمت العین می یابم * چشمم را سواد بیاض نسترن
است * و گوشم را شگفتگی زبان سوسن * نامه
سنج شده گشته ام * و رابطه شناس اجزای سنبل *
شارح رساله غنچه ام * متصور مصحف گل * غزل * چون

سبزه تر دمید هر سو * تحسین فشانم از لب جو * در باغ نشسته ام
مربع * با بلبل زده پیش من دو زانو * قمری نکند نغمه
از غم * لب زمزمه ریز حرف کوکو * بی زمزمه ام ندارد
وزود * از نقش دو بال خویش پهلو * گو گشت بمن
کبوتر مست * چون ساز کنم سرود یاهو * از آینه دلم
خورد آب * جوی لب طوطی سخن گو * هدهد شود
ز شانه خورسند * بی زلف ترانه ام سر مو * از باغ دلم
ربود طاوس * پشتاره داغهای خودرو * صحرای
رشته سر بر فقرم * رنگین زمین است نامه او * الحاصل
نگاههای تجرد صنعت و ساز اند * و مرغان نغمه سرای
وحدت در چپ و راست هم آواز * عشاق از راه
بی نوائی بنوا میرسند * و سالکان بساز بی برگی سیر
مقامات می کنند * تر دامنان را چون حسنی مقام
خشک لبی در پیش است * و مخالفان را چون زنگله
آوازه شکسته دلی در پس خویش * درویش
بکنه بی نیازی برشته ناز دارد * و کوچک فقیر بزرگ

نیاز را مغلوب شمارد * آنچه قوال ازل بقانون شریعت
در پرده گفت * از نغمه سرایان بزم طریقت
نهفت * پرده شناسی زمزمه شیخ عراقی فهمیدن
است * و نغمه سنجی بترنم عطار نشاپوری رسیدن *
همایون سالکی که مقام بانیائی داند * خاک حجاز را سرمه
اصفهان خواند * ترانه گوشه نشینم در یکگاه وحدت است
* کاری بدوگاه و سه گاه ندارد * تا بچارگاه و پنجگاه چه رسد *
در پنجگاه نماز شش جهت آوازه بخش هفت پرده را
نباتک باشد پرستش میکنم * از شعبه خضری استغراق
مقامی که بخاطر نمی رسد چارگاه عنصری است چه جای
سه گاه موالید با دوگاه نشاتین * با رام نا رشیر است *
لکن چون شیر طبعم بوسلیک نمی کشد * و فغانم
فغان بلبل است * اما چون بلبل نوا سری ندارم *
گوینده مقامات طریقت را بمقامات موسیقی چه کار است
* صدای تفنگ تبریز و تبریز نیست * و آوازه نقاره
نور وزد در نور وزم * بیغزال از مقام شوق معزول

نخواهم شد * بی عشیران عشرتی از ذوقم کم نخواهد گشت *
روی خواهش از گرد آینه گردانیده ام * خود را از رغبت
رهروی رهانیده ام * سلمک را مصغر سلم می خوانم * و ماهبود
را نفی آفتاب میدانم * بیانت پیش من طایفه ست از
ترکان * و نهاوند شهریست نزدیک همدان * فرقی میان
اصل و فرع نمیگذارم * و تفاوتی میان اوج و حضیض گمان ندارم
* چه جیجیر و چه صبا چه گوشت و چه خارا * بسته نگار هر چند
از سرا پرده سازمی بایند * چون نگار بسته نقشش بما تا در
دلم نمی نشیند * دایرهٔ فلک اگر با او از در آید * از
مستی عشق نمی شنوم * و ذال چرخ اگر خنجر بازی کند
از بی پروائی نمی بینم * بقانون رستم زابلی ریشی
دو شاخی گذاشتم * و بوصول خرقه پوشان دل بزکر چار ضرب
داشتم * مثنوی * از ریش بود دو شاخه بر گردن من * در
خرقه گرفتار بزندان تن من * تا یار بود دلیر در کشتن من *
سودای زندگی شود مردن من * بانگ انا الحق صوتی
است خارج از آهنگ دین * و بیگاه از ساز همگین * موافق

هر چند باصول ثقیل وجد نماید * بنظرم خفیف در آید *
از نوازش و مساز حقیقی چون نی انبان می نالم * و در
بالیدن از دست خود نائی می بالم * چون نی دویم موسیقار
از هم نفس خود بزرگ ترم * و چون طاجان دایره از هم
آواز خویشن کلان تر * کدوی سرم چون طنبور مغز وار
سرود شوق است * و پرده دلم چون رباب نقاشی
ترانه ذوق * در مقام تجرد اگر دو خانه داشتم هم چون
نی بیکدم گذاشته * موی سرم چون گیسوی چنگ بپا میرسد
* بار تعلق شانه نمی پذیرد * رود چشم تر صدا تر از
عود است * و ارغنون دلم پر شیون تر از بربط *
استخوانهایم در فغان کمچه افتاده * و با موسیقار
داو هم چشمی داده * اگر نواخته تم غیر پوست می بود
* نقاره نامزدم نمی نمود * سفینه ام چون قانون وقف
نغمه سرایان است * و بگلوم چون غیچک نذر بی نوایان *
بتلمیذی سرنا سرآستین پر شکسته ام * و برکنار
خوان روح افزا نشسته * مطرب عشق از دو طرف

دست بگردنم انداخته * چون بلبان از لبان خودم
بهره مند ساخته * مانند پرده ساز به پیش آوردن اسرار
بی پرده ام * چون تار بجهت گمان زخمه توفیق خورده * چون
مضراب استخوانم رگ و پی ندیده * چون تار روان
رود دام خشک گردیده * بزرگ و کوچک اشک
به کنگرهای مژگانم دویده * و آواز بیدار باشی از حصار تن
بگوشم رسیده * طبل قناعتم بصدای ضرب الفتح علم است *
و شکست لشکر حرص کوس زده عرب و عجم * از شگفتن
گلشن رقص حلال می بینم * سحر خیزان چمن نغمه
مباح می شوم * سرو باصول فاخته ضرب می رقصید *
و صد برگ در تشنیش و سر میکشد * سماع لاله در بزم نقیبان
است * و رقص شگوفه در حقیقت ولیل * عندلیبان
در دور گل می سرایند * و قمریان در اوج سرو می خوانند *
ما زیر بم چشم براه ساغر وحدت است * و برگ
صنوبرتم گوش بر صدای ساقی حقیقت * مستوی * امشب
بچمن ساغری می باید * آن تازه گل جستی می باید *

وارد لب ایشان قانون سرود * فواره نغمه جوشش
نمی می باید * هر تنگ ظرف را باده توحید بخشایید * هرکم
حوصله را زمزمه تحقیق نشنوانید * گریبان هستی را به پنجه
سعی نیستی باید درید * و رخسار تعلق را بناخن رای تجرد باید
خراشید * کشیدن بار تعلق از سبکروحان نمی آید *
و بقید وضع رسمی بودن از آزادگان را نمی شاید * کلاه
چار ترک عنصری بر سر کافی است * و پوست چاپ
خوردن دیده بشری در بر وانی * پاپوش آبله کفشی است
که پینه دوز نمی طلبد * و سایه کلیم هماییه فرش است که
رفوگر نمی خواهد * و رقید خرگاه بودن از خری است *
و در بند گاو تکیه افتادن از گاوی * هوا پرستی خاک
بر سر کردن است * و سیر عالم آب چادر آتش
بافتن * حسن بتان بادی است رنگین * و زلف خوبان
هوای است مشکین * نه دل بر ثبات آن می توان داد *
و نه بدوام بقای این میتوان افتاد * فقیر عارف ماسوا را
معدوم خواند * و بغیر خدا کسی را موجود نداند *

دردیوانه بند تعلق چه تماشا * و در زیر زمین پست فطرتی
چه حظ * شکر که فریب ازآن اهرمن دنیا نخورده ام *
و بعشق زر و زیور پی نبرده * بیت * زال دنیا
زشت روی و طبع من مشکل پسند * نی از و هرگز نمی آید
به از من شوهری * نقش زر و پیش من چون سکه نانشینده
درست * گرچه واکرده قسمت در ضمیر نگاه بی زری * با توکل
دست در یک کاسه داده ام روز و شب * بیت
بر خوان کسی چشم چو کعب لنگری * دل بسته نگو نعمت
تن پروری نمی دهم * و نواله سرور دو هن کاسه دانو
نمی نهم * چه فضای قناعت زی در ره اسباب تجرد و هم
نبستم * تا به قید تعلق چه رسد * مرو سی قلم به سبب
صحبت کاغذ چر ولایت نگاب کردیده * و بالا زینها نیز مرا
دست می داد * رشته محبت را پاره همچین سکون
بریده ام * و خوشه گشت راحت بر اسی لام توکل
درویده * طالب بی مطالبم * و از حق باطل می طلبم * با آنکه
سوگند برستگیران است در این دعوی قسم بخدا یاد می کنم *

براه نوردی ناکوی زبان * وابصار باقی کارگاه دهن *
وبیارگی تار و پود نفس * وخوش قماشی پرنیان سخن *
بنغم روائی فغان عشق * وبگوش برصدای مقام شناسان *
بیتکاپائی طفل اشک * وچشم براه گریه طپان *
بهمکین مرغابی داغ * وجوش دریای سینه * وبتلاطم کشتی
دل * ولنگر غم های دیرینه * بفسون کاری خارخار شوق *
وبی قوی رشته نگاه * وبعیه بختی نظر دوزمردمک *
وحسرت پیمائی چوب گرآه * وبی تاب جوئی تاب حسن
* ونیاز طلبی نازجانانه * وبدل نشینی تاب خانه زلف *
وآمد شد بی اختیار شانه * بہ بی خطائی خدنگ غمزه * وچین
کشائی کمندگیسوی * وبسپراندازی ترک چشم * وافراختگی
تیغ ابرو * وبسرواری نیکه نازکاکل * وثابت قدمی
صف سیاه مژگان * بتراش نخوردگی یاقوت لب * وناسفتگی
مروارید دندان * بدل چسپی دودمان خال * وخون گرمی
آتش رخسار * بعشوه ریزی سروقامت * وشور
انگیزی نهضت رفتار * کہ ظغرای حق سرا ازحق بجز حق

نخواسته * ونمی خواهد ونخواهد خواست * ع * از خدا غیر خدا
نیست مرادم بخدا * طریق زاهدان خوش آمد گو ندارم *
وشکر بهر چه دل یاران ناخوش است بزبان نیارم *
مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
بر سبیل التملق * در آتش معصیت پخته شده ام *
خام طمع نجات دوزخ نیستم * اگر نقد عملی می بود *
صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
نه رشوت خلاصی جحیم * در قمار عشق هر که خود را باخته *
جان نبرده * و در جهاد نفس هر که شربت چشیده *
ضربت خورده * با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده *
و تیر ریاضتم آوازه نشنیده * قدر اندازان حقایق
نشانه دار اسرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
میدانند * تیشه همتم را دسته طای طریقت است *
و بی ستون غیرتم را قله قاف حقیقت * مثنوی * کسم
باشد کی در خانه حق * دلم گرد و مقید بهر مطلق * یکی بسجد
بود در طرف این باغ * که گردیده فلکت از رفعتش

براه نوردی تکاپوی زبان * وابعد اریافی کارگاه دهن *
و بیبارگی تار و پود نفس * و خوش قماشی پریشان سخن *
بغم روائی فغان عشق * و گوش برصدای مقام شناسان *
بی بکپائی طفل اشک * و چشم براه گریه طاپان *
به تمکین مرغابی داغ * و جوش دریای سبب * و بتلاطم کشتی
دل * و لنگر غم های دیرینه * بنوان کاری خار خار شوق *
و بی قوتی رشته نگاه * و بسیه بختی نظر دوز مردمک *
و حسرت پیمائی چوب گرآه * و بی تاب جوئی تاب حسن
* و نیاز طلبی نازجانانه * و بدل نشینی تابخانه زلف *
و آمد شد بی اختیار شانه * به بی خطائی خدنگ غمزه * و چین
گشائی کمند گیسوی * و بسپر اندازی ترک چشم * و افراختگی
تیغ ابرو * و بصر داری نگه نازکاکان * و ثابت قدمی
سپاه مژگان * بتراش نخوردگی یاقوت لب * و ناسفتگی
مروارید دندان * بدل چسپی دودمان خال * و خون گرمی
آتش رخسار * بعشوه ریزی سرو قامت * و شور
انگیزی شمشاد رفتار * که شعرای حق سرا از حیث سخن

نخواسته* و نمی خواهد و نخواهد خواست *ع* از خدا غیر خدا
نیست مرادم بخدا *طریق زاهدان خوش آمد کو ندارم*
دست شکر بهر چه دل بان ناخوش است بزبان نیارم *
مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
بر سبیل اتفاق * در آتش معصیت پخته شده ام *
خام طمع نجات دوزخ نیستم * اگر نقد عمای می بود *
صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
نه رشوت خلاصی جحیم * در قمار عشق هرکه خود را باخته *
چان برده * و در جهاد نفس هرکه سبیت جنبیده *
شکست خورده * با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده *
و تیر دیانتم آوازه نشنیده * قدر اندازان حقایق
نشانه دار اسرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
میدانند * تیشه همتم را دسته طای طریقت است *
و بی ستون غیرتم را قاف حقیقت * مثنوی * کنم
بانگ کی در خانه حق * دلم گرد و مقید بهر مطلق * یکی مسجد
بود در طرف این باغ * که گردیده فلک از رفعتش

داغ * چو گنبد مرصد از سنگ تیره * ولی از نور
تنفسش چشم خیره * شمسهٔ ایوانش مقابل کوی آفتاب
را بر طاق بلند گذاشته * و ابروی محرابش بهم چشمی
هلال را در دو جا اعالی و اشته * منبرش پایه نگرفته
که هر خطیب بر طاق عرش نخورد * و بنیادش قدری
نپذیرفته که اقامت موذن بگوش ملایک نرسد *
هر دیوارش آئینهٔ بیت حقیقت نمای آفرینش * و هر
حجره اش مخزنی است فیض رسان اهل بینش * حوضش
از خوردن شراب وحدت چنان مست گردیده * که بر روی
چهار بالش خارا به پشت خوابیده * از رشک پرتو
چراغش مشعل طور سوخته * و از داغ ابروی طاقش
قندیل حرم افروخته * بیت * صفا بسکه پیوسته
با سنگ فرش * رسد موج نور از حصیرش بعرش *
بمیل مه گنبدش در فلک * کشد سرمه ناز چشم ملک *
گلی منقش از آفتاب و مراست * از آن دشت باد خزان
کم تر است * چو فواره جوشش آید بجوش * فلک

لؤلوی تر و در آبدار در آغوش * بپهلوی مسجد نقش تال آب *
بود پاک چون چشمه آفتاب * از نهایت دلپذیری کوه
سنگ دل آغوش بروی کشاده * و از غایت روشن
ضمیری دست خضر طینت بر سر خودش جا داده *
صفا بمرتبه که لذت گوارائی آب می نماید * و روشنی
بدرجه که نهایت رقابی حباب بنظر می آید * از سردی
آبش ماهی بر آتش بریانی دویده * و خنکی هوایش
مرغابی بر سیخ کبابی پریده * بطغیان رطوبتش
برج خاکی فلک آبی * بجولان موجش ثوابت
آسمان در بیتابی * تلخ بیانی که ازین آب خورده بشیرینی
کلام پی برده * بی جوهریکه بتالاب در آمده * صاحب
جوهر شد بر آمده * مثنوی * تعالی الله ازین دریاچه نور *
که موجش میزند کلبانگ منصور * اگر چرخش بر این
تالاب میگشت * سبوهای فلک پر آب میگشت *
بهر جانب روان گردیده آبش * سراپا دیده عالم را
حبابش * ز رفعت برتر از چرخ برین است *

عروس عرشش زآبش خور این است * بطغیان چون
برانگیزد زلالش * خورد دریای قلزم خاک مالش *
بمقتضای فیض این قطعه زمین خیالم آسمان گرد نظم
است * و فکرم عرش پیمای نثر * عروس انشایم
بگردن زری نظم دیگری رو نداده * وگوشواره سجع
غیری گردن ننهاده * با آنکه سنگهای قلب در میزان
شعر نگذاشته ام * بموزونی بر نخورده ام * که هر از
من آزار نکشم * در مار سنان گزندگی تریاک
خموشی اگر بفریاد نرسد * جان بردن نصیب
اعدا است * گفتن سخن رنگین آسان است *
و خواندنش از بیم دزدان مشکل * استعارات تازه
نثر از ملاحظه گرگان در نظم بکار رفته و می رود * مضامین
بلند نظم از اندیشه پست خیالان در نثر بسته شده
و می شود * طایفه زیرچاق مذمت یعنی دزدان زیر دست
سخن * از گرفت و گیر شحنه روزگار غافل اند *
نصیر اند که دزد معنی یکه بر و شاخه زبان خاص و عام گرفتار

می شود * در باغیچهٔ لفظ آبدار بستهٔ چاه دهن خلایق
می افتد * شراب سخن بمرتبهٔ مزه ناک باید * که حریفان
را بآتش رشک کباب نماید * کیفیت با صهبای
کلامی است که بی تلاش فکر بساغر نطق در آید * انچه
بسعی فکر دست دهد * طبع را شگفتگی نبخشد نه دماغ را تازگی
* رباعی * مائیم بلب سکوت آمیخته * در صید سخن
زبان بهم نگسیخته * داریم چو شانه صبر تا روی دهد * چون مصرع
زلف مصرعی ریخته * پای خامه ام ساز نغمهٔ عرفان است *
وکاغذ نامه برگ شجرهٔ ایمان * دیوان این دیوانه تماشا
نمایی * دفتریست از اسرار حقایق لاریبی * اوراقش
ببال سمندر سطر کشیده * و در صفحاتش سوز محبت
برهم پیچیده * هر بیتش چون بیت الله سینه پوش است
مطلوب نامه سعیدان * و هر غزلش چون غزال حرم
وحشی طینت است رام صفا طلبان * کوتاه بینان را
دیدن قصیده بلند نگاه ساخته * و هوسناکان را شنیدن
قطعه بفکر قطع تعلق انداخته * مثنوی ناصحانه

دل بستهٔ هنگامهٔ کثرت * رباعی دار قافه مربع نشین
چار بالش وحدت * از نازکی لفظ هر دو روی ورق
باشگفتگی یکرو * و از رنگین معنی چارسوی صفحه بجدول
بازگو * مثنوی * حدیث عندلیبان قیل و قالش *
صفات هشت جنت وصف حالش * ندیدی کر بدین
نور سماعی * نبودی مهر را خط شعاعی * ورقها هم قماش
برگ سنبل * طلا جدولش از خورده گل * رقم
دودمان خوش ادائی * سخن ها دستگاه دلربائی * غزلها
گشته پاک از تهمت عیب * باب نازکی در چشم
غیب * بجامه گشته این اندیشه رنجه * که پاکان را
عزیز بود شکنجه * بدوات و قلم کوس خسروی نواخته ام *
و بپایه رقم بر اقالیم فصاحت تاخته * زمینداران
سخن سر بر خط فرمان نهاده اند * و بپای تخت علوی
طبع باج و خراج فرستاده * اگر نقد عمر در چارسوی بی
هنری صرف می نمود * جواب پاتج گنج زکات و فاین
سخن بود * شعر آنست که بر صفحه زبان بماند *

نه در ورق دیوانها * انچه گفته بخاطر گرفتنی است
نه نوشتنی و گذاشتنی * زاده طبع بمرتبه شوخ نیفتاده * کودن
گهواره زبان مهد جنبان طلبیده * تا از مشیمه خیال
برآمده بدویدن در آمده * جادوی اعجاز مانند و سحر قران
پسند را کیست که نه پسندد * لله الحمد که طبع مرا بستایش
ارباب دنیا کم تر سر فرود آمده * و بیشتری از لاولی *
سخن صرف مقدم ثنای نبی و ولی است * و از جمله
قصایدی که بجواهر نعت و منقبت مزین است * و غلغل
تحسینش عندلیب شیراز را از خواب عدم بیدار ساخته *
یکی قصیده مسمی بکشف الرموز است و دویم قصیده
موسوم بمعرض الحقایق از هریک دو بیت بمسامع اہل
ہوش می رسد * ابیات رباعی * شاہی که نداند
بجهان نام ستم را * عادل نبود تا ندہد داد کرم را *
در مات ارباب سخن ظلم صریح است * محبوس نمودن
بتهانخانه درم را * ابیات رباعی * ندیده ام ز تو
بی خنده چنین پیشانی * درین صفت بگل نوشگفته می مانی *

نیاید از تو بجز خنده گر غلط نکنم * ز تاب کاکلت افتاده
چین پیشانی * و مجموعه نثر این زمزمه پرداز * نزهتکده
ایست عندلیب نواز * نرگس نژادان کلمات خوش
آینده سرگوشش شاخچه قلم * سرو قامتان فقرات زیبنده
هم آغوشش بافته رقم * طوطیهای سنبل فام *
سرچشمه گزین مرغزار فصاحت پروری * و سجعهای
گل اندام پایان نشین جویبار بلاغت گستری * الفاظ
ریحان خصال تردستی تازگی بر تازگی ریختن * و معانی شقایق
تمثال رنگ بست شگفتگی بشگفتگی آمیختن * صفحات
یاسمین خلقت موج خیز شادابی لطافت * سطور نازبوی
فطرت دل آویز بوئی نزاکت * بیت *

ز جوش حسن اجزای رساله * بهم دل بست چون
اوراق لاله * بصورت هم چو فرد آفتاب است * بمعنی
نمایه ام الکتاب است * ز خوبی در قراء نگاه بلبل *
نه خورده دست رد چون مصحف گل * ز تحریر سخنهای
پر از درد * شده چون رنگ عاشق کاغذش زرد *

ز دود هر سخن سرخی جگر خون * فتاده نقطه اش چون قطره
خون * بهر فانوس فروشی ده چراغ است * ز جلدش بال صد
پروانه داغ است * با آنکه دو سه مرتبه جواهر خانه سخن
تاراج حوادث پذیرفته * باز آنقدر هست که صندوق
کده افلاک را گنجایش آن نیست * اگر بوقلمونی
روزگار تفرقه پرداز حواس نگردد * نگارش عالم عالم
نظم رنگارنگ چه کار است * و سازش جهان جهان نثر
گوناگون چه هنر * در کارخانه نقطه تراشی پنجره های
آبنوسی حروف بجهت ابیات بلند غرفات ساخته شده
و می شود * از دست یاری تیشه فکر دوازده کاوش و برمه
دقت و رنده پیرایش و آلات کلمات بصافی درپای
کار بهم نریخته * اگر نجار نثر وانی به بیند دکان
انصاف را تخته بند نگذاشته کف نطق به ناسازی درودگری
نگشاید * رصد بندان ثوابت و سیاره سخن آگاه اند که بیک سال
و دو سال اوجگاه سهیل نظم و مشتری نثر ضبط نشده *
حکم انداز این علم نتوان شد * تا که سی سال در چاه

بحور گذرانیده نظر دقت بر تفاوت باسز خیالی باید داشت *
تاریخ گفتار بدرجهٔ درست آید که تقویم بیاضها را
از رویش توان نوشت * نا مسیحای معنی در کلیسای
ورق سر بطیلسان رقم کشیده * جبرئیل خامه از سخن
آفرین چنین وحی باور نسانیده * آزاد طبعانی که به قبال
زر گردون چشم نمی کشایند * و بگرفتن جاگیر ربع
مسکون سر فرو نمی آرند * برای چه مقید این شوند *
که بنازکی ثنا پروری کانه را ابراهیم داخل زار ابراهیم
نمایند * و بشکوه مدح کستری اکبر نامه را اصغر نامه
گردانند * چرا اعاقلانه کنز الحیون صحبت در پیشگاه
فکر نگذاشته بالفاظ سودای معانی شیدائیه و شورش
نامهای گلوسوز نگارش نکنند * تا عشق بازان چون فتیلهٔ داغ
از دست هم بربایند * قبل ازین بمقتضای پیوند هوس
کمزنی و علاقه هوا پرستی * زرق چهرهٔ زرتار و برق جامه بلاکار
* تمائی قبای خاصه پر جای کنار و پته * لطافت پشکه پتنی
و نزاکت بالابند دکهنی * برنگ آمیزی شالوار الچه * و عطر

انگیزی قلقل وار گنجه روزی می شد فراغت * و پست
گرمی مکانهای عشرت * غمزه خوبان گجراتی * و عشوه بتان
سومناتی * طاوس خرامی محبوب اگره * و طوطی کلامی دلبر
سرده * نازک تنی رعنای لاهور * و تازگی بدنی زیبای جونپور *
لاغر میانی شوخ بنگاله * و فربه سرینی بت انباله * شفق
پیمودن برگ پان * و گلگون نمودن رنگ سبزان *
لبان رنگی شراب کوالیار * و خوشبوئی کباب قندهار *
قدح رسانی ساقی گلفام * و سرود خوانی مطرب بابل نام *
رنگینی صدای قوال بگر * و شیرینی اصولی رقاص شکر *
دلربائی رود و سرود هندی * و روح فزای ساز و برگ
رندی * بقانون نواختن تال و مردنگ * و بقاعده سرائیدن
راگ و رنگ * موافقت نغمات جنبر نواز * و مناسبت
نقرات ترانه ساز * بگوش رسیدن صدای کفگیر *
و دیگ پیچیدن صنوت بم و زیر * مطبق کاری سفره
پر نان * و منقش نمای اطعمه الوان * آرایش
کاسهای فغفور * و نمایش پیاله های بلور * زیر چاقی

لنگری ملمع * وزیر کوبی سر پوش مرصع * و نقب زدن حصار پولاو * و یورش کردن قلعهٔ چلاو * و قابو یافتن بر نزهتگاه نعمت * و مسخر شدن شهرستان دعوت * پیشکش اسباب دست شستن * و دلخوشی از فهم غذا واز ستن * پس و پیش ایستادن خدمتگار * چپ و راست و دیدن یراق دار * و تخت نشینی پالکی زرفشان * و چتر گزینی بهال مطابق العنوان * نشان افراشتن منصب واری * و بآسمان شتافتن فیلان سواری * سلسله جنبان دنیا طلبی شد * و نوشش خانهٔ دل و خیالکدهٔ سرنزولی سپاه فکر گشت * کردرین میدان سخت از مائی دست و پا باید زد * شاید گوی دولتی بچوگان طابع درآید * کتابی که ابیاتش از تصنیف بیوت شطرنج زیاده بود تصنیف کرده * بدین امید که منصوبه رخ نماید * و از فیل مات فلک زدگی برآید * بشاه عرصهٔ هند گذرانید * وزیر ناراست فرزین نهاد خواست که از دخل کجروی اسپ * خواری

پس این پیاده بساط عزت نازد * از انجا که امداد بازنده
حقیقی است راه وخانش به بیذق جواب بسته شد * ودیده
که از حریف خود خانه خانه درپای خجالت است * دست
بجاریدن پس سر پرده دغابازی پیش آورد * ومنصوبه
چاکریرا برهم زد * چون صورت ماجرا کار بجرای نامیدی
کشید * این چند بیت بمشاهده دوروزه یک آن بساط
رسید * بیت * غیر از جفا ندیدم از روزگار نامرد *
آزار مرد خورد از کار و بار نامرد * از سماک اهل دنیا
گر پاکشم مکن عیب * داند میگریزد مرد از قطار
نامرد * بی جرات سخن گو دعیب دلیر گویان * باشد
عزت مرد دایم شعار نامرد * بر من سمند دعوی بی صرفه
تاخت حاسد * گیرد پیاده مرد اسپ از سوار نامرد *
فتوای مصلحت بین کز آیت کلام است * کی مرد می
دهد تن در زیر بار نامرد * که اقتضای قسمت دامن
کشان نیارد * مشکل که پاشد مرد در ره گذار نامرد *
شیر از قفای روبه گردد بقصد روزی * غم نیست

گر شود مرد و نبازد از نامرد * طغرا اثر نجوید از وعده
زمانه * کی مرد میگذارد دل بر قرار نامرد * هیهات
سخن از کجا بکجا کشید * گفت و گوی حقیقت چگونه
به مجاز انجامید * بخیالات نو آئین کهن قالب نطق را جان
نو بخشیدن ساحریست * و سمندر نژادان دود انگیز را
بکاغذین دام کشیدن فسون گریست * شریعت گزین را
اگر ساحر بخوانند چه زیان * و اگر افسون گر بدانند چه
نقصان * دامن آباد انصاف بکاوش دوات و سرگردانی
قلم که فتوای می دهد * و در راحت کده مروت پراکندگی
مداد و تیره دلی صفحه که تجویز می کند * سخن طرازی شغلی
نیست که بدستگاه ژاژخائی افتخار توان نمود و بر تقدیر یکه
بخت زبون و طالع واژگون درست بستان تقریر و تاریکه
زار تحریر نامراهی کند * گاهی بالاف و قدمی بگزاف زده خواهد
بود * مسکن زبان در پس کوچه دندان بابست * و نشیمن
بیان به نهانخانه نسیان هم نشست * اکنون دماغ این
کجا است * که سر آستین به شبانی هیچ کند * و صفحه

صفحه و بآب خجالت بشوید * خوش انکه بجز سکوت رغبت نشود * تا بر سر حرف شدت نشود * دارم از خدا امید که این شوخ مقال * در بزم سخن ساز ملامت نه شود *

بسم الله الرحمن الرحیم * چون این نسخه زیب تواریخ شده * بمحاطبت بتاج المدایح شده * باین طغرا در اوراق زر * رقم نهادش بیالای سر * سرخ روی قلم بنگارش ثنای شهنشاهی است * که تاجداران گلشن را بچتر سحاب سرفراز گردانیده * و رنگینی رقم بارایش حمد جهان پناهی است * که تخت نشینان چمن را بکشور خرمی دست تصرف رسانیده * بموجب فرمانش وحش و طیر از خزانه پرورش روزینه دار * بمقتضای احسانش جن و انس از معموره تربیت وظیفه خوار * در دفتر خانه جبروتش عالم ایجاد اندازه فرد محاسبان * و در اقلیم کده ملکوتش ملک حدوث نمونه کارمتصدیان * بسوی * فضای لامکانی بارگاهش * هجوم بی نیاز بهاسپاهش * زده در بام وحدت کوس شاهی * مطیع او است از مه

تا بماهی * ز سپید اران باغ آفرینش * خضر خان اند از
تشریف بینش * نشانش هست تا در نشان این
باغ * بفرمان است نافرمان این باغ * چراغ لاله بر
داغش دلیل است * پر پروانه بال جبرئیل است *
بنام نامیش پیوسته بلبل * خطابت میکند بر منبر گل *
سر و منقش به قمری داد ذوقی * ندارد گردنش پروای
طوقی * دل هدهد ورق پیمای زار است * از ان طومار
منقارش دراز است * وهد طاوس را چتر زرافشان *
که خواهد باج رعنائی ز مرغان * ندارد کوی باغ از پاسبان
غم * شده تا حکم شب گردی بشبنم * بهارستان
لطفش بی خزان است * خس آن سبزه نقش
آسمان است * بود رایج درا قسم خدائی * بنام آور
ز فرمان روائی * درود آفتاب نمود بر خاتم وزرا
محمد مصطفی که در بارگاه تقدس تا از حضرت باری پروانگی
نفرستاد * باریافتن مقربان دست بهم نداد * تا محمد
اعجازش به تحریر دفتر فرمان نه نشست * نسق

دار الخلافت اعمال بظهور نه پیوست * رباعی *
از همبیر عرب وزیر سلطان ازل * شد مشکل مهر ورق
گردون حل * کز خامه زایش زرقم سحری تافت *
میداشت برات نور خورشید کمال * و صلوات انجم
لمعات بر اعظم وکلا علی مرتضی که در کشور خلقت تا
از لشکر طبایع جرنگیرد * مهم نتایج آثار صورت نه پذیرد *
تا کلید او در سرا التفات نیاید * در عشرت خانه فردوس
هیچکو به نگشاید * رباعی * اثنا عشری گروه پاکان برده *
صد فصل بکعبتین عرفان برده * چو بسته باین دو شش
زده نقش مراد * در نرد عقیده هر که ایمان برده * اما بعد
مراقم حق سرا ظفر اکه باعتراف نه دانستن تقریر منصف
الهست * با نصاف نتوانستن تحریر معترف * ازین
تحفه گرامی که به بست الفاظ و معانی میرسد * بر صدق خود
مختصر میتواند داشت * چه روی عرض کردن درج گردون
رکابی است * که ناطقه تیز خیالان از باسه پایکی مناقبش در
مقام نفس شمار بسته * و خامه جلد نویسان از جای

ریزی مدایحش باد وات دراندازد هر گوشش دشواری * یعنی شاه زاده فلک سریر * عطارد دبیر * بدر لقا * دریا عطا * کیوان رایت * دوران حمایت * برق حسام * ابر نیام * هلال کمان * شهاب سنان * بهرام غضب * ناهید طرب * مشتری مهر * آفتاب چهر * سهیل نگین * قطب تمکین * قضا قدرت * قدر صولت * ابیات * دارای عرش کوکبه سلطان مراد بخش * حاجت روای وزینت او رنگ آسمان * در کشتی حمایتش از موج باک نیست * گر پرده حباب شود صرف بادبان * از بهر ساز عشرت او می نهد قضا * نار دوایر فلکی را بتار وان * برسندش اگر نه فشاند نگاه نشاط * گیرد صباز بلبلان تصویر ترجمان * باید برد گل ز دست دود بهر دفع خصم * گرزش عبث نگشته سبکپا و سر گران * گوش مخالفش بطر لگاه عافیت * مغز فغان شنیده زپهنای استخوان * نصرت بشوق دیدن رخسار تیر او * چسپیده هم چون پی بدر خانه کمان *

تاکشته حلقه حلقه کمندش بانتقام * رم کرده میان سرکشی
از طبع آهوان * در جویبار رعد لشش اگر پای آب
بسنگ در آید خاک را بزنجیر خانه موج فرستد * و در
چشمه سار مخالفت اگر سر حباب شکسته شود نسیم را
در سیاه‌چاه گرداب کند * از حق شناسی و ناحق
گرفتن آفتاب فلک را بروز سیاه اندازد * و از داد
رسی و تربیت او کودن هلال بدر را از لباس نور
عریان سازد * بر قامت دولتش لیل و نهار جامه
دام پشت شب اندر روز * و در چنگ شوکتش
صبح و شام باز و باشه نشست دست آموز * بتعریف
ملاطفتش لب خشک بهایش تری آبحیوان * و بتوصیف
ملایمتش زبان درشت زاتراوش نرمی روغن بسان
* و در مدرسه رایش آفتاب درخشان سرگرم
شمسیه خوانی * و در مکتب عطایش سحاب هزار باران
هر دو باغ القیه و انی * محاسب همتش چون رقم را
میزان نماید * سبکی کافنه بپله گرانی در آید * صیت

سلطنتش بگوش مهر و ماه رسیده * و از راه پیش بینی
پاین خطاب مستطاب گردیده * رباعی * شاها نه چرخ سریر
تو بود * سر حلقه ده عقل وزیر تو بود * لایق به نگهبانی
یونس قلع * در برج کمان ماهی تیر تو بود * در عرصه
شطرنج کشورستان منصوبه پیش نبرده که تا اسپش
پس نشاند * پیاده اش بهر جانب که شتافته * سواد
غنیم رخ تافته * شاهی که در اطاعتش سر بدخانه آورده *
در پای بازی بهر ای حبس در آورده * فرزین اخترش
نه بطریقی مددکاری است * اگر بر فیل گردون اسپ
انداز د * بازنده روزگار را مات نسازد * آتش
عزمش اگر با خاک خورشید نمی ساخت * میان فقر *
صبح در بوته مشرق نمیگداخت * بفتوای مصلحتبینش
شاهد گل تر دست گردانیدن ورق * و بمقتضای تربیتش
طفلان غنچه سبق خواندن سبق * مطرب بزم شکوهش
اگر گفت رغبت کشودی موسیقار نه چرخ بی صدای
نبودی * و به صرف کردن زر و گوهر به دلیر

نیفتاده * که چشم جهان نرسد و دل کان نلرزد * و از روز روزینش جواهر قدر خود را دانسته * شاهین نژاد و دل پر جیدا این مضمون بسته * رباعی * از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر * در پایهٔ میزان چو در آید گوئی * خورشید نشست در افق تا بکمر * از آشنائی نسیم غورش موج آب گهر نشین * و از رهنمای جیب و قارش دست آتش یاقوت در آستین * بهرهٔ طالعش بالانشینی تخته لامکان دست داده * بنقش مرادش کعبتین دو عالم یکجهت افتاده * خمیرمایهٔ احسانش اگر بچنگ آدم آبی در آید * نان خام طمعان از تنور گرداب پخته بر آید * در چمن ز پاشش زمرد سبزه پاست خود روی * و در گلشن کنشش الماس نسترنی است بی بوی * بدستیاری عزتش عقیق انگشترین در مقام آتشبازی * و بهواداری غیرتش نگین سوار در اندازی کتازی * و از باد آستین اجتنابش شمع کافوری صبح سرنگون *

از افشاندن دست احتسابش ساغر مینای فلک
واژگون * خوان سالار حلمش اگر دست خواهش برارد *
لقمهٔ بدر را در دهن هلال گزارد * روزیکه تیغ فتح از
نیام کشیده * این رباعی را از هاتف غیب شنیده
* رباعی * بر دور خدنگت پر نصرت عنقا است * دیوان
اجل پیش سنانت کنداست * شمشیر ترا زبید گردون
غلاف * چوبی است ز چوب بر م و آتش نما است *
اگر دریای تیغش را بدمی بست * از بس شناوری
خاک را برمی شکست * و ریسمان کرمش یاسمین
کواکب را شاخ و برگ میسر است * و در بهار رحمتش
نیلوفر افلاک را نشو و نما بر بالای یکدیگر * در باغی که نسیم
انصافش وزیده بادام اغماض عین ندیده * بهم چشمی
کفش دریا خجالت می کشد * و از موج پشت دست
بدندان میگزد * و در بزم گاهش از بسیاری اهتمام نشاط
چنگ و نی کم نوازند * تا خمیدن قامت یکی از بار غم
نشان ندهد * ترکیب بندی دیگری از عقدهٔ اندوه دل

نجر نکند * ز رنگوب و بار جاهش اگر کف صنعت
گشاید * در پوست آهوی چرخ طلای خورشید را ورق
نماید * صفحه تعریف شجاعتش وعده گاه دلبری خامه *
و رقم توصیف حمایتش مومیای شکن نامه * سپهر
از پهلو نشینی او گل گل شگفته * و عذر تیرگی آنرا
روشن بیان حضور چنین گفته * رباعی * ای انکه ترا خیل
کواکب سپه است * خورشیدی و نیلی سپهرت
قرص مه است * گر تیره نماید سپرت نیست عجب *
هم پهلوی آفتاب دایم سیه است * سپاهش اگر قصه
شبخون اعدائی داشت * پیر گردون علم صبح دائمی
افراشت * سیل عطایش از گرداب حلقه در گوش
دریا کرده * و نشتر سخایش از رگ کان خون
امساک بر آورده * در ایام سلطنتش بدانرا غیر
نیکی دست ندهد * و کجانرا جز راستی میسر نشود *
از امنیت دوران آفتاب را تیغ خونریزی شفق در
غلاف * و از اهلیت آسمان بدر را دشنه کاری هلال

سینه صاف * هندوی زلف بتان از بیم شانه آویزی تایب
دزدی ایمان * و ترک چشم خوبان از ترس نظر بندی
تارک تعدی جان * نخل مراد مخالفان بارۀ پای ملخ
بریده * و خوشهٔ امید معاندان بداس ناخن مور درویده *
بر صمر زانوی قدرتش کمان حلقه افلاک چار خم *
و بضرب طپانچه صولتش اضداد و عناصر در آغوش هم *
در حربگاهی که دست به تیر اندازی گشوده * لب سوفار
این رباعی را گوش زد او نموده * رباعی * چون پنجه بفلاح
زدی سوی کمان * از زور تو خم گرفت بازوی کمان *
تا رنگ ظفر بروی میدان آید * چشمی می خواست چون
تو ابروی کمان * در شاه راه تسخیرش نقش قدم زنجیر
خانه جاده سرکش * در کارگاه تدبیرش موج آب تار پود
حریر آتش * شمع اگر بطاعت پروانه اش تن نمی داد *
از شعله انگشت بر دیدهٔ خود نمی نهاد * در چشمه سار
چشمش نهنگ کهکشان ماهی * و در مرغزار رفعتش
کبوتر آسمان چاهی * صرف دستبند دریا هم آرد *

مگر خود را ساقی حوصله اش پندارد * دوستان را ساغر
عشرت خمخانهٔ فغفور * دشمنان را پیمانهٔ قسمت کاسهٔ
چشم مور * کنگرهٔ عرش ازهٔ پیرایش نخل فطرت *
برگ افلاک نمونه آرایش نهال خلقت * آینهٔ
سکندر پس افتادهٔ راه پیش بینی * و نگین سلیمان
زیر دست خاتم بالانشینی * سایه چتر مشهور جا بر سر
آفتاب داشتن * شیر علم معروف پنجه بر روی ماه
زدن * فیل گردون سرپتن و زدیده گنجک ستیز * ابلق
ایام پهلو خراشیده خار مهمیز * سوی * گرفته
باج دارای زدارا * بفرمان بروشش موم است خارا *
وصی کامبد ار لمالک خلقت * مبارک باد هستی گفت
و نعمت * طرب را روز نوروز است بزمش * ظفر را
عید قربان است رزمش * ترحم را دل او آفریده * خطا
بخششی چو او دوران ندیده * زبیم تیغ او چرخ ستمکار * برآورده
ز صبح انگشت زنهار * کف همت چو بر دریا گشاید *
حبابش حقهٔ گوهر نماید * قضا در کشور حشمت

ونکیناش * قطار نه فلک زنجیر قیاش * خدا و رخور دولت
دولتش داد * بقدر فطرت خود شوکتش داد * مطربه
بزم سخن را اگر پیرایه صفت جمالش صوتی رود بد از
مقام خارج نخواهد بود * پیر گردون در بارگاه خلقت جوانی
بخوبی او ندیده * وزال دنیا به جهت عروس دولت
دامادی غیر او نه پسندیده * به تسخیر آفتاب جمالش
بدرا زهاله در شغل عزایم خوانی * و بتصویر آب و تاب
نمایش دوران از قلم هلال گرم بنور افشانی *
قامتش از تجمل رعونت سرو را بنظر در نیارد * زیراکه
بخوبی او چیزی در بار ندارد * نسیم خرامش اگر بچمن
گذرد * بوی گل را سر راه خود شمرد * ریحان نویس خطش
چون بصاف کردن سیاهی پرداخته * دُرد آن را در
دوات شقایق انداخته * گل صد برگ اگر شگفتگی
رخسارش را می دید * در خندروی این قدر مایهٔ خود
نمی چید * و شراب سخنش در خم آینه جوش خورده *
و صاز لهجه اش بصدای داؤدی پی برده * مرغ نگاهی که

در هوای رخشش بال گشاید * از پرافشانی صد گلستان
طرح نماید * در باغ خُلقش پسته لب از تبسم نبسته
* در پای سبکروحی پاسنگ میزان شبنم گل *
و در بزم کوچک دلی اندازه صد برگ سنبل * تر و تازگی
و نثار * چکیدهٔ خورمی بهار * ابروی اشارت گستر *
فرو بشارت را مسطر * نگاه کیمیا تأثیر * طلای آفتاب را
اکسیر * تبسم روح افزا * پرورده شیرینی ادا *
* مثنوی * ملاحت خانه زادان دهن است * نزاکت
موکزشت آن زبان است * لبش تا دشمنی با قند کرده *
شکر را نیشکر در بند کرده * گل رخسارش از نازک
آبی * رنگ لاله دارد و آفتابی * مه رو با هلال ابروش
مهانت * شب مو را بنور حسن پرداخت * نگاهی شوخ
آن خورشید رخسار * بود رنگین قد و قد رفتار * نرگس
در چمن برخورد پایش * عصا در کف روان شد از
قفایش * غلامی کرد ماه آفتابش * از آن شد صاحب
عالم خطابش * نباشد چون باین شکل و شمایل * کام

اجزا بود انسان کامل * چنانچه در باب جلال و جمال از
شهریاران خراج میگیرد * بمراتب فضل و کمال از
دانشمندان باج میتوان گرفت * بحرف درستی
طبعش موسیای شکستگی سخن و رطبه دهان * و بوصف
تندی اوراکش و وائی کندی گفتن در قبضه تیغ زبان *
از چرب و نرمی تقریرش نان شنیدن و روغن *
از تر و تازگی تحریرش قحط خشکی در زمین سخن *
راه بلفظش در مطول بر کوچه مقار بابال است *
و زینت تکلمش در مختصر از طلای خوردگال *
متن را بشگفتگی تعلیم نمی کند * که بمنزل شرح نداند *
و حاشیه قدیم را بتازگی درس نمیگوید * که بنام جدید
نخوانند * در حکمت العین باشارات ابرو بیان
قواعد نموده * و در شفا بقانون اهل ورد زبان
بمقاصد گشوده * بدست یاری دایره مجلسش علم
اصول دین میسر * و بهواداری پایین محفلش فیض
عالم بالا در نظر * از روشنی بیان مجموعه اقوالش

تیرگی رقم نکشیده * و از قابی ایمان جریده اعمالش
سستی شیرازه ندیده * شجرهٔ تعلیمش از پستی
ریشهٔ استعداد وده بلندی ساخسار * و نهال تفهیمش
از خشکی بیخ کمال بخشش تری برگ و بار * در چمن
تحقیقش خزان نایب مناب بهار تواند بود * و در
گلشن تدقیقش برگ ریز قایم مقام خرمی تواند نمود *
نشهٔ خیالش را در پائین رفتن انداز بالا دوی * شراب
مقالش را در کهنه شدن جوشش کیفیت نوی * مصحف
گل تا پیش او نگذرد * بر روی رحل گلبن نگذارند *
و رسالهٔ غنچه تا به تصحیح او نرسد * بسمع هردس بلبل
نرسانند * بیت ابروی شاهدان بی رابطهٔ تحسینش
بی نمک * و مصرع زلف خوبان بی شانهٔ تصدیقش
قابل حک * مثنوی * معما گر همه خال بتان است *
برای حل آن طبعش روان است * می کر کف ساقی اگر کو در
جام ریزد * از آن جز مستی وحدت نخیزد * نگاهش میدهد
در هر نگاهی * خبر از سرنوشت هر گیاهی * اگر بیند خطش را

چشم عروسان * سوادش می شود ناخوانده روشن *
شکوفه چون کشد شکل مخمس * به تماشیش کند
کاری مسدس * بطفلان غنچه گر یک حرف گفتی *
ز مشق کفتکو شبها نخفتی * ز پاپیانی برات خون بلبل *
بر آورده ز جیب شبنم گل * به پیشش لاله دفتر
می گشاید * که دفع نقطهای شک نماید * مشق سخن
هر چند بمرتبه رسیده که انشا را قلم توان خواند *
از انجا که نهایت نمک باخطش هست آن نیست که اگر
سطری چند بصحیفه تعریف در آید مبتدیان نظم بجز
مشق خود ناخته بر لوح زبان ندارند * و منتهیان نشر
قوای بر نداشته در جزودان حافظه نگذارند * الا سیر علی
اگر خط شکسته اش را می دید از درست نویسی
یک قلم دست می کشید * طفل خامه اش در نزاکت
خانه قلم نرگس پرورده * و محطط نامه اش با بنفشه
خطان بسر زلف سخن کرده * ببالانشینی برگ گل
زیر مشق انگشت نه * و به تقدیم گرینی شاخ سنبل

حرفش تمام اجزا * مدادش از دود دهان خال لالاست * و کاغذش
از کارخانه نقره کوبی ژالاست * از میکده دواتش قلم
سیه مست پا بیرون گذاشته * و تا انامل از دو طرف مدد
نکرده یک قدم بر نداشته * در چارسوی شکستگی رقمش
متاع درستی طراز از بس چیده * مومیای اصلاح جایی
دوکان داری ندیده * شیرینی خطش نه بمرتبه ایست که
هر جا صفحه ای زند * ریزه قند سفید شود * حرفها بالانشین
کرسی خوش ادائی * نقطها کمر بسته انداز دلربائی
* از حسرت مد زلف خوبان الف کشیده * و از
رشک سر جیم شاخ غزالان بر خود پیچیده * چشمها
بسرا کی نه کشوده * که انگشت اعتراض توان نهاد *
و دامن بلطافتی نیفشانده * که دست تصرف توان
گشاد * بسرکشی طره حور خط یک رنگی داده *
و بدایره نون ابروی هلال بکجهت افتاده * روشنی خط
بدرجه ایست * که اگر بورق آفتاب در آید * خط شعاعی
در پیش او تاریک نماید * اگر بر کاغذ سفید نوشته *

از شادابی رقم سبز گشته * رباعی * آنها که سر کتابتش
وا کردند * صد فصل بهار را تماشا کردند * اوراق سمن با خط
او داشت سری * آرزو که سر نوشت گلها کردند * دیگر *
شاخ قلمش سپهر بهاری دارد * قرو رقمش بنفشه زاری دارد *
طاوس دوات بهر گلگشت خطش * از خامه همیشه خار خاری
دارد * خطش به نمک هم چون خط روی بتان * در پیچش
حرفش مژه چون موی بتان * در شیوه انداز وادا هر سطرش *
انگشت نما گشته چو ابروی بتان * دیگر * هر جا قلمش پای نهد
خوب رود * خط از پی او برنگ محبوب رود * پیوسته بزور
قلمش نامهٔ شوق * بی سعی کبوتر بر مطلوب رود * مقام
شناسی اقتضا می کند که مطرب زبان را بر صدای تعریف
پر هنرش نوا ساز سازد * و قاعده دانی فتوی میدهد که قراقی
خامه را پیاده پای توصیف عشرتش سر براه گرداند
شترانجانه دوات را گوش بید و دانگیزی آتش می بده * و
انجمن صفحه را کو دل برسینه سستی کوچک و بزرگ
حرف نهد * رباعی * جائیکه بساط بزم او می افتد *

گردون بہیمان رنگ و بوی می افتد * تا دامن حشر اگر دود طفلان تاک * بر سازو می و جام و سبو می افتد *
ہر جانب گلشن گلشن برگ شگفتگی بر سر ہم ریختہ * و ہر طرف چمن چمن ساز خرمی بہم آمیختہ * شیشہای شامی از میکدہ فیض صبوحی لب ریز * رطلہای گران پر زور بادہ منصوری سبک خیز * در کار گاہ خمخانہ بپای خم رفتن سر کہ و را مغز خود را نی * و در شغل می از پیمانہ گرفتن دست سبو را مزہ گیرائی * و از نہایت امانت داری سر دہن قرابہ قایم * و از غایت خون گرمی رگ گردن صراحی ملایم * بصفائی دختر رز چشم قدح سرشار دیدن * بصدای شکست توبہ گوش مینا بالا بال شنیدن * لب ساغر در انداز آزمایش شراب * زبان تاب زن گرم نمک چشی لذت کباب * نقل بادہ شادمانی خال ہای حور است * و ظرف بادہ کامرانی طبقہای نور * ہجوم کرشمہ خوبان بادہ زدہ ستہ * و بکیفیت عشوہ بتان نقش رندی نشستہ *

بط شراب بدام افتاده بساط عشرت * تدروایاغ بقفس
درآمده پنجهٔ رغبت * بازعی * در بزم کهش فرش شده
اطلس گل * افروخته شمع لاله از آتش مل * استاده
هزار سرو درجای خواص * ساقی شده طفل غنچه مطرب
بلبل * دیگر * ساقی همه کس را می انگور
دهد * مطرب همه را چاشنی شور دهد * بر کاسهٔ چوبین
گدایان درش * کرد مست زنی صدای طنبور دهد * ساقیان
خورشید لقا سحر خیز بنمایش نقل و می * مطربان
ناهید صدا شب نشین نوازش چنگ و نی * بیاد
دامن ساز آتش جلوهٔ رقاص افروخته * و به نیش
سوزن مضراب تار پرده بریکه کرده خته * از شادابی
نغمه موج رطوبت در انداز باوج رسیدن * و از
سیرابی زخمه چوب ساز در مقام سبز گردیدن *
بدلربائی سرود هندی اهل عراق در سلک عشاق * و بخوبائی
ترانهٔ خسروی عبدالقادر سرگشتهٔ آفاق * قوالان چون
بنهائی موسیقار پهلوی هم استاده * در پست و بلندی

سرود بیکدگر نواخت افتاده * بآواز زیر و بم شاد
رامی طلبند * و باندازه رسیدن غم دست برهم میزنند *
بمقام نغمه نزدیکتر از آهنگ بسیر ورود * و به بحر اصول
آشناتر از موج برود * نغمهای سیم رنگ تمام اجزای نازک
ادائی * صدای راگ و رنگ ساز برگ روح افزائی *
دف و دایرهٔ اهل ساز * از جلاجل گوش بر آواز * طنبوره
به پیمایش نغمه رنگ بست * شب و روز کاسهٔ خود می
در دست * کمانچه بیک تیر راست ادا * شکار افکن
هزار طایر صدا * خشکی استخوان سینه عود * مغز
داری نغمهٔ داود * بربط را سر انگشتان عنابی ساختن *
نشان برنگینی سرود پرداختن * با آتش افروزی فغان
رباب * طایر هوش ارباب گوش کباب * قوارهٔ تر صدائی
نی * کوکب اسرار مینائی می * چنگ را وجه با مطرب
نشستن * گیسو بمضراب شانه کردن * بزرگ و کوچک
صنف موسیقار * شکر شکن غم روزگار * زخمهای رگ
تار قانون * از مقام ترنم شفا بیرون * بابان را لب

بزمزمه خوانی ستودن * بر فرود صدا افشان شبار
نمودن * ریختگی نغمه چهار تار * نواخت مرغول ریزی
جویبار * ارغنون از جوش پرکاری زخمه * لبریز
چندین هزار نغمه * تار جنبر را در هر مقام * صدای
موج روغن بادام * گوش کر بصدای دلفان مندل
* علاج پذیر تر از درد سر بصندل * تال گفت تا سقف
بر هم می ساید * که ساز نشاط ازین بیشتر می باشد
* سوی * صدای مطربان با نغمه ساز * درین بزم طرب
گردیده و بساز * برقص افتاده هر سو شوخ و شنگی *
نگار دلربای تیز چنگی * همه رنگین دهان از صوت نی نی *
چو مینا از سرودی قلقلان می * اصول شاهدان رقص
پرداز * و صد دل می رباید از یک آواز * ز دست
افشاندن رقاص دلکش * رمیده از چراغ صبر آتش *
ز بیهوشی که از دو ساقی هست * که گه گاه قدح را هردم
از دو بست * تدرو نغمه در هر سو به پرواز * کسر اشیان
از شاخ آواز * زمین تا آسمان درراگ و رنگ است *

خورشیدی را متاع جلوه تنگ است * اصول و اثمرو
اغصان بهار * شمره همرنگ هم چون برگ لاله * فوج معنی
آراسته * و پیدران صفه شکافته * و علم خامه افراشته *
یعنی تا بوی تعریف رزم شد وقت ترکتازی ناطقه
است کاش قبل از ین از کتاب این فکر بدایری گفتار بر می
خورد * تیغ زبان را در صفدری بیان ترسیده تر سیزه
بکار نمی برد * مرد آزمایان پله شجاعتش را دیده اند *
در پیادگی هزار سوار سنجیده اند * اگر شب رنگ
خصومت بر هفت خوان فلک میتاخت * و یونعقید
صبح را بر روز سیاه شام می انداخت * بدفعان شمشیر
زنگ و چهره خصم را از چار آینه زدوده * بقتاب خدنگ
صید جسم عدو را از دام زره ربوده * تیرش چون
آزادگان در قید از همه چیز گذشتن * و تیغش چون
بحروان در بند از همه چیز بریدن * زبان خنجرش جز از سینه
معاندان گویا * گوش سنبرش بصدای شکست مخالفان
شنوا * بپایه رزمش اگر رستم دست می برد * از

بسیار خوردن زخم با صلابتی مرد * چون طبعان در
تعریف جنگش نیز حاوی تقریر مجبور * و شکسته
نویسان در توصیف صلحش بدرستی تحریر مشهور *
سایه کمندش اگر بتار عنکبوت می افتاد * دام عبرت بگردنش
هزبر میگشاد * در پیش رمحش چلقد مریخ را قامتی حریر
نگاسا * و از سایه گرزش سرگردون را همنشینی نقش پا * زه
کمانش در صف رزم پس نگردیده * برای پیش آوردن
میدان کشیده * اگرچون آفتاب با دست برهنه تاخته * سلاح
پوشان را چون سایه بخاک یکی ساخته * به نسیم مهتابش
گاو لهر دوهن تفنگ * و بشمیم صلابتش صدای
خموشی بر لب خدنگ * گوهر شناوری فتح پرورش دیده
ابر * حمایت یاقوت سرخ روی ظفر تربیت یافته *
خورشید رایت لباس جنگ نازکتر از برگ نسترن *
دوسه شیر برهنه تر از خنجر سوسن * زمانه زیر دست
شیر این زبردست * روزگار هوشیار زیر پایال پیلان
پرمست * از سیاهی لشکرش دوات فلک لب ریز *

از پوزش سیاه سیمان قلم عطارد سر تیز * مسنوی * علم دارئی کند بر چینش و کیوان * چو اید صاحب عالم بمیدان * ز کوس فتح غلغلهای ها ز گردون * نفیر و کرنا دمساز گردون * شود گر زبن علم در جنگ جوئی * دهد تیغش نشان از سرخ روئی * بر اعدا خود بخود واقعه کمندش * مقام تاختن داند سمندش * سنان در دست او مار یمنست پیچان * گرداب و مهره از پشت دلیران * نی تیرش زسهام چنگ واقعه سری وارد بآهنگ مخالف * خدنگش می جهد از پشت آهن * چه غم از سخت رویهای دشمن * اگر بقدر بزرگی و حشمت و مردمی و مروتش ثنا گفته شود * زبان برگ درختان و نفس باد بهاران از دراز بیچین کوتاهی خواهد کرد * اولی انیست که در چمن ارائی مدحت باختصار پردازد * و گل دعا راید صیادی امین زیب دستار اجابت سازد * مسنوی * تا بود پروانه و خورشید هم در رشش جهت * شمع اقبالش چراغ افروز هر گاه باد * در صف میدان هستی از بلندیهای بخت *

دست دوزان از رکاب دولتش کوتاه باد* بی تلاش سیر گردون در میان خاص و عام* کمترین بندگانش را لقب جمجاه باد* در بهارستان عشرت خانه اش برگ خزان* روز خورشید سخن کو چون شب دلخواه باد* رو بهر جانب که آرد در بهارستان دهر* صد هزارش بلبل طغرا لقب همراه باد* بسم الله الرحمن الرحیم* مشابهت ربایعی طغرانیست به نغمات عندلیبان گلشن اعجاز رسانیده و باو یزی گفته نوا شفته متعلقان در قمریان سخن سنسوخ گرده دیده* موسم آن شد که مینا را که هندی سر کند* شاخ و برگ خشک را از آب ترنم تر کند* غنچه بنشیند در زانو در دبستان چمن* هم چون طفلان بر سمن بید را از بر کند* نسترن چون شاطر خوانان تمیکار در زدین* گر ز روی مصحف گل یک سخن باور کند* بید به ریحان بدستش نسخه پارنده حسن* چون قلم را ز بس از بهر کتابت سر کند* لا رجنبش می دهد در هر طرف ناقوس را* ترسم آخر از صدایش گوش

گل را آگر کند * گر بود زنان چنین از تاب حسن آتشکده
* سومناتی طرح آتش خانهٔ دیگر کند * چون شنیده
بر لب جو هندوئی زنار دار * سجده ها از دیدن زنار
نیلوفر کند * شوخ سوسن را بکو دل می رباید
قشقه ات * ذات رجپوت است برسم دست بر
جمدهر کند * باغبان طغرا لقب نو کرد طرز نغمه را * طوطی
گویا زبانش را پر از شکر کند * هنگامیکه دارای هند
سبز پروری یعنی جهانگیر بهار سر از جهروکهٔ نیسان برآورده *
و بصحرای گلگشت خزان عام و خاص تماشاگاه چمن را
از تشریف خورمی سرفرازی نمود * و در یکجانب
مهاوتان شمال پیلان آب رفتار سحاب را بنظر
میگذرانیدند * و در یکطرف چابک سواران صرصر
اسپان آتش کردار شفق را می گردانیدند * از احدیان
سبزه تا پنج هزاریان اشجار بمیر توزکی باغبان بجا بجا قرار
میگرفتند * و از خورد تا بزرگ طوبی نژادان دربار
هواداری نسیم کورنش و تسلیم میکردند *

اعتماد الدوله تاک از نسبت نور اتصال و خمرش
دیشب شکفتگی بهم رسانیده * و آصفجاه سرو از
متصرف شدن بارگاه سبز آب خود می در جوی
طبیعت می دهد * مهابت خان نار و آن بجهت
سرکشی بار جوتان ریاحین می ساخت * و اعظم خان
بگدام بنا بر بی حاصلی بمغلان شقایق می پرداخت *
زبردست خان چنار از بسیاری جوهر پای سرسبزی
بر ساق عرش می نهاد * و پردل خان صنوبر از تاب آوری
زخم پنجه خود می بر تیغ مریخ میکشاد * و از نهایت ازدحام
اصالتخان شمشاد هرچند شجره بجانب بر می آورد کسی
نمی دید * از غایت ازدحام سوار خان سرو هر چند دعوی
شجاعت می کرد احدی نمی شنید * سیف الزمان صبا
گوش بر امرجان تازه بقالب تر و خشک دمیدن *
حکیم حاذق نسیم چشم براه حکم عمر دوباره بر رخ شجر
دمیدن کشیدن * خیاط خان ابر و ر خدمت آبداری برگ
و تازه کرده * از هواداریش نهال کردکان حضرت

تو شیح میرسید * سیف الماس گون برق و ز شمشیر
بر داری از بس تند تیز بود * چشم مشتاق نیسانی سراپا
تیغ می نمود * روشن قلم نرگس چشم بر چار حدود باد
چمن و اشت * و از دوات زرین بر اوراق سیمین
واقع می نگاشت * بسپر انداز خان بید تیغ زمردین
غلاف عنایت فرمودند * بقدر اور خان سفید ار خرگاه
فیروزه باف اکرام نمودند * کمان داران شاخ گل
چون از تیر شکر خوان رونق یافتند * هر یک صد لعل
پیکانی غنچهٔ انعام یافتند * سواران صد برگ بر یک
اسپ بمنصب صدی ذات نهال شدن * و پیادگان
بنفشه باضافهٔ ماهیانه نکهت سر سبز گشتند * یکه تاز ریاحین
باه پابجیان سبزه بدوستی خرمی سرفراز گردید * و
بهادر قصباتیان سمن بر که بجار بی شگفتگی رسید *
شاه چراغ لاله از خدمت شمع چراغ گل چین سرخ
زردی بود * و خواجه سنگین ریحان از تحویل خوشبوئی
شامه عنبر می نمود * مالک صبح نسترن بر طاق چینی خانه

شاخسار کاسه فغفوری می چید * و خواجه بلبع زنبق
در صندوقکده بو تعرض مرصع الات می دید * عمال
قوای نباتی بجهت تصرف مواضع خورمی مرخص شدند *
و پیشقدمان نشو نما به نسق بندی اماکن شگفتگی مامور
گشتند * بضبط گستری در الملاک چمن فرمان شد *
که زبان نافرمان را از قفا بر آورند * بناموس پروری
تختگاه گلشن حکم رفت که عشق پیچان را بردار منصوری
کشند * اگرچه از شاخ عناب هر طرف صد دار خونی
می افراشتند * شیرین زبانان نیشکر هم چو طوطی
هزار عاشق داشتند * غزل * ز عشق نیشکر
در بوستان پیدا شود طوطی * بمنع باغبان از سیر خود
می واشود طوطی * که دانسته در کیش وفا ز نیشکر
دوری * ز غفلت گر بنزدیک گل رعنا شود طوطی * لباس
سبز می پوشد برنگ خضر پیغمبر * هرزه گرد مقتدای بلبل
میباشد طوطی * بیک چوکی خرد در باغ صد قصر زمرد را *
ز برگ نیشکر چون سایبان آرا شود طوطی * بطوطی

نیشکر را چون نباشد گوشهٔ چشمی * که میریزد
نیشکر در وصف او هر جا شود طوطی * ز عکسش آدم
آبی تواند سبزه هندی شد * چو از صحن گلستان بر لب
دریا شود طوطی * بجائی نیشکر هر لحظه تخم اشک
می کارد * ز تأثیر خزان در باغ چون تنها شود طوطی *
نخواند از چه بندی نیشکر را بند مرکیبی * که از شکر از آن
لبریز معنیها شود طوطی * پرید ه ناف او را دایه از گفتن
عجب نبود * که در گهوارهٔ بیضه سخن پیرا شود طوطی *
نواید کرد قانون حجازی انشا درین بستان * چو گاه
نشر خوانی دلکش طغرا شود طوطی * در چو کنجانه
باغ خیرات خان خیری اکرد عوی دعوت شگفتگی بر خوان
زرین گل می چید * تنگ ظرفان غنچه را بهمسایگی می
طلبید * در شکنجانه باغ جعفر خان جعفری اگر نعمت
خورشی در ظروف طلائی می کشید * گرسنه چشمان
نظار را از دیدن رنگش می پرید * سوفی نسیم بعرض
رسانید * که چمن پناها سشرف گل کاغذ بری کرده *

و سپاه را دست بیاورده * و امر به اطلاع شجر ارتفاع
شاداب وقوع گردید * که از دفترخانه گلبنش برآویزند
و کتّه خار دار ناخنش را براید * مروارید بیگم شبنم
در محل خانه خورشی عرض کرد * که سپاهیان یاسمن و نسرین
از بام خواص پورهای بوته کوچه باغ در بازنگاه می کنند *
از پیشگاه قهر نکهت انگیز یرلیغ شد * که جلاد گلچین
سر شان را از شاخسار تن بجوازی جدا کند *
تا پرده گیان غنچه عبرت گیرند * و سیدی مرجان
از غضون التماس کرد * که از گرمی هوای تند خون در
رگ و ریشه این بنده یک رنگ خشک شد *
امید که نهال گرده خود را بسر زمینی تغییرات فرمایند *
که برگ تازگی بهم رسد کرد * فرمان اسب جریان موج صید و نوشته
که در ماه تابنده بهمن و دشت بستو سبزی بگذارند *
تا در جنگ زرد رویان لشکر خزان سرخ رو تواند
گشت * ملا بلبل فریادی شد * که خواجه سنبل
ریشه تصرف بنواحی خمخانه این دعاگو داشته *

موزن قمری و خطیب تذرو شاهد اند* که در این مرز بین
او براز خلی نیست* فرمودند که شهادت شجره نشینان
شاخسار پروائی اعتبار ندارد* اگر تا بالبلان از جان
خود گذشته بمصحف گل قسم خورد و خواجه سنبل بید خلل
باشد* در غسل خانه باران واقعهٔ دگون دامن کوه رسید*
که راجه خشک سال پرگنات خورمی را متصرف شده
کرودیان قوائی نباتی را عمل نمی دهد قزلباش
خان تاج خروس و خنجر خان سوسن و آتش خان گلنار
را با سپاه رطوبت بجنگ او فرستاد* خواست
که بگریزد که هنگامه چیان رعد و برق انداز سحاب و یکه
تازان قطره و دلاوران حباب زره پوشان موج و بیغ
آزمایان جویبار و نیزه داران فواره و ترکش بندان
آبشار از هر طرف بر سر او ریخته آن بی آبرو را بخاک
میدان رزم یکسان کردند* بمجرای این فتح هر یک را
منصب خورمی اضافه شد* و ساز و برگ نشاط دربارگاه
چمن تازگی دیگر پذیرفت* کلاونتان طیور در سرود خوانی

بدستک زدن بال ارتکاب نمودند * لولیان دریاچین
در رقص شادمانی باصول گوناگون گشتند * از
مندل بادطرح آوازه روح افزا برانگیخت * و از تال
برگ بیانو فراند از بانسه صدا برهم ریخت * کمانچه شاخ گل
به پر موج هوا بنوازش در آمد * و چنگ طره سنبل
بمضراب جنبش صبا از خاموشی بر آمد * تازگی صوت و صدا
در روت آسمان پیچیده * و رنگینی برگ نوا برنی کهکشان
دویده * الحاصل در چنان هنگامه گشتگی و نشاط
کشمیر بخاطرمی رسد * تا بتعریفش چه رسد * یکی از
دوستان نسخه فردوسیه را بجهت تصحیح نزد این
بی هنر و برگ سخن فرستاد * چون عندلیب برحاشیه
مصحف گل نوشته داشت * و طفل غنچه برای حفظ کردن
پیش خود میگذاشت * هر دو بمقابله آن پرداختند *
از بس غلط بر آمد نتوانستند صحت داد * معلوم شد که
در تصنیف کاتب را زیاده از مصنف دخل است
* ابیات * طغرا از کاتب سخن خود چو شکوه کرد *

هیچش مکن گر دیده غلط در رقم ازو * زین سان اگر

به شغل کتابت کشود گفت * خواهد کناره کرد چو بند

قلم ازو * بسم الله الرحمن الرحیم * یکتازان میدان

تقریر از دولت ستایش باصره دلیر گفتار اند * که

بمددگاری فوج مکرمتش اقلیم گشایان را فتح و نصرت

روی نمود و می نماید * و منصرفان شهرستان تحریر از

برکت نیایشش فتاحی سریع کردار اند که برستیاری

کلید مرحمتش ملک ستایان را قلعه مقصود گشاده و می

گشاید * خصوصاً برافرازنده لوای عالم آرائی * و نشانه

کش عرصه جهان گشائی زیبنده تیغ و رخش * سلطان

مراد بخش * که خیاط ازل قبای تسخیرستش جهت

تن قامت او بریده * و طراح قضا نقش تصرف

هفت کشور بنام او کشیده * آسمان را از فرصت

استادن زمانیست * که زمین در جاوش تواند دوید *

و سیاره را فرصت نشستن وقتی * که تو ابنه در

رکابش تواند کرد * سطر بمقام شجاعتش کمانچه را

بقانونی نگرفته * که زخم تیر بمخالف نرسد * و مغنی بزم
حمایتش دف را بزبردستی ننواخته * که اصول ثقیل
خفیف نشود * از بیم عقاب عزمش تذرو خورشید
در خاربن خطوط شعاعی گریخته * و از دهشت قلاب
جزمش ماهی هلال بدامن دریای اخضر درآویخته *
و در گلشن عدالتش سموم خزان مومیائی شکستگی رنگ
گل * و در چمن عنایتش باد مهرگان در دست مشاطگی
طرهٔ سنبل * سحر زشکوهش اگر بنوشتن سرسخن
پرداز و سرخی شفق را با لیقهٔ سحاب در دوات
اندازد * از تندی سیل عطایش صدف در پناه عمان
سر انداخته * و از دلیری خیال سخایش زر در امن
آباد کان رنگ باخته * مختصر رای منیرش با مطول صبح
شریک اندازه * و قواعد روشنی ضمیرش با مطالع آفتاب
همشیرازه * نسیم خلقش اگر نمونهٔ انبساط میداد *
قبای شاهد گلچین وا رنگی افتاد * و از رنگ آمیزی خوان
احسانش هفت طبق زمین گوناگون * و از عکس

پذیری نعمت الوانش نظر دوش فلک بوقلمون *
بر آتش کباب پوستش سفال مشرق کم فضا * و بر
خون ریز عیدان از رخش چاه مغرب تنگنا * پنجه علمش
بهر رشته وار نصرت امت * و قبه چترش در کره بسته
ظفر * شکست خامه شکر نویسش محال * و رنگ شبیه
کشش سپاهش لایزال * کاغذ جنگ نامه اگر تو تیا گردد *
حرف ثابت قدمیش از جا نجنبد * سپر به پشت
گرمیش از تیغ رو نگرداند * وسنان به نیز دستیش گل
زخم پرورانیده * عکس تیغش تا بر آب تاخته فوج حباب
حوصله باخته * مقطعات * رخش اقبالش ندارد غم
زآتشگاه رزم * گر نیاید از پر پروانه اش برگستوان * شست
آهو را خوش نما باشد بغلگیری به تیر * غیر دست او نمی زیبد
با آغوش کمان * جوی تیغش گر بکاهد از عناصر باز رود * آب
می گیرد حباب آسمان هوا را در میان * نام چو او سرو ندارد
در چمن زاد شکوه * اول شاهان عالم ثانی صاحب قران *
ظاهر شد از بدای انقلاب شهرتش * صفت

کشیده قفل غم در کوچه پیداشتخوان * بپیش دامن
را نمی گیرد کسی چون آفتاب * از پی تسخیر عالم هر کجا
گردد روان * از جمله آثار مهمات سپاهی [illegible] و دلایل
صاحب قرانی * تسخیر ملک بدخشان و فتح دیار بلخ
است * که تحت نشینان روزگار * و تاجداران نام
دار * سالها از عهده آن بر نیامده اند * به نیروی اقبال
ربانی * و تائید دولت یزدانی * و در اندک زمانی بحیز
وقوع پیوست * آنچه در عشرت خانه باطن تقدیر مواطن
مخفی بود با حسن وجهی در پیشگاه ظهور جلوه گر شد * مجملی
از مفصل واقعه آنکه بتاریخ سابع ذی الحجه سنه ۱۹ جلوس یوم
شنبه مطابق بیست و نهم بهمن ماه الهی که باتفاق انجم شناسان
والا نگاه * و ساعت پیمایان دقیقه آگاه * اشرف اوقات و
اسعد ازمنه بود * رایات خورشید آیات از دار السلطنت
لاهور بصوب توران نهضت فرمود * و عساکر بهرام
مناظر در رکاب فلک احتساب کوه و دشت را فرو
گرفت * کروه کروه سواران تیز جلو * و صفا صف

پیادگان سبکرو * و صدای صیحه اسپان عراقی *
و آواز جلاجل پیلان کرناتکی * موج کمان ترکش بندان
قدر انداز * و برق سنان تیغ آزمایان یکه تاز * و دبدبه
چتر و علم ثابت قدم * و طنطنه کوس و کرنای راسخ
دم * طوفان رستخیز و رستخیز جوش برانگیخت * و
سیلاب شورش هفت اقلیم روان کرد * و واقعه
نویسان رکاب بدولت سنیای لشکر از مرکب یکه سلم
ست بغنی گردیدند * و شاطران تیز جلوه برکت غاشیه عسکر
پنبه غفلت از گوش هوش خود کشیدند * سیمرغ فتح
از شقه لوای صاحب قرانی شان پر افشانی آموخت *
و همای نصرت از پرچم رایت جهانستانی فر بال
کشائی اندوخت * زحل هندو نژاد رمح شهاب گرفته
بلباس همعنانی رجپوتان در آمد * مریخ ترک نهاد تیغ
هلال بسته بهیئت همرکابی مغلان بر آمد * خورشید از
صبح رقیع ضو در سلک علمداران لوای جهانگیری
افراخت * ماه پیهر از زوال ماه نو در جرگ نقاره چیان دمامه

آسمان را انداخت * فضای مشرق از کثرت فوج
سپه چون چشم تنگ النقابان تنگ گردید * صحرای مغرب از
انبوهی لشکر سبزه چون دل معاندان وسعت
فهمید * سقایان از پیش و پیش در آب پاشی
قایم مقام ابر بهاری بهار * چوبداران از چپ
و راست در صف آرائی نیابت مناپ ترکیب داده
لاله زار * غزال گروه گان سبزه شمشیر صحرا
و سپاه * جان ایجاد سپر شد لب دریا ز سپاه *
نیزه انگشت نما گشت شباهت قدمی * چون هوا افراخته شد
نام چو علم از سپاه * هر کز فخفس خود بفغان می آمد *
تن خود را چون کمان یافت توانا ز سپاه * گرز را دست
تهی داد بهم ساز جدال * سپر آسا بجدل گشت بهم
ز سپاه * رشته دیده خود را چون زره روشن
دید * یافت چار آینه هم دیده بینا ز سپاه * حمله شد در
دل چون سپر گردون سبز * بسکه شد تازه
دل معرکه آرا ز سپاه * کاکل از جوهر شمشیر نشان

ضیا میان رود لاوه کنار پل شیر لقمان نزول اجلال
واقع شد* از برکت قدوم نزهت لزوم رودخانه را
آبروی دیگر دست داد* و سرزمین پنجاب بشش
آب عالم گردید* قبهٔ بارگاه سلطنت عظمی ابر سیاه چادر
آسمان برق شکوه زد* و کشادگی سراپردهٔ دولت
کبرای بر سائبان سحاب میدان رفعت تنگ نمود*
از گوناگون خیمهای عساکر هر طرف گلزار فتح هویدا شد*
و از رنگارنگ نشانهای افواج هر جانب نخلستان ظفر
پدید آمد* و از بخشش زر و گوهر عدم از میان بکنار گریخت*
در پله انعام و اکرام حسنات میزان عاجز گشت*
تهیدستی کورنش نکرده که سرفراز نگردد* و بیدلی بدرگاه
نیامده که خالی باز گردد* شام بتقویت سیاهی لشکر
تاریکی بر آینه خانهٔ گیتی ریخت* و روشنی دست و پا گم
کرده از دروازهٔ مغرب بیرون شتافت* هنگام
شام بصحبت خاص انجا رسید* و از پرتو شعلهای جهان
افروز چراغ انجم روشن گشت* و بساط طرب

و عیش آراسته شد * و ساز برگ نشاط و عیش بعرصه
آمد * بسبوی * برون تاخت از شیشه کل بانگ می *
خموشی گریزان شد از بندگی * پیاله به خشکی زدن
گشت گرم * ز جوش او وابسته شد راه شرم * نقاب
رخ دختر رز فتاد * بهر یک حریفان دو صد بوسه داد *
دف از حلقه خود در گوش زد * صدای مغنی ره هوش
زد * شراری برانگیخت تار رباب * که گردید انگشت
مطرب کباب * مغنی ز طنبور شد گرم ساز * نگردد چرا
نوح غم خوار و زار * بقانون شب زنده داران راز *
در بزم شب تا سحر بود باز * روز دیگر که قناعت سفیده
صبح بدست بیادی فراش دوران کشوده گردید *
و آفتاب چشم مالیده از خوابگاه مشرق بالای جوشن
سپهر در آمده * قریه فضان آباد بسر اوقات عرش
سمات منخیم شده * و از خیل و حشم ملایکه شبیم کره
خاک مرتبه عالم بالا پذیرفت * سپاه بی همتان همتان بمسلمان
قرار گرفتند * و آن دو بازار با قرینه قرینه بقرینه افتاد *

بهقلمای مراحم ذاتیه امر عالی شرف صدور یافت * که قد غنچیان و دوربین نزدیک بهشت زار دهاقین استاده نگذارند * که اندی شبنم آسا در مزرعه فرود آید * و آنچه از طرفین رهگذر بنا بر ازدحام لشکر ظفر اثر پایمال شود * از سرکار فیض آثار خسی را شوشه طلا و گیاهی را تراشه زر دعوض نمایند * همچنین منزل بمنزل با عالم عالم توفیقات سماوی و جهان جهان تاییدات علوی آئین معدلت و مکرمت بظهور پیوست * تا آنکه در ایام نوروز جهان افروز طربکده دل بندی با علام سرو خرام رشک فرمای بوستان ارم شد * رباعی * نوروز رسید وگشت عالم گلزار * چون رنگ رزان زمانه شد بر سر کار * با خار و خس چمن خزان زد آتش * زد جوش هزار رنگ ورد یک بهار * از آنجا که با عزیمت رزم سر شته بزم از کف نگذاشتن * و بازاده جنگ آهنگ راگ و رنگ داشتن * رسم شهریاران شجاعت پیشه و سلاطین تهور اندیشه است * عشرت پادشاهانه موقوف

نگر دیده بجشن نوروزی و بزم سال فیروزی اشارات
سعادات بشارات پذیرائی صدور گشت * فراشان
در افراختن شامیان های صبح لقا باسمان سائی کف گشودند *
و خادمان در گستردن فرشهای عرش پایا عرض و طول
زمین بر هم پیمودند * از عطر انگیزی مجمر بوی نشاط در
شش جهت پیچیده * از نثار ریزی ساغر رنگ عشرت
بر روی هفت اقلیم دویده * ساقی با آتشکاری آب خشک
و ادر دستی داد * مطرب بخواندن عشاق نوا لب
بغمر یاد کشاد * تدرو قدح پیشاپیش بطی به پرواز
نشاط در آمد * و چوب زود از خار خارگان نغمه بناخن
مضراب بر آمد * بربط و کمانچه بقانونی کوک گشت *
که موی چنگ درمیان گنجد * و رباب و طنبور بدانیر
نواخت شد * که بی انگشت اعتراض نهد * از طنبیان
ذوق خنده دندان نمائی موسیقار به قهقهه کشید *
و از هیجان شوق نبض فسرده عود بفصد کردن انجامید *
و آب و تاب رطل گران صدائی سبکر و خانه بر هم

ریخت * و سیر و نیم سپهر رالک و رنگ تماشاء
بر ایم آمیخت * از راست هر کی آواز نقش مخالف
و زعراق نشست * و از بلند صدائی ساز آهنگ
نیشا پور به حجاز پیوست * ابیات * بذوق جشن
نوروزی نقاره * کاواز صوت غلغل کرده پاره * نفیر
گره نا کشند دم ساز * سرودی زیر و بم شد هر طرف
ساز * رقص شاهدان لاله رخسار * نم از بجر و صول آمد
بگلزار * ز آتشگاه سینا شعله سر زد * خرد چون دود و از
مجمفل بدر زد * بکلک سبزه بر اوراق لاله * رقم
شد و خسر رز را قبالہ * ز آب نغمه تر گشت خورم *
بهر جا کشت زاری بود بی نم * شراب کهنه سال نو
مشکان است * بهار و توبه قسمی از جنون است *
بعد از فراخ جشن نوروزی * و انصرام نشاط اندوزی
* رکاب بهار انتساب بسر سبزی شاه راه عزیمت
پرداخت * روح پر فتوح سر امداهل حال بابا حسن
ابدال که از خاصان درگاه الهی * و از مقبیان طور

آگاهی است * دو سه منزل استقبال نموده نوید فتح و ظفر گوش گذار ضمیر الهام پذیر کرد * سیر عمارات منقش و باغات دلکش آن سرزمین که قطعه ایست از بهشت برین میسر گشته * به نسیم اقبال شمیم اجلال تر و خشک را شگفتگی بر شگفتگی افزود * صورتهای دو لتخانه رنگ بهت ادب شده گذارش بجا آوردند * و چنارهای باغچه از سرکشی دست بر داشته چندین هزار تسلیم کردند * شگوفه نورسیده و سبزه تازه دمیده مسرت افزای خاطر عاطر گردید * و چمن چمن دو گلشن گلشن دل خوشی روی نمود * و از بین گلچینی سیر و تماشا سر چشمه را پایه دیگر دست داد * و آب پر جوش در جوشیدن گرم تر شد * و ماهی بالیده اش زیاده بر خود بالید * درویشان ریاضت کشیده و پوست پوشان بمنزل رسیده با تعویذ بندی بازوی اقبال کف دعا کشودند * و خرمن خرمن زر و گوهر دست مزد یافتند * از ان مهبط فیض عنان

برق نشان معطوف گشته * کنار آب اتک گرد دریاها
در میانش برهم می غلطید * بر آیات سحاب ورجات
شاداب شکوه گردید * سبحان الله تعالی ازین
آب طربناک * که موجش میکند هم چشمی تاک *
چه وجاه عالم آب است راهی * ز طوفانش هراسان
مرغ وماهی * شده چون نهر صبح از تیرگی صاف *
کشیده پر توش از قاف تاقاف * شود گر آب رودش
بسته یکدم * نماید چشم آیینه بی نم * خرد هر چند در روی
غوطه خورده * سر موره بپایانش برده * نهان در موج زارش
کوه الوند * ز آبش هفت دریا قطره چند * یا انکه ملاحان قضا
توان از کشتی های آسمان هیئت طنابهای کهکشان صورت
بران استاده های موج پلی بسته بودند * که عرضش
از طول زمان کوتاهی نداشت * در جنب موکب
غالب کوکب بار دیگر از مدار فلکی نموده * بتدریج عبور
واقع شد * و عشرت آباد پیشاور بسایه جاه و جلال
مزین گردید * اصناف مردم بآئین بستن دوکانها کمند

کشودند * و از نمایش و آرایش هر بازار و باغ
فردوس گشت * صراف بوده کردن پیسه
و روپیه دست برد * خود را مالک رقاب سیاه سفید
شمرد * بزازم پیچیدن اقمشه گوناگون پرداخت * و
چندین هزار مختلف را یکجهت ساخت * تنبولی برستن
برگ سرخ روئی دست بر آورد * لعل و مروارید
بمخزن زمرد در آورد * بقال ماکولات سبک و
سنگین بر هم پیچید * چون ترازو بهر متاع سر کشید *
خباز گرسنه خوان بر سر راه نهاد * و نیک و بد را بی
منت نان داد * دوکان ماست بند چون پنیر سفید
گردیده * و قناد لب بشیرین زبانی بکشود * شاخ
نبات را ستایش ها نمود * و شیر مرغ و قالیه کبابی
بفروش رسید * سبزی * دوکان می فروشی
لاله گون شد * دل غم از نسیم باده خون شد * صباح
خور می آمد بباز ار * بهار آلوده شد دست خریدار *
طرب می خورده رود دو که چها کرد * زبدستی در همخانه

واکرد * ز شادی چیده الشد بهر صوبت اماطی * بر آمد بهر طرف
پاکی نشاطی * دهان شیشه هی باز کردند * بقابقل عیش
را آواز کردند * قدح با خشک مغزی گشت باغی * صف
آرای طرب شد تر دماغی * گذشت از سین شاه نجات
فیروز * شب مردم بعیش روز نوروز * چون بسیاری
سپاه و کمی گذرگاه موجب پس و پیش افتادن سواد
و پیاده و بار بر وار گشت * بعد از چند مقام رایات
نیسان انتظام باغستان جلال اباد را داد خورمی داد *
و دریک فصل از دو بهار بهره مندی بهره مند گردید * حجله
نشینان گلشن از غرفه شاخ نمودار گردیدند * و پردگیان
چمن بی حجابانه بهر طرف دویدند * کیفیت زمین آب را
نشاء باده لاله گون بخشید * و ملایمت هوا سنگ را
بسانک روغن بنفشه و بادام کشید * سایه برگ درختان
آب روی زمرد بر خاک ریخت * و عکس شگوفه الوان
رنگ بو قلمون بهوا آمیخت * باشاره چشم نرگس گف
باده پیمایان بساغر عهد بست * و بابیای ابروی سبزه

سد توبه زاهدان درهم شکست * بلبلان را صدا نغمه پردازی را
باوج رسانید * و قمری در ترنم تحسینش باین غزل
مخاطب گردانید * غزل * کسی ندارد چو تو کلبانگ
اسیری بلبل * زنده گشتم ز سرودی تو بهری بلبل *
نغمات آب حیات است جوانی آرد * خضر خود شو چو رسید
موسم پیری بلبل * سرخ شد گوش گلها از زمزمه رنگینت *
نشدی سبز باین تازه صفیری بلبل * باغبان در چمن از
بهر فریب آمده است * کرد هر گل بتو زنهار نگیری ج
بلبل * بی زبانان چمن زمزمه در دل دارند *
مینکار جانب ایشان بتقریری بلبل * بسر گل و
بخوان تو در چمن بزم سخن * غزلی چند ز طغرا بنظیری
بلبل * روزی بکرد دوران چیدن یاسمین کواکب
پرداخت * و در هفت چمن زیاده از یک گل جعفری
نگذاشت * بطریق هر روز کوه و دشت از نسیم
رکاب نصرت مآب باج ستان سنبلستان چمن
شده * و قبل از آنکه پیادگان لاله از پیش آمدن سواران

صحن چمن نشستند * و سرابستان کابل تاجداران غنچه
بپابوسی کلاهگوشه اقبال سرفراز شدند * و زبانان
چمن و زمینداران گلشن تهنیت خوانی بهم شکفته هر یک
زر از سعادت پیشکشی و قدر پا انداز می دست داد *
گل رعنی که در گره غنچه داشت به جهت نثار بر کف نیاز
گذاشت * ریحان سیاه قلمی که برگ سرخ روی
می کرد * برای پامال شدن هدیه آورد * لاله عنبر چه
که چمن انداز کرده بود * سرقدم ساخته پیشکش نمود *
نرگس گهر بائی که بجای مردمک می نشاند * انگشت
بر چشم نهاده به نظر گذرانید * سری صاف نسرین
شرف التفات پذیرفت * و گلبدن شقایق از فیض
توجه شگفت * با نقشه خط بندگی داد * و سنبل
بجاروب کشی آستان * الحاصل نسیم شوق و شمیم
ذوق خرمی بخش متوطنان آن مرز بوم گردیده * و خضر
از بدرقه بیشتر شانه جاه و جلال شد * هنگامیکه در
کوهسار بدخشان سپاه بهمن با چاقند برف و چار آینه یخ

بتهتاب اندازی تگرگ و تیر افگنی باران مرکب
بود* و لشکر بهار از رعشهٔ دست تیغ سبزه و سپر
نمی گرفت* نوای آفتاب ضیا از نزهت آباد کابل بان
کمین گاه زمهریر انتقال فرمود* سوی* ز بیم
برف آن کوه خطرناک* رمیده مردمک از چشم
افلاک* چنان در روی برودت پا فشرده* که
آتش در درون سنگ مرده* بر وز جستن گردد
چون ستاره* ز تیغش آسمان ها پاره پاره* دود
گرفته بادش ره بدوزخ* کند سرچشمهٔ آتشگری یخ*
هراسان کرده یخ بندش ملک را* ز سرما سوخته روی
فلک را* چه غم این پردلان را زین ستگرفی* نمی
ترسد پلنگ از شیر برفی* دلیران کارزار بی ملاحظه
چون ابر پشته سوار رو بفرار از کوه بر آمدند* و در یک
طرفة العین چون سیل بهاری از هر طرف بر پهن دشت
بدخشان ریختند* پسر نذر محمد خان سلطان خسرو که
خود را در آن سرزمین قهرمان الماء والطین می خواند*

دانست کہ اگر این بادپا سواران خارہ شگاف دست
بہ تایغ ابداد کنند * آتش لعل بدخشان بخاک یکی
خواہد شد * تا بچیزہای دیگر چہ رسد * گوہر مثال شہر قدم
ساختہ استقبال نمود * و ببوسیدن رکاب دریا نصیب
جواہر نصاب لب خود را مرجان کردہ * چون یاقوت
و زمرد سرخ رو و بعد سبز شد * وازان لعلستان موکب
الماس مشرب بدبدبہ بر سمت بلخ شتافت * کہ
رنگ سنگ معدن فیروزہ از نیشاپور پریدہ در عقیق
زار یمن افتاد * مثنوی * علم شد کہ نای رزم گستر *
نشان داد از خروش اہل محشر * نفیر از نہفت ظرفی
نالہا کرد * می آشوب را از لب رہا کرد * نقارہ از صدای
فتنہ انگیز * ربود آسودگی از خار خمیز * ز ہر سو پیل
مستی ابر ہنجار * روان گردید بر دامان کہسار * در
اقلیم شکوہش بعد سالی * نمودہ طاق گردون چون ہلالی
* زبان بگذشتہ از لب ہم چو پستہ * ز دندان پیل
پرو دنیال بستہ * ازان ہر چہرہ خرطوم چین داشت *

سر دامن جنگ را در آستین داشت * و بر هر قدم قلعه و
و در هر گام قریه زیاست پذیر قبضهٔ تصرف گردید * بیست
و یکم تیر ماه الهی صبح پنجشنبه چتر آسمان پایهٔ آفتاب
سایه بر در شهر بلخ پرتو جهانگیری افگنده * و لولکاری
قنارچی و هیبت انگیزی علم دار و پلنگ رفتاری پیاده
و شیر حملگی سوار و کج آدائی تیغ و سیاهی سپر
و گردش گرز و بلند پروازی شمشیر و نشان طلبی تیر
و کشاکشی کمان و مارپیچی کمند و افعی زبانی سنان و
گزندگی زنبورک و نیش دهی تفنگ و زبرکوبی توپ
و دلیر چالاکی میدان جنگ افلاکیان را بیدست و پا کرد *
بگنجایش زبان گشوده گوش بحرف یکدیگر دادند *
نذر محمد خان سپاه تباه خود را با افواج فتح پیرا از روی
نگاه سنجید * و از زمین تا آسمان تفاوت دریافت * که
بانهایت گران جانی سبک خواهد شد * گفت که هنوز
پلهٔ جنگ بمیان نیامده خود را بکناری باید کشید * باین
انداز با جمعی پریشان شده از شهر بصحرا تافت * که

بهادران ظفر توامان از هر طرف حمله آوردند* چنگجو نژادان را چون کار بسر افتاد سستی نکرده پا قایم کردند* و از طرفین دست باسلحه رسید* رباعی* بی طیش نماند در بدنها سر مو* کردند زکین دو فرقه باهم یکرو* افتاده ز بسکه طرح جنگ از پی هم* شد بسته ره صلح و صلاح از همه سو* ابر خصومت پدید آمد* و آغاز برق اندازی شد* صدای رعد تفنگ برخاست* و ژاله باران گلوله و تیر فرو ریخت* غنچه کلاه خود سر به تبسم بر آورده* سوسن چار آینه شگفته تر گردید* شاخ کمان سنبل گشت* و گل سپر صد برگ شد* گل چینان چمن زمین رزم دست سازی بر آورده* از هر طرف شاخچه سنان و بستان افروز تبرزین و عشق پیچان کمند و نیلوفر گرز و یاسمین و غنچه زاغنول و نرگس شمشیر و زبان بقفای نجاق و ریحان خنجر بر یکدیگر انداختند* از جوبیار تیغ آن قدر آب بر بدن بر هم پاشیدند* که سرخوابهای جان در آشیان زار ذره از خواب جسته پرواز آمدند* رباعی* دشمن

زیشاه خسرو ابر سرریز * در گلشن رزم گشت همرنگ زریر * خون در بدنش نماند از بس هر سو * تیغ از پی تیغ خورد و تیر از پی تیر * بقیل راندن مهاوتان و اسب انداختن سواران و دلیر دویدن پیادگان منصوبه جنگ بجائی رسید * که خان مذکور شهمات شود * و از فرزین بند تدبیر دست کشیده دغا بازانه رخ تافت * و از عرصه گیر دار منهزم شد * سپاهش بعضی چون مهره مضروب دستگیر شدند * و جمعی بآلة طرح داده بنجر خلاص یافتند * شهر بلخ که تختگاه افراسیاب توران بود بضرب تیغ رستمی مسخر کردید * و از نوازش کوس فتح باواز بلند این ترانه بگوش عالمیان رسید * غزل * دور شاه نو جوان آمد جهان را مژده باد * شش جهت را تهنیت هفت آسمان را مژده باد * سکه صاحب قرانی در دیار بلخ زد * دشمنان گشتند غمگین دوستان را مژده باد * تیر اقبالش چاند ازه بخار آگند یافت * می شود از وی کزاره اندجان را مژده باد * میشود از باد گرزش توتیا البرز کوه *

لنجه کافی نیست از بهر خرام رخش او * وسعت آبادی
دیار شیروان را مژده باد * مهر و ماه و بر سپهر قندیل
برای تا شکند * هر دو خواهد شد مسخر این و آن را
مژده باد * مهر صد از چین کند نصر تپش تا ماهتاب روم *
کنگر قصر خدیو ایروان را مژده باد * چرخ روی کرد او
طغرا سرایت ز ذرقلم * از طفیل نسبت نامش نشان را
مژده باد * بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * از بس غلط
افتاده حرف قاموس فلک * گشته خوش خط پری رخان قابل
شک * در هر ورقش اگر ببینی صد فصل * سطری نشود
یافته بی نقطه شک * از رسالهٔ ملال با غا تمه مناتج لمعات
ماه را او را رسیدم * و اوراق شبانه روزش را یک
یک در میان سیاه و سفید دیدم * اگر فخر الدین
دوران رقم سنج صفحهٔ انصاف می بود * بخطای سهو
القلم روی صفحه را سیاه می نمود * تسمیه سال کبری که
بی تصور و تصدیق بنظر تفکر در می آید * فصولش از
روی صحت و معرفت در هر باب نقیض یکدیگر می آید *

چون کاتبی زمانه قضیه اتفاق را مطلق نه فهمید و رفع تناقض فصول بهیچ باب متوجه نگردید * اگرچه از حاشیه قدیم هاله تا شرح جدید بدر پرتو وضوح انداخته * لیکن ملا جلال کیتی بمتن مستقیم کلفش کما حقه پرداخته * ملا کم سواد شام کہ تفسیر بیضاوی صبح را ندیده * آیات مصاحف ولی چگونه خواهد فهمید * وملا تاریک فهم شب کہ مکاشفت العین مهر را نشنیده نکات روشن ضمیری چه فهم خواهد سنجید * آقا یمرس روزگار در تحریر فواید افلاک یقوا عدی تا رخیال برهم نتافت * کہ ملا قطب گوشه نشین اگر بمطالعه چون محو زبار یک شود سر رشته تواند یافت * ملا مرکز نکته یاب از نهایت غلط بمیان شرح مواقف ارض در مانده * وملا مشرق ذهن وراز از غایت سهو شرح مطالعه افق را آهسته خوانده * وملا سهای خرده بین در مقابله اشارات ناهید بقانونی بیمار و ماغ سوزی نشد کہ شفا پذیرد * ملا عوائی فریادک در بحث مطول کهکشان بجوی عمر صرف نکرد کہ بی اجل نمیرد * وملا

را اسیر گمراهی درسی فصل منازل فتح الباب تدقیق ندیده
* و با ذنب کور باطن ودر اثنا عشیهم بروج قاعده شناسی
تحقیق نکردید * مذهب صحیفه گردون اگر نقش کار
میداشت * هر لوح زر اندود شمس را بی طرح امی
نگاشت * و بجدول جریده انجم اگر برنگ هر آبی میخورد
* در جدول کشتی مدارات لونی بکار میبرد * و وصال مرقع
انسانی آنقدر سر رشتی لئی نیافت * که افراد منفرقه خلق را
خوب برهم چسپاند * و مجلد کتاب عنصری چندان مقوا
ندید که جلد کهنی فلک سرطیل وار کرد اند * صحاف
قسمت پیش از انکه مصحف بغای آفتاب را برشته
شعاع جزبندی کند * سی پاره دلم را بتار آه شیرازه بسته *
و کاغذ کبیر نصیب قبل از انکه ورق آبی سحاب را بشور بای
ونیک بحر آهار دهد * صفحه چهره ام را بعقیق اشک
مهره کشید * قابلیت در عالم بالا چه اعتبار دارد * که در
عالم پائین داشته باشد * خوشنویسی که وجود نو خطان
را بکاریسی نموده * اگر در قلم دانستی رقم شناسی

قید است * آن قطعه را بزودی در جزدان عدم
نهی گذاشت * از الف قامت تا یای سرین مفردات
ترکیب خوبان دیدنیست * و سرمشق برداشتنی *
اما دیده کجاست و تمیز کراست * و درین
پرده اگر عزت اهل قلم صورت می بست *
عطارد رقم سنج زیردست زهره چنگی نمی نشست *
تن روشن قلم مهر چسان بآتش غم نگدازد * که دست
خطش بر زمین یکسان شده * و چراغ دل انوری قمر چرا
بباد کدورت نمیرد * که زاده طبعش بجا که برابر گشته * با آنکه
سعدی مشتری گلستان نظرات را باوراق شرف
ترتیب داده * در پیش طفلان مکتب خانه فلک
برنگ مشقی شب بیقدر افتاده * عرشی زحل چه گونه
حرف خوش زبانی خود را بر کرسی نشاند * که هر صاحب
طبع شهرستان گردون سیاه نامه کفر خویش میخواند * درین
میدان بی تمیزی اگر از سعدی خیال کاری می شود *
دزدی بهرام در سنگ سیاه تخت نشین خانه نمی بود *

چون سحابی نیسان باز از گوهر سخن را گرم ندید * دل سرو شده زیاده از یک فصل دوکان بر ارادت طبع خود نچید * فیض ابر اگر بآسمان رفته به بیت بلند رعدش را خریدار نیست * وهم مصرع برجسته برقش را طلبگاری * شرقی صبح اگر صد مطلع به صحیفه بیان کشیده * از بی انصافان بزم افق یک تحسین نشنیده * مغربی شفق هر چند قطعه رنگین به خسرو انجم گذرانید * غیر از چوبکاری خطوط شعاع صله باو نرسید * شوقی ثریا نظم خود را بر کاغذ کبود جمع ساخت * لیکن از کمود هوادی معاصران بدادن سوده پرداخت * اگر اوجی هلال از دزد شعر ایمن می بود * بر فرد لاجوردی آسمان زیاده از یک مصرع رقم می نمود * رونقی سهیل تا از کم طالع خبر یافته * به یمن عقیق پروری سخن نشافته * هر چند مظهر خورشید از تیغ زبان نور می بارد * سیاه بختی کسوف دست از و برندارد * موزونان انجم از وقت سهاب که آشفته اند * به جونت مرده بنات النعش مرثیه نگفته * مرا که شعری از مناسبت شعری یمانی است *

و نثری از مشابهت نثر فوقانی * چرا وقت بیجا
بهر طبع نخورد * و چه سان دخل بیموقع در دل نهاد * در
کتابخانهٔ خیالم صدورقهای الفاظ آسمان پایه است و
در جزدان حافظه ام اوراق معنی کهکشان پیرایه * غزل *
قلمدان وجودم با قلم از استخوان دارد * دوات دیده
از اشتمام سیاهی رازوان دارد * نخواهد از چه بهزاد
طرح این قلمدان را * که نقاشی بهر جانب زداغ
نوخطان دارد * شود تا استخوان خامها یک تراشیده
* ز مضمونهم تندمن کرکک بجیب خود نهان دارد * نه پنداری
که مانده این قلمدان خالی از مقط * مقط از دقت طبعم برای
کاتبان دارد * زبان خود مکر چون کاغذ شرح قلم شد کج *
که مقراض لبم از بهر اصلاحش دهان دارد * بقصد آنکه
بنویسد باهل درد مکتوبی * قلم دان هم را منشی قلم
در میان دارد * ز دست نامه پردازی دوات دیده
بی نم شد * سیاهی بس که خشک افتاده حکم سرمه دان
دارد * دوات دیده ام را کاتب غم کرد چون کاوش *

برآمد لخته هرکا مش پریشانی ازان وارد * زبس شنجرف خون دل چکیده بر سراپایش * غلاف این قلمدان رنگ شاخ ارغوان وارد * مدادش آنچنان شد عاقبت ازدوده سودا * که طغرا هم قلم درکف برای امتحان وارد * بسم الله الرحمن الرحیم * چه نویسم از وسعت دریاچه کمم * که بایم محیطش اگر سخنی نگویند که کمم آبروی او بریزند * قانون روشنی است بتار تر صدای موج ساز جوش خروش کرده * وکوه قطره بانه در کناه خویش بمضراب نسیمش نوازش در آورده * گرداب را تا چشم بروی افتاده از رقص نه نشسته * حباب روزیکه پا در بحر هستی نهاده سهد سربازی با هوای او بسته * از چشم ماهیان همیشه در میان آبش چراغان * واز صد قبها در کنارش صد هزار دامن صبح نمایان * غواصان نقشها بر آب زده اند * تاصر انپا با آتش بر آورده اند * شناوران دستها از جان شسته اند * تا بسر خانه حبابش پیوسته اند *

اگر شور بختی بآبش در آید * در نظرها شیرین نماید *
هر کدم را غنیمت شمرده * دمی ازین آب خورده *
* مسگوی * دم آبش که دل چسپ است
نان را * بلی ز اسباب شیرین است خوان را *
کند هر کس تمنای زلالش * ز سردی لرزه افتد
بر مثالش * نیستانی که آبش را حریف است * اصول
نغمهٔ نایش خفیف است * ز آبش تیغ چوبین گر شود
تر * زند از موج برش دم ز جوهر * شود روشن چراغ
از نور آبش * بود نام چشم بینایان حبابش *
گلم را آب او رشک ارم کرد * ز طغیان گل و سنبل
علم کرد * هوا از عکس گلها سرخ و زرد است * دل
سر کشمیر در پیشش بگرد است * بجوش گل کم پیش
از چنان است * زمینش سبزه تر از آسمان است *
از موج خیزی گلهای الوان طفل غنچه کمر بشناوری بسته *
و از بلند صدای نغمهٔ مرغان مخمل سبزه از خواب راحت
جسته * هندو نژادان سوسن انگشت نمای قشقه رنگ

بست * و فرنگی صفتان نیلوفر بتواضع یکدیگر کلاه در
دست * باعجاز کاری هوا چراغ لاله بی سوزش فتیله
بروشنی پیوسته * و بسحرکاری صبا نقش
جمعیت حسن گل در آغوش پریشانی نشسته *
بتأثیر تربیت گلشن غنچه محجوب بگل برهنه و در زبان
درازی * و باقتضای فضای چمن چشم نرگس بنظارهٔ
سنبل و بنفشه در پاک بازی * سحابی که بسا بیابانی کوه
سازش علم نگشته خود را بی هوا شمارد * و آبی که بر پابوس
آبشارش دست نیافته خویش را بی مزه انگارد *
نارگیل خس پوش با برگ لذت از بیم محرومی این
چاشنی نکرده درون را باخته * و ابنه خضر لباس بجهت
این مکان شیرین اساس بآبرش روی را زنگار ساخته *
کیلهٔ هلال صورت قدش از بار غم احتمال جدائی خم * نار
چهل بدر هیات دلش از الم امکان دوری بکرفتگی
تمام * مثنوی * بصحن این چمن هر کس نهد گام *
ز نقش پا بود پیوسته در دام * ز بس گل با نشاط

افتاده یکرنگ * لبش در غنچگی خندد بآهنگ *
رسد پروانه از روی توکل * کزد باشعله آواز بلبل *
بباغ عیش هرجانب زمین گیر * ز موج باده پای دل
بزنجیر * سواری گر کشد می زین پیاله * شود نعل سمندش
برگ لاله * تذرو شیشه تیز آهنگ سازش * گل پیمانه
لبریز نوازش * ز دست ساقیان لاله رخسار * کله
کوب طرب شد دشت و کهسار * ز جوش می زکدو هاباز
شد سبز * ز آب نغمه چوب ساز شد سبز * فغان مطرب
و بلبلان هم آهنگ * شراب صوت شان پیوسته
یکرنگ * بتان با نوبهار نغمه دم ساز * گل افشان
سرو واز شاخ آواز * شود چون دلکش آوازشان
چنگ * برارد سوز صوتش دود زآهنگ * بصید
نغمه در هر گوشه دام است * ترنم خانه زادی
این مقام است * شود چون طره پیدا از صبا خم *
زگیسوی کمانچه میزند دم * نسیم از مطربان روی آب
است * شتر غو در کف موج از حباب است * دو د

دیوار مست از بادهٔ شوق* زمین تا آسمان پیمانهٔ ذوق*
طبع اگر کاهای نکرده بحرف حصار آهنی دیوارش
سست بنای سخن را قایمی بخشد چنانچه خواهد بود* زهی
عرش پایه که بذوق سیر یک برجش دوازده برج
فلک را خورشید تختهٔ مشق تردد کرده* و بشوق شمار
کنگرش دانه بی شمار کواکب را پیر گردون بدامن در آورده*
و دایرهٔ فضایش و سعت فلک اطلس مرکز نشین*
و ذره گرد آب و هوایش نسیم انتخابی سلسبیل نفس
آتشین* بقایم مقامی زمینش سبزه اهرار ثابت
قدم* و نایب منابی آسمانش ابر نوبهار همه جا علم*
بسازش نسیم طرب انگیزش موسیقار کنگرهٔ نغمه خیز*
و بنوازش خاک نشاط امیزش رود خندق از آب سرود
لبریز* نقارهٔ نوبت باصول شادیانه* دیده بان قلعه چشم
بر پیمانه* ارباب عشرت از دف و نی ساز برگ اعتبار
کرده* اهل حرفت از آتش می آبی بروی کار آورده*
بازارها سراسر بر کان چمن حوال* دوکانها پیوسته در

اجاره شیشه و پیاله * سر کوزهٔ هوائی شده پاکوبی رقاصان *
پای غرفه‌ها بدام افتاده زلف محبوبان * کوچها که باب
نشاط سبز گشته غیر عاشق پیشه بروی به گذشته * قصرها
که بنا رسا ز طنابی کرد دیده * فرشی بغیر از گل دمی ندیده *
بیت * بهر سو نازنینان قدح کش * ز آب افروخته
رخسار آتش * همه پیوسته از گل جام در دست *
ز مینای دل بلبل سیه مست * چشیده بوسه نازان
لعل خود کام * ز موج می لب خود می‌کند جام * کمند زلف
فرو انداز چین است * ز هر مویش بهای خوشه چین
است * خدنگ غمزه از عیب خطا پاک * نگرده سایه اش
هم روی بر خاک * ز لطف امیزی سبزان طرف * سر
نظارگی و پای غرفه * به پستی کرم انداز از بلندی * گشوده
رخ بقصد کوچه بندی * مسافر را سفر آنجا تمام است *
که در هر کوچه صد سالش مقام است * نگردی تا ولا
داغ از ندامت * بکن قصد اقامت تا قیامت * چو طغرا
صد هر کاویر امن شو * باین سبزان دمی بنشین

چمن شو* تعداد النوادر * بسم الله الرحمن الرحیم * در تیره
زمین همسر و گیر شدم * و از غصه این خاک سیه پیر شدم *
شاید بکفم گل جوانی آید * در فصل بهار سوی کشمیر شدم *
در منزل کوهسار این تازه بهشت * کشته گل و باده
جانشین گل و خشت * با آنکه رهش هزار طوبی دارد *
بهشت است منازلش چو باغات بهشت * بجان فزائی هوایش
غنچه دل از پژمردگی وارسته * و بنشاط پیمائی فضایش
غم بی برگی از میان بکنار نشسته * نسیم کوهسارش
پلنگ طبعان را بفکر نرم خوی انداخته * و شمیم اشجارش
منقلب مزاجان را داروی شناس اعتدال ساخته * با
بر خود اهل هنر را با مردم این مکان نسنجیده * بمعنی لا یستوی
اصحاب النار و اصحاب الجنة نرسیده * چشمه ها بدین
حباب از نهر نسیم باج می خواهند * و جوی ها بزبان موج
از حوض کوثر خراج میطلبند * رباعی * سنگ از نم او
سبزه سیراب دهد * گاهای ترش سبق بگرداب دهد
* نگشوده ز چشمه کوه صد چشم هوس * تا چشم خود

آز سبزهٔ او آب دهد * دویم ماه شهرا * اگرچه دزدون قلعه
اش دررنگ برج کوکناری آرایش افتاده * بروشش
از برگ نزہت چون حصار لاله داو نمایش داده * و در
جنت خودرا بهتر از ارم ذات العماد می خواند * ولم
یخلق مثلها فی البلاد در شان خود می داند * دلربائی است
که از دروازه دیده برینک وبد چشمک میزند * وخوش
ادائی ست که از کنگره برسفید و سیاه میخندد * واز
نهایت زیبائی برج بر دامنش چسپیده * واز غایت رعنائی
خندق بر گردش گردیده * باز اراز بی تابی در پیش او
در از افتاده * و جویبار از بی طاقتی در عقبش تن بفریاد
داده * رباعی * والتره برفصل تموزش نیسان *
بهتر ز بهار کشته ایام خزان * از بس پاک است خاک دامن
کوهش * سرو درقدمش نهاده صد آب روان * سیوم جبکر
هستی * اینجا زمرد مهازی سبزه بمرتبه رواج ندارد * که
یاقوت کاری شراب تواند نام بر دارد * بلبل این مقام
بی کلام روح لال شهباز دم نمی زند * داهوی این دشت

بی خبر نفس باباکپور چرا نمی کند * کیفیت هواهر بار آوج
پیمای تردماغی گردانیده * نشاء زمین کوه ها را بصبوح سر
خوشی رسانیده * اگر نسیم این مفرح ذات دست تحقیق
کشاید * ان الفجار لفی سجین * وان الابرار لفی نعیم *
بهشت از مصحف گل بر می آید * رباعی * روشن بعمارت
است چشم بر آب * در موج کشوده حوض او دو قمر
آب * فواره ندارد یکقیام تن به نشست * استاده
همیشه چون الف بر سر آب * چهارم راجور * اگر سر
زمین دارش گندم گون نمی افتاد * آدم صفی یکجو دل بگندم
نمیداد * اگر دختر مرفه بانش سبز رنگ نمی بود * خضر بی
سبزه پوشی کفن نمی کشود * از عکس کلرخان خاک
هر چشمه تازگی یافته * و از سایه سروقدان آب بخوش
خرامی شتافته * اگر نقاش صنع صورت سبزان را باین
حسن نمی نگاشت * صدق لقد خلق الانسان رنگ احسن
تقویم نمی داشت * رباعی * کوهش بت سبز ایست
پر از عشوه و ناز * دارد د وابشار ز لفش دراز *

و از خوشی بلندی ستاده و از هر طرفش * عالم عالم صنوبر
از بهر نیاز * سطح هوایش از گلهای تر طعن بر صفحهٔ ابر
بهار دمیده * و روی زمینش از رنگینی عمارات گلستان را
باظهر دور نهی اراو * بلندی رواقش حرف پستی عرش را
بر کرسی نشانیده * و شمسهٔ طاقش دعوی تسخیر آفتاب را
از آفاق گردانیده * چون عروسی است آینه صفا بر زانو
نهاده * و به جهت شانه کردن از موج گیسوی خود کشاده
* بقصد خراش سنگ مرمر خاک راه فرشش
گردیده * و زمین جلوه گاهش از آب روان پالیغنی کنت
قرا باشنیده * رباعی * هر قطرهٔ او کشته ز لولو تر
* و از حسرت او خشک شده آب گهر * فوارهٔ او
بیت سوی بالا بست * که آب فکنده بر سر خود چادر *
شیشام بیرام کاه * و سبزهٔ سیراب هر گوهه صد
معدن زمرد را خاک مالیده میدهد * بقوت لالهٔ شاداب
هر پشتهٔ از ارکان یاقوت را بر زمین می زند * اشجارش
چون نقش بند رنگ بسته و تازگی افتاده * و جویبارش

چون چشم طاوس بنقطه‌کاری گلهای تن واده * اگر
با آتش لالکان نقره در جوش نمی بود * ابشار قله
کوهش سیم گداخته نمی بود * هرکه این ابشار آسمان
پیوند را دید * معنی انا انزلنا من السماء ماء را نه فهمیده
* بیت * از قطره بنده بوسه ربابر در کوه * وز موج فکنده
پیچها در بر کوه * یا از سر کوه بر بدارد هرگز * چون سرکش کوه
گرده جا بر هر کوه * هفتم پوشانه بمشابهت اشجارش نخل
طور شجره نجابت بسیار دارد * و بمناسبت جویبارش
چشمه کوثر نسب نامه لطافت می ارد * هر کوهی زنده
پیلان احد یست خرقه پوش سبزه * و هر پشته ابراهیم
اوهم ایست جبه وارسه برکه * هوایش گلهای شاداب
ابر را دسته می بندد * و فضایش لاله های سیراب
شفق را بدامن میکند * از کشت زار مضمون فی کل
سنبلة مائة حبة پیدا * از چشمه سار معنی یخرج به حبا ونباتا
هویدا * رباعی * بی تخم زمین گشته بار همینا سبز *
واز تازگی خاک شده خاره سبز * در جوی قصبها اگر

بود قحطی آب * بی آب شود چو گلشن دیبا سبز * هشتم
پر بحال * اگر سنبل شب درکوهش ریشه میداشت *
پشت سبز فلک را معدوم می انگاشت * و اگر نسرین
ماه از جویش بهره می دید * منت آب از چشمه آفتاب
نمی کشید * تذرو اشجارش بزمزمهٔ تجری من تحتها الانهار
مرصدا * و کبک کوهسار بترنم فیها عین جاریة رنگین نوا *
صدای مرغان را از هوایش دستگاه آب بسر *
و آدمی را از خاکش برگ زندگی بیشتر * غباری
ندارد واگر از زمین خیزد * بغربال شگفتگی خاک را فیروزه
می بیزد * رباعی * از ابر گذشته تیغ این کوه شگرف *
هر چشمه سروی شده درخاکش صرف * بر چشم کبود چرخ
گاه می افتد * زویش که سفید است ز گچکاری برف *
اگرچه از پای این کوه پر شکوه تا اتصال کشمیر بهشت
نظیر اندک مسافتی هست * چون بسبب تماشای گلهای
گوناگون بلی مسافت بخاطر نمی رسد * گویا که مسافتی
نیست * از نهایت جوش لاله جهان جهان خرمی بر شهر و

بوده ریخته * واز غایت طغیان بنفشه عالم عالم شگفتگی
بکوچه و بازار آمیخته * مفسر مصحف گل و نهی النفس
عن الهوا را معکوس فهمیده * وقاری سی پارهٔ سنبل
فان الجنة هي الماوی را مخصوص کسی ندیده * سرو موزونش
از بلندی طبع سحبانی تخلص دارد * وصنوبر معما گویش
از رسائی ادراک خود را اوجی می شمارد * واز هر گل زمین
صد بال تذرو طرح نقاشی می برد * واز هر قطعهٔ خاک هزار
دم طاوس سرمشق گل کاری زمین میگیرد * سنوی * کشمیر
بهشت در و دیوار است * تا چشم کند کار گل و گلزار است *
گو صفحهٔ نهال شو که در تعریفش * جوی قلم از آب سخن سرشار
است * طغرا شده پیشانی تقریر سخن * سرسبزی ازو
یافته تحریر سخن * تا پای خزان بباغ لفظش نرسد *
کرده است بهار آرزمین گیر سخن * تجلیات ملا طغرا *
بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * کشمیر بود فصل
خزان عالم نور * بر طالب فیض دیدنش هست ضرور *
گوئی که باین باغ چمن ساز قضا * آورده نهال بشعله از

گلشن طور* جای موسی خانی است که پرکاری تجلی دراین
کوهسار مشاهده نماید* واز بسیاری شجر کم تواند که
بجانب اشجار دیده گشاید* هر طرف پشته پشته
روشنی الوان بر سر هم ریخته* و هر جانب کوه کوه
رنگینی درخشان بیکدیگر آمیخته* درختان بسیج زبان
تکرار ورق آفتاب نموده* و جویبار مشرق دهان بخواندن
طومار صبح لب گشوده* بر شتابی هنگام گلهریز سفیدار
فواره نور نماید* بسرمه کاری ایام برگ ریز سرخ بید آبشار
یاقوت بنظر می آید* انچه کیمیاگر نیسان در بوته انداخته
اکسیر ساز مهرکان ذهب ساخته* هرجا نقاش بهار
طمع پردازی کرده* طرح خزان بزر فشان سازی دست
برآورده* بمشاهده مذهب مصحف گل بیاض مردمک دانه
مُهر با* و بنظاره هاکاری مجموع سنبل آبنوس مژه
شو شسته طلا* زاغی که بر درخت نشسته مرغ زرین برخاسته*
مینائی که بر شاخ دو دیده نوری کرد دیده* حنا ر دست رس
دارد گر خلخال طلا بسازد* و قمری می تواند که بطوق مرصع

پردازد* عکس درختان روی آب با تیغی گل افشان
نگرده که چشم حباب نیفروزد* وابروی موج نسوزد*
گل در چنین هنگام حسن خود را برشته جهید اند* وبلبلان
درین مقام خویش را سوخته عشق می خوانند* بمقتضای فصل
طفلان شبنم لباس نباتی پوشیده* وبفتوای موسم نقره و
طلا در یک بوته جوشیده* در خانه چمن دارائی شب اندر روز
می بافند* و در کارگاه گلشن بجای اطلس زربفت می سازند*
روز سمن بشب رسیده* شام سوسن بصبح انجامیده*
سبزه با مژه آفتاب سرهم چشمی دارد* وسنبر گه
از ماه چهارده خود را زیاده می شمارد* وبرگ درختان
شعله دست تنگ* وگل بوستان اخگر دست جنگ
آسمان از اشجار ستون بو قلمون وزمین از شاخسار
رنگارنگ گوناگون* شهر و ده رنگ بست طراوت
افروختگی* وکوه وصحرا سرمست نشاء سوختگی
بیت ز شادابی نغمه بلبلان* در آب است آغشته
رنگ خزان* شر رسائی نارفاخته* درین خشک و

بر آتش انداخته * اگر لاله گردید بی آب و تاب * چه غم
ساغری شد تهی از شراب * خزان خون صالح ز سنبل
کشید * کسی با این بیوقوفی کو دید * گل افتاده تا میان
خود بر زمین * ندارد دیگر ره زنی در کمین * ز دست جود
افکند نرگس عصا * درین فصل دارد سر باد پا * شقایق
زند زمین رسته است * چو فواره از جای خود جسته
است * ز غربال اشجار زر ریخته * بصحن چمن اشرفی ریخته *
ازانجا که دلنشین این چمن است بهار ریشه توطنی ندوانیده *
که خزان یکبارگی تواندش بغربت افکند * بالکل در عین
زمستان در بعضی اطراف این گلستان خصوصا کوهسار بگلی
بهار رنگ خزان ندیده است * [illegible] شنیده *
از جوش سبزه کوه های زمرد سر بآسمان کشیده *
و از طغیان لاله پشتهای یاقوت بکهکشان رسیده * از
بنفشه و یاسمین رنگ و بو [illegible] * و از ریحان و سوسن
تره بازار گل میپرد * رباعی * بهار [illegible] کشمیر
است * [illegible] چشم چار [illegible] کشمیر [illegible]

* بهرو یارکا کل گرده شال سبز چمن * نسیم وشبنم گویند کار کشمیر است * اری چون تمام اجزای عالم شروط است باآنکه هر فصل چنانچه باید * در باب تربیت موالید سعی نماید * لاجرم خزان لباس دست زده نسیم را از تن خوبان گلشن بیرون می کند * زمستان بآب باران و صابون برف بدن شان را بشست و شو میدهد * تا بدستیاری نو بهار بهتر از اول بالباس کرشمه در آیند * و مرغان چمن را بیشتر از پیشتر گرفتار نمایند * دز زعفران زارش تخم خنده کاشته اند * وخرمن خرمن شگفتگی بر داشته * باغبان بنهال کردن گل ترانه مشغول * ودهقانان بکاشتن تخم نغمه صاحب محصول * در هر کوچه و بازار جشن ریخته * و بر در و دیوار عشق پیخته * زمینش تریهای باران را می پذیرد * وگل بر هم خوردگی در آنجا نمی گیرد * و سیلاب هر چند تندی نماید * خاکش از جا در نیاید * رباعی * گلی نیست درین شهر بجز لای شراب * هر چشمه رهی بود بدریای شراب * گشته خم

باده آبشار چمنش * فواره بود گردن مینای شراب * کوتاهی
سخن دوست تصرف خزان باین گلشن دراز است *
وقهری در مقام سوز و گداز * قوت نامیه اگر کف دو زانوی
همیشه گشاده * زرده بیضه خاک این چنین برون نمی افتاد * رگ
ارغوان اگر به فشار در آید * یک آسمان خون شفق
بر آید * آب قتل تیغ موج بر آورده * وقطع آشنائی
کنول کرده * زورق آتشین رویان تندگذشته * و آب در
خانه چشم گرداب گشته * ابیات * چه دریا چه صحرا چه
شهر و چه ده * برید امید از گل روزبه * شود چون رقم
زردی برگ تاک * نماید زبان قلم شعله ناک * زند بید مجنون
دم از عاقلی * ندارد چو پیران سرجاهلی * چمن زادگان را
بلوغت رسید * دل دختر رز بشوهر کشید * چنار از فراق
جوانی بسوخت * چو پیران زیرک طرب چشم
دوخت * ز یکجا نشستن گل آرزوه بود * نسیمش به سیر
چمن ره نمود * زبان یافت از کثرت انبساط * گروهی
سخن سنج بباغ نشاط * بزرگان باغ راغب گرفتن جام

کوچک دلی * سرکشان زاغ مایل در آمدن بزم فروتنی *
سبزان چمن از شراب زرد خزانی سیاه مست افتاده *
و نازنینان گلشن بجام باده ارغوانی دست رد نهاده *
نرگس بمرتبه بی شعور گشته که جام از دست ندهد *
بنفشه بدرجه باخود نشده * که سر بجای پا نهد * از شراب
زردگی گل غنچه دل آزرده است * و سیاه مستی ریحان
بر طبع لاله خورده * آب و رنگ یاسمین از رعشه خمار
ریخته * و ریشه حیات نسرین از خمیازه کشی گسیخته *
سنبل یکسو از خود خبر ندارد * و زنبق خویش را از
رفتها شمارد * ابیات * برغم یکدگر خوبان گلزار *
زبس خوردند می رفتند از کار * زجمعیت فتاده نظم
گلشن * پریشانی تخلص کرده سوسن * صدای پارگی دارد
دف گل * بود کوک شکستن ساز بلبل * سه برگه از
شناخت وبد تاثیر * ندارد نغمه از ین حاجت بتحریر *
مدرو از دست برد چرخ دانه * که بربال و پرش هم گل
ماند * به تنهائی فتاده سرو آزاد * ندانم در چمن چون

خواهد استاد * سخن در وصف باغ فیض بخش است *
ز خوان فیض تا نقش است بخش است * بنفشه انگیزی
نسیم سحر و سمان گل بر روی هم می جوشد * و شعبده بازی
صبا طفلان غنچه بر یکدیگر خندیدند * سوسن هند و هم حب
آتش پرست خزان گردیده * و نسترن فرنگی مشرب
بدو دامی لباس کشیده * لاله پری صفت در مقام غایب
گشتن * و بنفشه دیو صورت در اندازه شوره زدن *
ارغوان به سرخ روئی با قران خود لاف میزند * و زعفران
در بهانه جوانی بر لسان خویش می خندد * حسن گل چون
زبان بالقضا بنافرمانی سر بر آورده * و گیسوی سنبل چون
گل رعنا بدو رنگی میان کرده * وقت سماع بر سر شمشاد زر
می باشند * و گاه رقص در پای سرو زر و سیم می برند * سبوی *
صنوبر ده و لهار امر بدی * برنگ سبزه گاگون هندی *
حنا سه چنار سال خورده * بکردار جوانی دست برده *
ز عکس رخت زرتار سفیدار * رود آب طلا در جوی گلزار *
ز بیدار غوان را رنگ دیگر * از آن رو سرخ میپوشد بکر *

گبوده وزرد شد پیرهن تاک * برنگ کرته زرد وز افلاک *
ز پهر نار ون فیروزه میر یخت * طلایی هم به فیروزه
در آویخت * تمامی خانه از بس کرده میلی * گرفته بید
مجنون رنگ لیلی * قلم را چون هوای باغ نور است *
ز ظلمت خانه اش رجعت ضرور است * موسم تخم
کاری نهال در این باغ از خزانی آنچنان نگذشت * که
بعد از هزار سال بکوشش چرخ دولابی تواند بر گشت *
در این فصل ناقابلی مرغ اگر تخم در آشیان گذارد *
از اندوه بیجا صلی صحرا صحرا باران اشک می بارد *
بسکه خزان بتاراج تر و خشک این باغ پرداخت *
شت خسی نماند که طایری اشیان تواند ساخت * طاوس
از دست خزان دزته داغهای گوناگون * تدرو از غصه
همرکان در پر افشانی بوقلمون * بلبل خراب نایابی مقام نغمه
سرائی * فاخته کباب قحطی موضع کوکو نمائی * حیف که بی خانمانی روزی
مرغان گردید * عجب است که بقوت لا یموتی تواند رسید *
* غزل * بخبازی خزان نگذاشت خوانی * چسان دارد

گلاغ امید بانی * کند نرگس ز دیده اشک رانی *
که باشد باغ را آب روانی * ز رفتن های سوسن لاله داغ
است * که از دستش برون شد هم زبانی * شقایق
سرمه از هاون برون کرد * ولی در کف ندارد سرمه
دانی * سیاهی پیش ریحان شد سفید است * نمی
خواهد مداد ش امتحانی * دو بال عندلیب آمد فراهم *
که یابد فر دکانها جز و دانی * قلم را چون گذارد نرگس
از کف * از و طغرا نمی یابد نشانی * نالد از چه مرغ باغ
افسوس * که بر نخلی ندارد آشیانی * سفیدارا این
چمن از بی برگی بکسوت فقیران در آمده * صنوبر این
گلشن از دل شکستگی بصورت درویشان بر آمده *
شمشاد از تاراج خزان برهنه تر است * جوگی خاکستر
نشین چنار از غارت مهرگان عریان تر است * و ساقی
آتش گزین نارون از نداشتن لباس خرمی تن بقلندری
داده * از [illegible] *
تاک را [illegible]

صنوبر را از بادهای درشت خود و چمانات تکه تکه * بنفشه
و گل از جفای برگ ریزی بیمار و ضعیف * شقایق و
سنبل از جور پاییز رنجور و نحیف * خیابه آب و رنگ
از گلهایش رخ تافت * باغبان خریدار گل از کجا خواهد
یافت * غزل * گریزد از گل و رعنا خریدار * هراسد از گل زیبا
خریدار * کجا شد آنکه هر یک دسته گل * شدی در باغ
از صد جا خریدار * ندارد لاله دیگر درین فصل * بغیر
از ساغر صهبا خریدار * کند در باغ هستی تا بد گل * ز بهر
سبزه مینا خریدار * برای غنچه مرغوله صورت * ز سنبل
واشیم به از گلها خریدار * خوشبو را اگر رفتی بگردون * شدی
با نقد جان عیسی خریدار * گل نغمه چه میداند کسادی
* همیشه باشدش هر جا خریدار * بتی کز کوه در تاک
است سنگش * بود آن سبزه را طغرا خریدار *
اگرچه در تاک از کوه زمردنشان بهار علیحده میتواند
داشت * لیکن آب و هوایش را موسم خزان از بی
اعتدالی بفر از نگذاشت * قبل ازین از تأثیر آبش

خرسی در علم بیش از بوعلی می نمود * حالیا از تغییر
هوایش بوعلی در جهان کم از خرس نخواهد بود * عجب
گونه نسیم خزان رنگ صدای جوی باد این مقام را مجال گذاشته
* و تندباد مهرگان پرده های صوت را از ساز ابشار برنداشته
* خروش در بنفشه زار میان نهرها افتاده * دلربا گیتی
یکبار چار عاشق سر بخود داده * به صدای جوش آب بستان
و باغ را چنان خواب برده * که به تحریک صنوبر آب
تا قیامت راه بیداری نتواند سپرد * بسکه از درختان
کنار جو موج شهرت تازگی پذیرفت * در این جوشخانه رنگ
و بو هر یکی را فواره نور توان گفت * مثنوی * طراوت کم
نخواهد گشت از تاک * بود تا جلوه گاهش باغ و رتاک *
چنان آتش بر آید از چنارش * که ریزد آب بر روی
جویبارش * قد سرو از لب جو یافت چون اوج * بفرقش
کردگار گیسوش از موج * سر دگر نارون از چتر داری
* علم گردد بنام شهریاری * چنان نازد خزان بر حسن
شمشاد * که بر دوش سپاه طره استاد * صنوبر نیست

نارسن جسته * بکرد دل بقید خویش بست *
فرد طغرا از کتاب ساز سخن را * چو بلبلان مدح خوان شوابر چمن
را * سرو قد از مقام لاله سرکن * فغان را زین ترنم بازه
ترکن * از بیم لشکر خزان زمیداران سبزه در پی گریختن *
و از تعدی سپاه مهرگان مرزبانان سمن برگ و در فکر
جلا وطن * غنچه را اخر بادشاهی گلشن از سر افتاده *
و قزلباشان تاج خروس رو بهزیمت نهاده * ریحان
عنان شب رنگ را بتعدی نگذاشت * که نگاهش تواند
داشت * کلنار از پشت کلگون بسختی بر زمین نخورده *
که توان جان برد * زعفران هر چند براه گریز شتافته *
بجز خیابه عطار پناهی نیافته * نیلوفر چون حباب بسستی و لنگاه
ندارد * بصری باب فرو برده تاکی برارد * یکمان شنا بهمن
و بستارگان پنبه نداقی * و به پرلشکر وی طره سنبل
بحرف موشکافی * جمازه نسیم بطریقی رم نکرده *
که محمل شقایق بر زمین نخورد * و دست و پای لیلای
داغ شکسته * از گل جری شرارت می بارد *

و جعفری زر بر شوره می آرد * صنوبر که بپر دلی عالم
ربود * درین جنگ زرگری بیدلی نمود * سوسنی *
چنار از دست کاه زور بازو * درازای جنگ
نفرات ورتر ازو * روست نرگس افتاده سنانش *
گرفته غنچه از دهشت زبانش * نمی آید برش از دشنه بید *
نداز و جوهری چون تیغ خورشید * گل صد برگ از بس درد
گوش است * بخون زخم کاری سرخ پوش است * فتاده
هرطرف نسرین و سوسن * این بی سر بزرستان گلشن *
که مد جلوه شبنم کره شد * گمان خنده اش از گریه زه شد *
صنوبر می خورد و پیوسته این غم * که بر زخمش که خواهد
بست مرهم * کشیده صف بجای گل فواکه * که صفرا بشکسته
ازوی کسده مه * بدستیاری قوت نامیه در صحن باغ
آتشبازی زونداوه * که چشم بادام بتماشا نکشاید *
و لب پسته به تحسین باز نشود * شمع ناشپاتی از
چپ و راست فروزان * و فانوس انار از پیش پالس
آویزان * و سیب هرطرف صد چراغ روشن کرده *

وانگور بهر جانب هزار شمع برشته بر آورده * شاخ
عناب موشک هوائی انداخته * و درخت بهی بفکر مهتابی
واجبته * کردکان اگرچه بدست و پائی بود * مگر زین کار
آتش بازی می نمود * عمر بموشک دوانی میرفرود
نمی آرد * چنار از دو دست بآتش میدارد * نظم *
ز آتش بازی که رشک آب قندست * مدام لذتش نظاره
پسند است * مثنوی * حلاوت بس که بر هر سو دویده *
ز بادام و شیرینی چکیده * انار خنده رو طفلی است
بر شاخ * فکنده دست خود در گردن شاخ * زده
شفتالو پیش از شاخ چوگان * ربوده گوی لذت را
ز میدان * گره در کار انگور است پیوست * بدندان
باز کن گر میدهد دست * نبات از شوق امرودش بصد
شاخ * دل قند از غمش شد سوراخ سوراخ * اگرچه میوه
شیرین زده صف * ولی گلهای رنگین رفته از کف *
چنانچه غم کر بر گریزان چمن شد * خزان برهم زن سرو
چمن شد * بنا بر وجای اهل عرفان * بهار تازه می آید

بہ بستان * خصوصا رہنمای رستگاری * حسن طینت
حسنین سبزہ واری * بیت * چو بکشاید در فیض
نفس را * بہارستان نماید خار و خس را * سالک مقصود
کیش نمونہ از روی حالش بر داشتہ * و عارف حق
اندیش خلوت دل بخیالش گزاشتہ * پر دعایش
در راست روی چون حرف اول ایزد و فاق * و تیغ
باطنش در تندی چون حرف آخر کرد و گار طاق * دست
قدرتش اگر از صبح ازل بہ تہلیل نمی کشود * سبحۂ
افلاک تا شام ابد و گردش نمی بود * کلاہ فقیریش
حبابی است بسر چشمۂ حقیقت دیدہ کشادہ * چین
آستینش فوجی است برود خانہ وحدت دست دادہ *
شاخ سدرہ بمناسبت عطایش دلنشین قدسیان *
و شجرۂ طوبی بمجانست نعماینش منظور بہشتیان *
بخیۂ خرقہ اش چشمی است از ماسوا حق پوشیدہ *
و بند جیب اش زبانی است بحرف لی مع اللہ گویا گردیدہ *
ابریق قناعتش از نہر چشمہ بی نیازی لبالب * و بوریای

خلوتش از بیشه شیر مردی مرتب * گنبد وحدتش دایره افق تجرید است * و تکیه گاهش قطب فلک تفرید * سبوی * کمان غیرتش در چله خانه * تهی کرده است ترکش بر نشانه * گرفته پیش او بهلول دانا * ز علم معرفت درس الف یا * از و جمعه دوائی شیخ عطار * چو گشته در ریاضت خانه بیمار * بزور باطنش منصور حلاج * نهاده بر سر دار فنا تاج * ندارد ایزد از یکرنگی اش عار * بود الله را تشدید در کار * ز قرب آستانش کوه ماران * زده صد طعن بر تخت سلیمان * سلیمان گو که بر تختش نشیند * ز هر جانب گل عشرت بچیند * بخدمت روز و شب از یاری بخت * ستاده آب دل در پای این تخت * ز هر جانب هزاران باغ دلکش * ز عکس میوه دیوارش منقش * بنا کرده خلایق بر لب دل * ز دامان قصرها مسجد ول * الحاصل در هر طرف صد باغ میوه دار است * و ز هر جانب هزار عمارات زرنگار * مسافران اختیار توطن کرده اند * و متوطنان نیت سفر از دل بر آورده * در موسم

برف کافور صبح می بارد * و زمین خود را از وسپید
می شمارد * دلبستگی مرغ باین باغ مشهور است *
و قطع تعلقش از تیغ آفتاب دور * نزاکت میوه ها
بمرتبه است که بی اعتدالی شکر چمن را تاب آرند *
و گریزان شده علت بطبیعت و چیز * آری هندوانه
حوصله بر داشت خنکی هوا دارد * و سرما هم چند بندی
کند بروی بزرگی خود نمی آرد * خربزه از بسکه دل شکسته
است * بسر بریدن خود کمر بسته * متنوعی * هوا تا سرد
می شد میوه ها رفت * ثمر آن از این گلستان جا بجا رفت *
باین باغ طرب هر کس در آید * زمستان هم نمی خواهد
بر آید * برای پیش و کم در سایهٔ میغ * کشیده کوه ها
بریکدیگر تیغ * هوایش بسکه طغیان دارد از نم * نشسته
بر گل خورشید شبنم * زشوق آنکه گردد چون پیاله *
دمیده از کف می خواره لاله * درین گلشن چراغی گر کند
گل * زند پروانه اش کلبانگ بلبل * چو طغرا وصف
توان این چمن شو * برغم بلبلان رنگین سخن شو * خیال

تیغ و فکر تیز باید * سمند طبع را مهمیز باید * سخن در باغ سخن
دارد سر و کار * زمین فکر چه گلشن چه گلزار *

بسم الله الرحمن الرحیم * دیباچه معیار الادراک * بیشتر
ساز سخن ترانهٔ حمد صانعی است که گلشن ابیات رنگین
به عندلیبان الهام سر و دار زانی فرمود * برگ و نوای
گلشن زمزمهٔ ثنای خالقی است که چمن فقرات دلنشین
بطوطیان وحی ترجمه کرامت نمود * و در بزم نازک بیانی
قانون درر گیری الفاظ را بمضراب زبان معنی پردازان
بکوک ساخت * و در صحفان راست فهمی پیچیدگی
نغمهٔ سخن را بآوازهٔ معیار الادراک باز ساز
کار فرمائی * کرشمهٔ نقش دستان سرایان تقریر
هم آغوش درست نشینی و نوازش رهنمائی * لطفش
دیده فکر مقام شناسان تحریر سرشار باریک بینی * غزل *
از و ساز و برگ بهار سخن * در و رونق لاله زار
سخن * بساز لب تازه گویان زده * ره نغمهٔ آبدار
سخن * مقام ستایش چو آید چنگ * فد جوش

در لغزار سخن* بیادش گل از نازکی بر درخت *شود
ریشه پرواز تار سخن* و سرود دو رود گوش گذار برانده
زمرهٔ انا فصیح العرب والعجم که ترانهٔ سخن امثال مرا
بنوا رسانیده* و گاه با نمک صلوات سامع شناس زیبنده ترنم
اذا کلام الناطق که بت‌عبهای اسرار عارفان را ذوق مقامات
چشانیده* رباعی* قوال شریعت که عرب را ست
پناه* نشنید عجم از و بجز قول الله* شد پاره با نگشت
نوازنده کیش* در مجلس اعجاز نمائی دف ماه* آن ساقی
کوثر که حجازی شراب است* بر ج تحفش به از
حضار سالب است* اما بعد مخفی نماند که کلام بلبل گلشن
راز خواجه حافظ شیراز بچندان پیچیده است* که مرغول
شناسان در مقام فهمی زنگاه بند رسوائی نشوند* و به
آنقدر بیگانه که زمزمه پردازان در آهنگ آشنائی از دایرهٔ
تحقیق برون نروند* دیوان هدایت شناس چمنی
است از چشمه سار لسان الغیب خرم* بلبل چندین
گلشنی است از خوبی روی بردی ام* سهی سروهای سطور از

ـست گیتی بار زر آکنده بر زمین نهاده * و کاههای سرمایه
معانی بر شاخسار لطافت رنگ برنگ افتاده * سنبل
الفاظ بصید نظارگیان دام نو و تازگی گسترده * و غنچه
های نقطه به تسخیر کاچیان شکل مربع بر آورده * جویهای
بین السطورش از موج راست مرگی باحیوان در زبان
کشائی * ریاحین رقوم بشکست خط گلزار خان عهد
بستی صحت آرائی * گلبن غزل بمقام فیض داشتن
طلسم خیال بلبل نوایان چهار برگه رباعی * باندازناخن بدل
زدن * دامن گیر فکر ادا شناسان * شقایق نکته رنگین
سرمایه نوبهار شگفتگی نسترن دقیقه شاداب * دستگاه
بیان آب و تاب * مثنوی * گلشن سرزمین مهر
وماه است * شفق را سایه اش پشت و پناه است * ازو
طفلان نگه بیگانه چشم * که روشن تر بود از خانهٔ چشم *
ز مژگان ها ازان ره سوزن اندوخت * که شاید چشم را
بروی توان دوخت * نی گلشن نوائی تازه پرداخت *
برای عندلیبان گلبنی ساخت * از پایه های قصر کلامش

تیغ آفتاب ضمیران رخنه دار * واز درستی شستی
آلات کامل تش سپرهای نزاکت را پناه آهنی دیوار *
از نازکی هوای سخن مجموعهای از شیرازه و رشته
دوانی * واز مواجی بحر نظم عیان سفینها بدست
روانی * از رنگینی الفاظ گوش سامعان گلشکده
مشهور * واز روشنی معانی هر لفظه فانوس چراغ
طور * بست دقیق از لز تکمهٔ در بسته * پیچیدگی مصرع رشته
گلدسته * خامه اش زبان کلام الهام است * ورقهایش
فرمان ملایک پیغام * تقدس ذاتش بر صدق این مقال
برهانی ست قاطع * ولیان است بی مانع * خمیر سوزش گرین
فلیست مایش خورده * پنجه محبت چراغ دل پر نور * قبله
خواه شعله طور * تارهای نفس مرغ کرد اقفس بالبال
زبان * غزل خواه گان ایمان * خانه کوش * موزونی سروش * دیده
بلند نگاه * قابل دیده اند * سر بیگانه از هوا حباب بحر تجرد
وفنا * پای همت بجیب دامن قناعت دست دعا روشناسی
درگاه کبریا * عقدهای انگشت بدانها سبحهٔ پست *

قرص مهر به پشت گرمی جبههٔ صبح خیزش از نور خلقت
مهر ور تافته * خوان مصالا مایدهٔ بلندی فیض از اقبال ع
بیتِ او یافته * تار پود خرقه اش خالصه پنبهٔ منصور * چوب
نعلش در آغوش پرورده شجره طور * بصفای ظاهرش
گنبد وحدت از هم چشمی هاله ماه در پیچ و تاب * و بنور
باطنش چهرهٔ ضمیر گذشتگان رشک چراغ آفتاب *
صاف بادهٔ اعتقادش از بنای در دگره انگور * با خلوت
نشینی شد دلش بجان دریک قالب مشهور *
شور سخنش باشوری آشک در هم نزاد است * و سوز
کلامش باسوز داغ عشق هم خانه * سوی * ز حرفش
عیان خوب و زشت همه * کلامش بود سرنوشت همه *
خیالش نزاکت فروش سخن * از و بار لذت بدوش
سخن * ز اوراق سنبل بود دفترش * رگ جان بود
رشتهٔ سطرش * دواتش ز نرگس گرفته
لقب * بوجان ترلیقه اش هم نسب * مدادش چو از
دوده کرده سراغ * شده لاله را صرف دود چراغ *

قط خامه بر ناخن گل زده * ز کلک رگ صوت بلبل زده *
پی خورده گل قلم در تراش * ببوسن قلم پاک کن
همقماش * نی خامه اش طفل منصور مغز * ولی بیست در
گفتنش پای لغز * پی سرخیهاش ز اقسام رنگ * دوات
گل اورده سرخی بچنگ * که بلبل از بهر دفع خزان *
غزل های شاداب اورد روان * چون کلام اسرار
نژادش نه از مقوله گفتگو بشر است * بر اهل هوش
لازم می نماید * که اگر از جوانی هر مضامین آن گوهر بدست
فکر در آورد * تا بنظر نسبت شناسان لایق معانی
نگزراند * نسبت بان فیض محیط ندهند * لهذا سهو القلم
طغرا که یکی از طرح کشان قلمرو ملک سخن است *
در اصلاح بابی که هم خود از کتاب رفع شبه اش نموده اند *
انچه بخاطر فاطر آورده در این رساله مشتمل بر پنج مقاله
بشرف عرض باریافتگان بزم تحقیق میرساند * امید
که در اینباب بشرح اهل سخن تفکر را واجب عینی
دانسته * اگر معنی به ازین بنظر خیال در اورند نگاشته

این بی بضاعت بازار فکر را حک نموده بخاطر آورده
خویش را رقم نماید * چون مرتب شد درباب
آن به معیار الادراک یعنی رساله * کاکام چنان ساخت
و دیباچه اش را * صرف رقم گشت اوراق لاله
* بسم الله الرحمن الرحیم * غزل * نو بهار آمد که
مقراض از پر بلبل کند * لوله پیچ غنچه را صرف قبای
گل کند * عاشق و معشوق را باهم زبان و دل یکی است *
گل پریشانی چو بیند شکوه از بلبل کند * جام می را نغمه
در کار است مطرب ناله * شیشه با این بی زبانی تا کی
قلقل کند * چون نسیم از سرگذشت زلف گوید قصه *
شانه هم نقلی ز سرگردانی کاکل کند * عشق اگر دل سوز
گردد با سمندر طبیعتان * موج آتش را به روی آب دریا
پل کند * شمع زین گل کردن تنها باد و منسوب نیست *
پیشتو و منصوب کر برد و در گل سنبل کند * هم چو طغرا
عندلیبی نغمه ساز هند کیست * طوطی از بهر چه یاد
بلبل آمل کند * شاهی که خسرو زرین کلاه یعنی جهانگیر

آفتاب بر تخت روان فیروزه سوار بود * و از زیب سپاه شعشعه باختر زمین چشمه سار طلائی نمود * و کتل نقره خنک روز پیشاپیش میدوید * و پالکی ابنوسی شب از قفا نمایان گردیده * راجه برشکال که تا یک سال شاداب صاحب صوبگی دریابار بود * تردستی ثکورنش سر سبزی زمرد پذیرفت * و بجبیان سحاب را که از سنگینی نار مروارید بفریاد رعد در آمده بودند * پاسبان حبابه برق پیشکش گذرانید * یاقوت خان شفق چون دید که عبور زینت بخش صفت اورنگ بشوکت افروزی صحبله او اراکاب نمود * از سر کوچه خود تا در غسلخانه مغرب زمین را پا انداز لعل آبدار جوبیاد سرخ روئی بدخشان کرد * بعد از نزول اجلال از یکطرف اعتماد الدوله عطارد مراتب ضروری ورا لممالک هندوستان افلاک را بعرض رسانید * و از یکجانب اصف خان مشتری مطالب لابدی * جاگیرداران اوج عروض را معروض داشت * خنجر خان سعد ذابح بمنصب پنج هزاری

منور از گردید * و قاپیچ پیک سماک را صبح بخطاب نیزه دار
شانی امتیاز یافت * و پرنده قاپی نسر طایر بمیمن شهرت
بازداری فارغ بال شد * و زرین قلم مشتری بمانع بدولت
واقع نویسی روشن ضمیر گشت * بعد از مساعی
شاه بیدار بخت بمحل خانه افق تشریف اجلال برده
بانور جهان بیگم زهره بستر افروز خواب گردید * مشعل
دو شاخه فرقدان بر در کرپاس عرش اساس بر افروخته
شد * و منصبداران انجم در پای رواق زبرجد بداشتن
پاس وقت قرار گرفتند * ناگاه نظر حبش خان زحل بر
انور خان ماه افتاد * دید که خود را بخواجه سهیل رسانیده
گرم بیار باشی پرتو است * گفت ای زرد گوش ترا
چه یارا که بخواجه سرای سرکار مذاق میزده باشی * و ازین
سخن موی بر تن انور خان ماه چون تیغ کشیده * گفت
ای سیاه غلام تو صاحب این جرأت شدی که با درشتی
توانی کرد * گرز مطلائی که داشت * بر پهلوی حبشی خان
زحل زد * که از خویش رفت هوادار آتش از دور دو

نزدیک دست باسلحه کرده * راجه چرسال سحاب
چو است که انورخان ماه را ابر باران کند * چو کار هندو واد
کون است * هر تیری که ببالا انداخت * بپائین آمده
در باغستان زمین افتاد * حافظ بلبل در خرخانه
آشیان راک هندی می خواند * صدای تیر باران که
شنید مقام خود را فراموش کرده * بخانهٔ داروغهٔ باغ گریخت
* دید که روشن بیگ شمع چهرهٔ زرتاری بر سر نهاده
* و قبای مروارید بافی در بر کرده * یا بیچه گل که از عشق
او بر سیخ خاکباب است * از یک گریبان سر برآورده
است * آتش در نهاد حافظ بلبل افتاد گفت ای زیاده
سر کم ذات تراچه یارا که معشوقهٔ مرا به چرب زبانی
تصرف نمائی * روشن بیگ شمع گفت * ای لولی زاده
ولد الزنا تو کدخدای آنی که سن هرزه بگوی * حافظ بلبل
برآشفت * و خواست که دست بر قبضه شمشیر شهپر کند *
روشن بیگ شمع پیش دستی کرده، خنجر شعله زخمی بر روی
زد که از پا در آمد * خبر بهم آواز آتش رسید * حافظ قمری

و قاری و دراج و باقی مطربان طرب سرای چمن دویدند *
و حافظ بلبل را برداشته بکوچهٔ باغ در آوردند * شور
و فریاد بلند شد * کوتوال دوران اگاهی یافت *
با متابعان خویش دوید * دید که در بالا و پائین دربار عجب
فتنهٔ بظهور پیوسته * فرمود که انور شان ماه را از هاله
و تموج ضیا بطوق زنجیر در آوردند * روشن بیک شمع را
از لگن بمقراض کنده دو شاخه در پا و گردن کنند *
منصبداران انجم از حقهٔ ثریا روغن راحت بر تن حبشیخان
زحل مالیدند * که بحال آمد و مساز آن حافظ بلبل بسوزن
منقار دوخته آواز زخمش را دوختند * چون زخم کاری
بود بحالت نزع افتاد * هنوز طفلان غنچه یاسمین را تهجه
شروع نکرده بود که جان بحق تسلیم کرد * سوسنی * کشت
چون بلبل زخمی متوفا در باغ * شد باندوه بدل شادی
گلها در باغ * باغ ماتم کده گردید در یاسمین گریان * چون
پرسش نمود لالهٔ صحرا در باغ * سنبل آورد بکف
از پر مرغان مقراض * که ز ماتم پر زلف مطرا در باغ *

بسکہ گردید شقایق زغمش سرخ و سیاہ * کبک از کوہ روان شد بتماشا در باغ * بسکہ برخواست کہ چون قاعدہ دانان عزا * نخل بندی کندش از قد بالا در باغ * کم زباران بہاری بزمین نم نرسید * اشک غم ریخت زبس طوطی و مینا در باغ * چاک زد رود گریبان خود از پنجہ موج * دیدہ افتادہ چو آن مرغ خوش آوا در باغ * زاغ گردید سیہ پوش چو ماتم زدگان * بنشست از غم و اندوہ یکجا در باغ * جام خارج شمرد زمزمۂ قلقل را * بلبلی کز بو دو کش مینا در باغ * نرگس خوش قلم از ماتم آن شوخ زبان * شد نشان دار غم و آہ چو طغرا در باغ * غنچہ گل آن قدر روی خود را بناخن خراشید کہ پر خون شد * ولالہ خاتون چندان مشت بر سینہ خویش زد کہ سیاہ گشت * از بسیاری شیون آواز حافظ ہدہد گرفت * واز کثرت فغان گلوی قاری قمری بند شد * وایرچی نیلوفر دف خود بطپانچہ نیلی کرد * و نائی دراج نی خویش را دو پارہ ساخت *

ملا سرودی میناؔ و ملا خضری طوطی در فکر مرثیه بودند که صدای دمامهٔ بال خروس عرش برآمد * و سقای شبنم و جاروب کش نسیم سحرخیز بخدمت آب پاشی و خاک روبی پای درسن اشتغال نمودند * مهاوت رو زکار فیل گردون را به جهت نظر گذرانیدن آرایش کرده * و چابک سوار زمانه ابلق ایام را برای معاودو وید ن مزین ساخت * همین که جبههٔ نورافشان خسرو آفاق پرتو افکن جهرو کهٔ مشرق شد * کوتوال دوران حقیقت فساد شب را بذروهٔ عرض رسانید * امر عالی شرف صدور یافت که انورشان ماه را در سیه چاه خسوف اندازند * و روشن بیک شمع را سر از تن جدا سازند * زندانبان دهر و جلاد صرصر بموجب فرموده عمل نمودند * و قصاص هردو بوقوع پیوست مقام شناسان چمن حافظ بلبل را بکلاب شستند * و از برگ غنچه کفن کرده در خطیرهٔ گلبن بخاک سپردند * و قاعده دانان انجم روشن بیک شمع را بآتش غسل دادند * و از پر پروانه کفن

پوشانیده در گنبد فانوس دفن کردند * ماه حربا در حینیکه
تخت نشین خاور را ذره وار می پرستید * زمین
از آب پوشیده باز نمود * که ظاهرا ماه شپره انه
کور باطنی عیب حضرت میکند * لهذا دوستیان اخلاص
منش بشلاق آن واجب القتل اتفاق نموده اند *
در ینباب هر چه حکم شود * فرمودند کدام شلاق باین
میرسد * که از دست چوبداران شعاعی بر وز سیاه
افتاده * و در پای در سن التفات ماهی تواند سفید
گشت * طالخان عرض بیک جعفری بعرض رسانید *
که تا کوه سار قپنجان صاحب صوبه معادن گشته *
منصبداران تعیناتی آن سرزمین روز خوش ندیده اند * واز
دست تعدی او نقره سلطان و مرزا یاقوت و لعل
بیگ و سیماب قلی و پولاد اقا و آهن بیگ و قلعی بهادر
و باقی تربیت یافتگان حضرت بر خاک نشسته اند *
از استماع این سخن انچنان آتش غضب عطیه بخش
عالم بر افروخت * که با وجود بعد مسافت از حدت حرارت

بخشم چشمه عرق از بیخ و بن کوه عذار قلیجخان روان شد * و پیچ تاب بر کمرش افتاده * بزلزله همه اعضایش از هم پاشید * چون وقت فیض بخشی سکهٔ دار السلطنت گیتی بود * سوار پالکی لاجوردی شده بزر فشانی پر تو التفات شش جهت را مزین ساختند * و حکیم مسیح الزمان معاعرض نمود * که مزاج حضرت آسمان سریر گرم و خشک است * و هوای پنجاب از برز سمن سرد تر * اگر به پایهٔ سعادت پایه آن نزهتکده را از خاک بر دارند * همانا به طبع اشرف پذیرای اعتدال خواهد شد * بنابر صوابدید حکیم رایات لوامع آیات پر توافکن اخرود گشت * جاسوس زمانه بمالک عنبر شب خبر رسانید * که نور الدین جهانگیر آفتاب به پنجاب تحت الارض انتقال نمود * قابو یافته با سپاه ظلمت از احمد نگر کنار سپهر برهانپور میان گردون تاخت * خانخانان مریخ چون ازین مقدمه آگاه شدند * با لشکر انجم بمیدان جنگ شتافتند * از یک جانب زبردست خان کف الخضیب و شیر مست سلطان حمل و شاخ زن قلی بیگ

تورد اقا زیادہ سر جوزا و کجرو بہادر سرطان و درندہ قلی اسد
دیوانہ وار بیگ سنبلہ و سرگردان اقای راس حیران
بہادر ذنب و ثابت قدم بیگ قطب با جمعی از گرز
برداران آخر صف کشیدند * و از یک طرف تیر انداز
خان قوس تیرزن سلطان جدی و کشمکش قلی میزان
و گزندہ بیگ عقرب و رسن بہادر دلو و دریابار اقای
حوت و تنگ چشم قلی سہا و ضعیف بہادر ہلال و
جمعیت بیگ پروین و پریشانی اقای بنات النعش
با جمعی از تیر اندازان شہاب استادہ شدند * و خانخانان
مریخ با چندین ہزار احدی منصبداران انجم در پای علم
کہکشان قرار گرفتہ طرح جنگ و جدل انگیخت *
ہر چند کہ با نواع و اقسام حرب نمودہ نتوانست
ظفر یافت * لاجرم بدست و آک چوکی نظرات و ریک
طرفۃ العین بدربار معلای جرفر سنا و * کہ برین ظلمت
نژادان ظفر یافتن مشکل است * اگر عنان عزیمت
گیتی پناہ از لاہور انحطاط بسر ہند ارتفاع معطوف

گرود * ممکن که به پشت گرمی حضرت فتح رو نماید *
و برسیدن این خبر خسرو جهان افروز بر سمند اوج
پیمای سوار شد * و ترکش لمعان کمر بسته باتیغ بندان
شعشعه بران سمت شتافت * همین که پیل سفید صبح از
روشنی دروازه خاور بر آمده ماهیچه لوای جهانگیری
برهان پور باختر زمین پرتو هیبت افکند * هزیمت بملک
عنبر شب از نهیب و هراس افتاده بجانب دولت
آباد تخت الافق منهزم گشت * وخانخانان مریخ
مرخروی تقویت شده با سپاه انجم تا ظفر نگر
مغرب تعاقب نمود * کشاکشی مخالفان در میدان اخضر
دست بهم داد * به هردو جانب چشمه چشمه خون شفق
روان گردید * مثنوی * طغرا به تیغ نطق جهانرا گرفته *
کم نیستی تو هم ز جهان گیر آفتاب * تیر افکنان رای
تو صدره نموده اند * پشت کمان بترکش پر تیر آفتاب *
در کشوری که تیغ خیالت علم شود * روید غلاف شرم
ز شمشیر آفتاب * با آنکه می شود زده پرتو افکنی *

نظم تو دست مایهٔ نخچیر آفتاب * در حیرتم که بهرچه
بو قید در مانده است * بر صفحه وجود چو تصویر آفتاب *
* بسم الله الرحمن الرحیم * نفایس مخزن دهان جواهر حمد کرمی
است * که خزاین رموز شریعت به پیش روا بیاء
اکرام نمود * و تحف گنجینهٔ زبان لالی شکر منعمی است * که دفاین
اسرار طریقت را بسرور اولیا انعام فرمود *
در بیابان جست وجوی خیالش دریا از گوهر آبله پای * و در
کوهسار آرزوئی وصالش کان از یاقوت یک اشک
پیمای * بادشاد نسیم شوقش صومعه داران گلشن خرقه
پوش * و بالهام شمیم ذوقش خلوت گزینان آشیان در
خروش * مثنوی * نموده بستان سرود سخن * ره خلوت
ذکر و را انجمن * کند روز و شب غنچه حبس نفس * چسانش
به پیچد نفس در قفس * بدم سازیش نغمهٔ عندلیب * گرفته
وطن در مقام غریب * بیک جرعه طوطی تنگ طرف
صد * ز اسرار او بر سر حرف شد * کبوتر معانق زن مهیتش
هوا دار سر جوش پابستیش * دل مرغ حق کو مگر خون

شود * که از چنگش این نغمه بیرون شود * شد از لطف او ساز روشن دلی * مقامات ذکر خفی و جلی * اما بعد هیچمدان انزوا فقیر معروف بطغرا * که در فن گوشه نشینی کتابی ندیده * چون قلم بغیر پوست سخت کاغذ و کشکول دوات چیزی نفهمیده * دستگاه حقایق شناسی و تحمل رموز دانی از کجا آورد * که بر سر این شاهد پر نقش و نگار یعنی مخزن اسرار زر افشانی تواند کرد * اولی آنکه در یاب طبع را بجز ف پائی قانع نسازد * و به جهت گوهرین شدن سخن بمدح سلطان العارفین پردازد * قطعه * شهریار کشور دانشوری سلطان شجاع * که از ل شد حق او دانستن علم الیقین * گه بپائین دست هند و پیش ندیدی جای خود * کی زحل گشتی در ایوان فلک بالانشین * کلک اقبالش گران شد و قفر گردون درست * نشکند هرگز بر تک شهپر روح الامین * طوطی طبعش نماید اجتناب از نیشکر * و ز گلستانی که بنشیند مگس بر انگبین * بهر شمع محفل او در سحرگاه طرب * میکند فانوس سازی گرد باد از آستین *

گر کند رو در چراگاه سمند جراتش * می تواند تاخت بر شیر
فلک کاو زمین * چرخ کی می داشت با چو بهره از سنبله *
گر نهی سند در زراعتگاه قدرش خوشه چین * گر به تیغ تسخیر
جهان یکدست بگشاید چو مهر * هر دو عالم آیدش
بی جنگ در زیر نگین * پیش خلق او خطاکار دیار صنعت
است * گر ساز و خنده رو تصویر را نقاش چین * وه
هندوستان زمین رفعتش آسمان جوکی است خاکستر
مالیده * و در بهار بیشه حشمتش کهکشان نیشکر یاست
بی برگ گردیده * از لشکرکشی اجلالش موج دریای
بنگاله تشنه نشین * و از جمله زورق اقبالش آب شد جمنه
منزل گزین * زایچه نویس طالعش اگر بجدول کشی
می پرداخت * طالع آفتاب را در طبق گردون حل
میساخت * در گلشن عدالتش نسیم را چه یارا که بی اعتدالی
نماید * و در چمن احسانش شمیم را چه زهره که بی حیائی
کند * اگر با بلبل فریادی شود گل داد رسی گره خار وا می کشد
* و اگر قمری دادخواهی کند سرو را در پای فیل سحاب

می اندازد * عطارد در جرگه واقعه نویسان بخطاب روشن قلمی
سر فراز * و ناهید در قلعه راک سرایان بلقب کبهر
شادمانی ممتاز * فرد و فتر انعامش را حساب ها وراق
درختان است * و سطر برات اکرامش را شمار
قطرات باران * به تعریف بهار خلقش چمن چمن خرمی بجامه
در آویخته * بتوصیف نیسان لطفش گلشن گلشن نازکی
بر صفحه ریخته * زال چرخ تا از بهر رایش تار و پود شعاعی
نیافت * لباس روشن ضمیری بدر را با کوی هلال
نبافت * حبیبکه سلطنت یکتا در دو سه جای این چار حد
به پنج نوبت زدن شش جهت گیری عدد بر آورده *
اگر هفت کوکب هشت مرتبه التماس کننده چرخ را
بچاکری قبول نخواهد کرد * در جشن سال گرهش رشته
عمر آزادگان را طول امل گرفتار عقده شدن * و در
هنگامه دو نشش گوهر حیات ست بکاروان را گرانی امید
پا سنگ میزان گذشتن * چون خواصانش بسرخی
هولی در آویزند * ماه آفتاب سوده شفق را ابر هم ریزند *

اگر دایرهٔ افق بساط خود را بخط استوا نمی داد *
حلقه های خدمتش در تاب خوصله شبیه نمی افتاد * در
خوان خانه قسمت زر چشم براه کشتگان بنامش
می زند * و در خطبه گاه نصیب شیر گوش آواز که فاتحه
دولتش می خواند * بذوق ایوان جلوسش سوزنی
سفید صبح بطول و عرض پرتو دل بسته * و بشوق
مسند سلطنتش گاه تکیه سبز فلک بعلاقه مهر و ماه پیوسته *
به پرستاری تختش تخت سلیمان ثابت قدم * و بهواداری
تاجش چتر صاحب قرانی همه جا علم * مثنوی * اگر قیصر
وگر خاقان چین است * ز کشت طالع او خوشه چین
است * فلک را از ازل شد در خطیره * برای او
جهانگیری ذخیره * قضا دارد در آیین صندوق خانه * ز بهر او
بساط خسروانه * شکندر چون ندارد بخت او را *
جهان یابد ز دوران تخت او را * بعهد او ز چرخ
آبنوسی * جهان را می رسد روز عروسی * ز کشت
مهر او فردوس گاهی * ز چشم قهر او دوزخ نگاهی *

بازوی بنابست تاج و تخت شاهی * که دارد بر جبین نور
الهی * اگر بیت انیش را گل به بایند * دوکان انبساط
خود به چیند * خردکشته بسی در بهر دیاری * بدین خوبی
ندیده شهریاری * بمقتضای الاسماء ینتزل من السماء
اسمش باسمّا است * واثار شجاعت از جبههٔ خورشید
سمایش هویده * در عرصهٔ جنگ که بساط شطرنج
مردانگی است پیاده اش از فیل رخ بتافته * ومنصوبهٔ
نصرتش باسب تازی فرزین نهاد و آن خیال بیافته *
در میدان زبر دستیش بازوی کهکشان زیر چاق
بستن * ودرهای ایوان داد پرستیش مرفرقدان در
معرض شکستن * اگر موج تیغش از شور دریا ابر و
ترش نمی نمود * ودندان ارهٔ پشت نهنگ با بن تیزی کند
نمی بود * کباده اش بمرتبه زورین نیفتاده * که پیش او
کمان سپیه نور چرخ تواند سفید ستد * در کمانداری اگر بکاکل رباعی
پرپرداخته * از جمیع اندازیها هر موی زلف پریشانی
ساخته * تار ایست رمحش انگشت نمائی خود نکرده *

همانا سپهر هیچ را کسی ندیده * بر سمائی انداز کمندش
نکرد عزمش را انشاء خرابی * بگاو سمندش گاو زمین را ناله
بیتابی * سر گردون اگر بیاد گرزش نخسپی * مغز صبح از
دماغش برون نجستی * سپهرش ابر پست ستاره نماو *
خنجرش برقی است راست اوا * ستونی * چو تیغ جهانتابش
آید بکف * نماید مه نو ببرج شرف * نگهه چون نماید
به تیغش گرو * غم کینه از دل برد ماه نو * ز بس غوطه در پر تو
زرف زد * ازین مه توان سالها حرف زد * بجز تیغ آن
اوج پیمای قدر * مه نو که دیده به پهلوی بدر * سنانش
بعشر نگهه نرگس و ناز * فروزنده شمع بود بی گداز *
کفش ابر نیسانی غرب و شرق * سحاب کفش را تفنگ
رعد برق * چو تیر بدسگالش زترکش بود * کمان فلک
در کشاکش بود * گزارد به تیر افگنی آنجناب * نشان
از کروی مه و آفتاب * جهان شد مهذب به ترتیب او *
بود عقل کل خود ز ترکیب او * در بهارستان استعداد
ضحاک وجودش سرسبزی کمال نه پذیرد * که بسایه التفاتش

نی برگی دانش نهال نشود * تا قاری عندلیب بمدرس
طوطی نطقش سر نکشید * شان نزول آیات مصحف گل را
خوب نه فهمید * و تا ذاکر فاخته از دبستان بیانش حق سرای
نیاموخت * چراغ نالهٔ خدا جوئی را در خرگاه سرو نیفروخت *
باهتمام نسیم پرهیزگاریش نرگس می آلود بپاکدامنی
یاسمن * و باستشمام رایحه صلاحیتش سوسن سیه کار بنامه
سفیدی نسترن * سرزمین شفاعت را اگر با بروی
خوب سبز می نمود * آتش جهنم لاله بر هندوی داغ بهر
نمی بود * بذوق کاشتن تقریرش تدرو کاغذین بال نامه در
پریدن * و بشوق چمن تحریرش طاؤس یکدست خرام
خامه در دویدن * اگر قلم بقطعه نویسی نمی افراشت *
دوات ماه سیاهی کلف نمی داشت * و اگر نام کاغذ
مشقی نمی برد * ورق آسمان مهرهٔ آفتاب نمی خورد *
شعلهٔ ادراکش از دودمان آتش طور است *
و طبع پاکش از سلسلهٔ رموز بخش منصور * مثنوی *
زوایای بطون آفرینش * فلاطون را دهد تعلیم بینش *

دود بر هر طرف چون موج بحرین * ز چشم او رموز نکمة العین *
پر قاموس بلاغت بسکه در سفت * مطول را تواند مختصر
گفت * دهد چون درس قانون بشارت * کند کار اشارات
از اشارت * بود بر فرد لطف کبریائی * خطش را کرسی
عرش آزمائی * بچشم آنکه تحریرش مطاع است * فلک
یکنقطه نشین شجاع است * مطیع اواست دارای معظم *
مرید اوست ابراهیم ادهم * در این عرفان سرائی رمز
الهام * بود از مخزن اسرار تا نام * بسم الله الرحمن الرحیم *
بیت ای جوش دل صراحی و جام از تو * شور و شر
نقل پخته و خام از تو * در میکده چون باز شود چشم خم *
آبی که بهر سبو دهد کام از تو * شب نشینان بزم سخن
بشراب حمد خانقاه سرخوش اند * که ساقی حکمتش پیاله
ماه را از باده مهتاب لبریز ساخته * و سحرخیزان مقام
گفتن صدر و شکر صانعی ذوقی اند * که مطرب قدرتش
دایره چرخ را از پنجه آفتاب گرم نواخته * از پیاله سکاین
انعامش خاره لباسان کوهسار ور از افتاده سیاه مستی

نشاط * واز چغانه طوفان اکراشش آبی قبایان دریابار
بموج درآمده تازه کی رقص انبساط * بتاثیری شوقش
عرق شبنم براندام گل قدکشش دویده * بتصفیر نی
ذوقش سبوی غنچه در مقام بلبل نواسنج رسیده *
لب پیالہ باعلام اذاکو یا انا اعطیناک الکوثر * وگوش
صراحی بالهام او شنوای فصل ربک وانحر * سبوی *
بدف گر ز لطفش بنودی سر دش * نگشتی بقانون حق
پوست پوشت * تن نی جو از بند او تازه شد * نفس
در گلویش پرواز شد * زسوز فغانهای مجلس فروز * کند
عود را او کشش عود سوز * بدریوزه آن نوا بخش دف *
نهد کاسهٔ طنبوره بر روی کف * خم باده را خاک سازی
از و * سبو را کهف آبیاری از و * بدست چمن داده
از گل ایاغ * که بلبلان زهر گل شود تر دماغ * غم ارغوانی
چو سامان کند * بزنجیرش از عشق پیچان کند * برانگیخت
بوش ز مینائی تند و * که صد رنگ مستی دود بر تدرو *
بفرمان او در کف می گسار * گل و جام گلابن شده زرین

بهار * بهارست و دور می بستانی * تر و خشکت ساغر
سرشتی حورمی * از انشار خاک چمن چمن سرخوشی
رنگارنگ دمیده * از مستی آب گلشن گلشن تر و باغی
گوناگون روییده * نسیم کنار در خمخانه هوای شراب
سرخ می رساند * و شمیم صد برگ در شیشهٔ فضا باده
زردی چکانده * شاخ درختان به گل هم کاری بدست
قوس قزح دادهٔ * پر طایران برگ سبزه هم چشمی در
طرهٔ شمشاد نهاده * گل سرخ گلاب اگرچه باغ سعدت جاده
نمی بود * الورد الاحمر من عرقی در شان او صادق نمی بود
* غنچه اول رنگ پایهای تو کل خرمی بدامن کشیده است *
برگهای راحت خویش را چون آل عبا یکجا جمیع دیده *
از عکس لاله عذاران چمن پرده سحاب گل بندی * و از
پرتو آتشین رویان گلشن دایرهٔ آفتاب ورندی *
مطربان مجلس باغ ترانه فادخلوها خالدین از نای منقار
بر آورده اند * مغنیان محفل راغ زمزمه هذه جنات عدن
بموسیقار بال آورده * ماکوی بی ثقل نسیم در کارگاه

اطلس چپ و راست میدود * و شانهٔ بی وزن شمیم در
تار و پود گلهای سنبل پس و پیش میرود * جولاهٔ نامیه
اگر بدین قماش رخت سرسبزی خواهد بافت * تراز
شاخچه انبساطش در دوکان نهال رو نخواهد یافت * لوله
پنج غنچه را از نزاکت بچوب گرخار گل چه کار * و پرکاله
نسرین را از لطافت بذرع پر بلبل چه بازار * خیاط
رطوبت هر چند رفوزن مرحله برگ رسانی انگیخت * رشتهٔ
قرقی در کف خور می هنرش بمقدار گره شبنم نگسیخت *
از خلعت کاری بهارستان سرو و صنوبر عریانی نکشیده *
و از تشریف باری نیسان بدامن شمشاد و عرعر
برهنگی ندیده * جامه فیروزی تاک و چنار از بخیهٔ تازگی برگاه
جامهٔ زمردی * تفسیر والله المرجع والماب از چهره
گلزار معلوم ترجمه انزلنا من السماء ماء از جبهه سحاب
مفهوم * باران شانه بموی سنبل گذاشته * و شبنم
آینه بروی گل داشته * موسم تر و تازگی نهال * و هنگام
سرسبز شدن شمال * موضع پیمانه رسانی لاله * مقام

سرخ روشن زالا * کل کوزه ساقی را سیراب
شود * که چون شقایق جاش بر وارد * سبوی * بده
ساقی شراب ارغوانی * که کرد ولاله گون رنگ خزانی * بهار
فیض دار و شیشه تو * بود ریزش چون نیسان پیشه تو *
درین موسم قدح میروید از خاک * صراحی میدمد
از شاخ هر تاک * اگر دودی بباغستان در آید * برنگ
دسته ریحان بر آید * ازان نسرین سحرخیزی امید
است * که از صبح سعادت رو سفید است *
بیا مطرب به بلبل شو هم آواز * دف گل کوک کن
با پرده ساز * زند که غنچه حرفی از رخ گل * بر آید از لبش
آواز بلبل * زرود بوستان بشنو ترانه * که شد موج
و حباب او چغانه * به نیشش خار زین فصل طرب خیز
کند گل زخمهای نغمه آمیز * بمن ده ساز برگ گفت وگو
قرض * که وصف گلشن می خانه شد قرض * در گاه
پیر مغان بهر به عریضه نوشته * که سقای سحاب در آب
پاشی دریای عمان را خالی نکند * و استان می خانه بدر چه

طویل نشده * که فراش آفتاب در خاک روبی
بجاروب شعاع زادرهم نشکند * راقمی که در سلک
همه جا بر شکسته نویسی گذاشته * در تحریر وصفت نیاید
درستی خط مثل گشته * نجار کارخانه فلک دانست این
قصر محتاج ستون نخواهد گردید * اگر تهپاره بال
بالک درخت سدره و طوبی را در باغ می برد * معمار کاخ
آسمان ترا بر طاق بلند گذاشته * بجهت ایوان طرح از
رواق این عمارت برداشته * وغدغه تاک حوادث
را چون دست پناه طابی بدرش رسید * از حلقه اش
صدای قمن دخنده کان امدنا شنید * چون کتابه نویسش
طلای رواق نشینان در دوات ریخته * بر تحریر سقاهم
ربهم شراب طهورا کلک یاقوت اتابیخته * نقاش
مانی رقمش را پایه زور قلمی دست نداده * که اگر
نسیم در دیوان نشست کند تصویر نتواند استاد *
چرخ بمشابهت خم باده فیض ساقی خلق و دهر * قمر
بمشابهت قدح لبریز نور بخشش ده و شهر * ناهید بذوق

وزهره از پرده چنگ بسته نگار ساخته * عطارد بشوق
پیغمبر بزلف بنازی سطر نامه پرداخته * مریخ از نکهت
شرابش علم بشیرگیری بیشه فلک * خورشید از
رایحه کبابش دلبر در تیغ کشی حمل و سمک * زحل
بیکرنگی دربانش سیه مست رفعت گردیده *
مشتری بیک جرعه معاشش باوج نشاء سعادت رسیده *
واعظ منحرف طبع که استقامت راه میکده را از خلق
نهفت مشار الیه هذا صراط مستقیم راچه طریق تواند گفت *
طراحی که پیالهای چینی قلم برداشته * بر دور هر پیاله چند
بیت باین رنگ نگاشته * مثنوی * چون صراحی خون ما جوشیده
از بس با شراب * کی تواند شد بزم می کشان بی پا
شراب * گر ز تیر غمزه اش سیخی تواند یافت دل * بهر تعظیم
کبابش می جهد از جا شراب * چشم مست را ز بخت جام
گیریهای ناز * میرسد امروز نشاء گر خورد فردو شراب *
* خال چون در سایهٔ لعبت بجوید برگ عیش * می تواند
یافت از پائین گل از بالا شراب * ماجرا یران حسن از

شانه ساز دستی * گر بهند و زلفت آرد از لب دریا
شراب * در و میدن تا سیاه چشم مست کشته اند * می چکد
از آهوان بر دامن صحرا شراب * کی بود با نامه او نیک قلم
کیفیتی * تا نریزد در دوات خویشتن طغرا شراب *
شراب داروی نیست * که اگر طبیب چرخ پنهان بر دارد *
استخوان دو پاره صبح را بیک جرعه درست نسازد *
چون عکس جامش بخون گرمی بدایره فسرده دل
نافته * جگر لخت لخت شفق سازد وصل خاطر خواه
نیافته * قاری مصحف گل که رفعت سرو سینار امید اندا صلها
ثابت وفرعها فی السماء در اور شان او می خواند * سایه
قرابه شعاعی بر زمین پیدا شد * که هر ذره خاک را
آفتاب توان ساخت * تا خطه بغداد و خط بغداد و جام نسبتی
دارد * در آن عیش آباد هوا آب را بی نشاء نگذارد
* هر گاه پیر گردون را از صبح کف سستی بر دهن است
* بقدح شراب جهان آرا صحیح ساز وجود خویشتن است
* اگر فلاطون در زمین صانع گردون می عبور می نمود *

از دولت پا فرو رفتن به بالای در هر قدمش خمی می بود *
قمقم سبوها نایب مناب الهام غیبی * قلقل کدوها
قایم مقام وحی لاریبی * پسته دهانی که به تماشای می عنابی
پرداخته * بادام چشم خود را نهال پذیرای نشاء ساخته *
زهادی که بدین محیط فیض پی نبرده اند * ربنا ظلمنا انفسنا
را جای خود شمرده اند * کاخی که در ها را امکان تو اند شد می خانه
است * وظرفی که چشم ها را اکحال تو اند گشت پیمانه *
اگر درین مصطبه شکستگی بمینا رسیده * اذا السماء
فطرت هویدا اگر دید * چون از زخمی بقرابه شراب
زر دروان گشته * والشمس تجری بمستقر لها بخاطر گذاشته
* چشم صراحی بر دست می فروش که بپای خمچه اش
می رساند * و گوش پیاله بر آواز باده نوش که
بشربه اش می خواند * عطسه شیشه را انشاء صدای
سلسبیل * و صیحه بط مژده ندای جبرئیل * سبوی *
بیا ساقی امشب بمیخانه بین * چراغان مینا و پیمانه بین *
سپهر است این کاخ فرخنده پی * پر و چشن مرتب ز خمهای

می * بود باده خورشید این آسمان * قدحهای نورانیش
اختران * چه باده صفا بخش صحن چمن * طراوت فروز ایاغ
سخن * فند پرده عیب ور پای خم * که سازنده او شدی بر لای
خم * مغنی بیا سیر می خانه کن * شراب سرور به پیمانه
کن * ور و بحری گر کند ساز و ود * شود از ترنم فروزی
چو عود * بود زین مقام پر از اهتزاز * چو کشکول غنچک
قدح نغمه ساز * زبس خاکش از رود می گشته تر *
محل صوت رو شده از بام و در * بکل چینی نغمه گردد
دو ماه * که بر چار دیوار او پنجگاه * شد از فیض می خانه صحرا و
شهر * مقام بساط طربهای دهر * محله نتوان دید که خامه
تعریفش صدای رو ونگیرد * و بکوچه نتوان رسید که نامه
توصیفش آواز دف نه پذیرد * بمقتضای لکل مقام
مقال گوشه نیست که قوال پرکار خالی نماند * و شعبه
خوان صوت عمل بست را به پاسد آواز کی نرساند * روزی
نرود که مطربان ترانه بمعاینش نغمه سنند * و شبی
نیاید که مغنیان ترنمی با عشقبازش روان نکنند * از زر شاه

آواز گل نغمه بمقام دسته شدن رسیده * واز پرده
عنا از طرح زخمه سبز آهنگ نمایش کرده * عود را
طربهای نغمه اگر بآب نمی انداخت * پایش از گرمی هنگامه
بغرو میکداخت * قانون در صفحه طرب بمسطر سازی کف
کشوده * واز قلم مضراب در تحریر صورت ید بیضا
نموده * طنبور اگر سر بند خود بدست مطرب نمی داد *
و ترانه را از دولتش از پرده نمی افتاد * سشتر غو هرچند
بسرکشی مضراب زمام خود گسیخت * از مقام حجاز
نواز بهیچ راه نمی توانست گریخت * دو تار که از
لب کشاد یکتا رخبر ندارد * قول ان مع العسر یسرا
چون بزبان آورد * موسیقار قطار چاره زنی را نفع
بگذاشته * رباب آن کاریزا از کشت نغمه حاصل
بر داشته * چنگ کوزپشت اگر کج نهادنمی بود *
به تعظیم زخمه مطرب قامت راست می نمود * نای در بن
مقام است که لب بر لب مغنی گذارد * وبند انگشت
خشک شده بوسه شمارد * غیچک بزرگ و کوچک

فوج غم را قتل ساخت * و از تیر افگنی کمانش دو خانه را یکبار باخت * رباب از ضعف تن سر بزانوی مطرب نهاده * و از بی مغزی استخوان مضراب به دستش افتاده * ارغنون که بصوتش روح فلاطون تازه است * در علم تهی داشتن صندوق پر آوازه است * رود ساز برگ فنون آهنگ یکدیگر آمیخت * و از آب خشک بند صدای تر و تازگی انگیخت * دف چنبر چرقد سفره چرمین درمیان گسترده * و بر کنارش غذای بغیر طپانچه نخورده * خنیره بسکه رغبت شراب سرود داشت * پیش ساقش یکدست دو کدو کنه انداشت * صندل با آتش ذوق غلغل جوشید * و صداهای خاشش به پختگی رسید * تال که تن بسر و دپائی داده است * در مقام نشاط افزائی باده است * مثنوی * طغانشه شاه بر سر تخت جام * کند کامرانی چه صبح و چه شام * بر آید بدین تخت پر آب و تاب * نهد بر سر خویش تاج حباب * چرا شاه حبش نخواهد کسی * که دارد سپاه طراوت

بسی * زگل کشته کرسی نشین ایاغ * که می سوزد از عشق
او لاله داغ * چو انگور این باده ریزد بخاک * کشاید بهر
چیدنش دست تاک * مصفا شرابی که بی کذب و لاف * بود
در درونش به از صاف صاف * شرابی که از نکهتش انجمن *
گل عطر خوشی افکند بر چمن * حبابش چو بر هم خورد از شمال *
طرب زیز افغان شود هم چو بال * به بین جام را تمام این
شراب * ندیدی اگر بدر را آفتاب * بدر از مشابهت
رویش بشرف پرستش رسیده * و هلال از
مناسبت ابرویش سعادت انگشت نمای دیده * تا
سواد زلفش بیاض گردن نیابد * رمز تولج اللیل فی النهار
از ابهام بر نیاید * و تا درستی چهره اش بنازکی خط نهفت *
کنایه تولج النهار فی اللیل وضعی نه پذیرفت * در انجمن
وصالش چراغ مهتاب بی پروانگی راه ندارد * در چمن
خیالش گل آفتاب بی عندلیبی پا نگذارد * و خبر زد که پسر
یعقوب را به نظر دریا و رزده * بشوق دیدنش راه
دریچه قدح طرب بر آورده * شاهد گل آرزو صد هم مجالس

بودن * ندیم بلبلان هوسناک مصاحبت نمودن * تمکین
پاسنگ شوخی نگاه * راستی مرکی تابع کج کلاه *
نزاکت شاهزاده سخن * ملاحت نمک پرورده دهن *
گشودن چشم مستانه باز کردن در میخانه * ماه نو ابرو
با آفتاب هم زانو * کاکل عنبرین شمامه دست چین * مشوی *
گلستان غنچه از باغ رویش * چمن برگی ز نخلستان
مویش * قدح در دست او از لاله کاری * بود سرمشق
جوی نوبهاری * شراب از پرتو آن ماه پاره * کند هر قطره
خود را ستاره * نگاهش تیر دوی ترکش باز * خدنگ
غمزه اش در عین انداز * کند یاقوت بهر یکتاهی *
به پیش لعل میگونش غلامی * بدفتر بندی سودای آن گل *
طناب از طره خود بافت سنبل * چو وصفش را قلم بر صفحه
نوشت * سخن از نقطه تخم نازکی کشت * با تعریف
مغنی نام ز خانه * توان کاریز شد بر روی نامه * معمار خلقت
خاک وجودش را با آب چشمه نور سرشت * و کاتب
قسمت خط ناصیه اش را بکلک مژه حور نوشت * اگر

نقاش صنع سفیدآب لعلی از گوهر یاقوت بکار می
برد * خامه ایجاد در چهره کشائی او برنگ لائق بر می
خورد * هوای گل رویش نمایکی است در دشت
پر افشانی عندلیبان * و فضای سنبل مویش میراث
در کف باکشائی فاختگان * واللیل اذا یغشی سوگندیست
بشب زلف معنبرش * والنهار اذا تجلی قسمی است
بروز چهره منورش * پردگی سرودی که از داود رخ
پوشیده * بمقام دمسازی او بی حجابانه دویده * گل
برگ لب بآهنگ بلبلان کشادن * مغنی سرود بیاد
مستان دادن * نسیمی که به چمن رخسارش در آید * از
عهد شناسی خرمی کی بر آید * بشوخی آن خوش آوازادا
* به تماشای دل و جان فدا * از مشاهده کاکل خرام
هوش تمام * کاکل مشکین سراسر گرد چین * از خال
هلال تا ابرو * تفاوت نه یک سر مو * بسوی *
بعشق آن بخت مرغوله پرداز * زهر تار دست چاکی در
دل طناز * لبقام غنچه گیر و خار مضراب * کند چون رود

زادم سازی آب * زرنگین نغمهای دل خراشی *
نی از لعلش کند یاقوت پاشی * اگر مشت خسی
با عطر دوست او * گل خورشید گردد از کف او * بیاد
پیلم خابش زهره * شده تسبیح تار چنگ زهره *
خط سبزش به ریحان داد تعلیم * که نگذارد رقم از دامن
جیم * شقایق بی خطا او از کف باغ * بود مجموعه از
آتش راغ * گل رویش ازان دو رنگ ماه است *
که رایت نور بزم صبحگاه است * بسم الله الرحمن الرحیم
سیمین ورقی تا نهیم داوند * وانزاد دوات عنبر نیم
داوند * در باغ سخن برای زیب سر کلک * کاله سلطه
مرغ شاه دهیم داوند * یعنی اورنگ نشین ممالک شریعت
پروری * دیهیم گزین اقلیم طریقت گستری * صف
آرای لشکر اسلام رایت * و مقهور نمائی فوج کفر
حمایت * قهرمان کشور خداشناسی * و حاکم دادن
دیار حق آشناسی * داور فلکستان و خدیو چرخ
پاسبان * قمر احتشام عطارد و نظام * ناهید شان خورشید

بساط * بهرام صولت برجیس دولت * کیوان کلاه
مریخ تختگاه * سوی * شاه عالم گیر زیب تخت
که اوج شرف * سایه اش را آفتاب آرایش افسر
کند * هر در بار جلالش فیلبان روزگار * فیل گردون
را تر صد از شفق زیور کند * تا ز چشم بد نه پاید رخش
اقبالش گزند * آسمان فکر سپند از دانه اختر کند * چون
باز دو الی از هما و همای چرخ * فرش راهش را
ز صبح عافیت مرمر کند * تا نمی آرد عطارد فرد مهر و ماه
را * منشی رای منیرش کی قلم را تر کند * بس که می سازد
عبیر دولتش مهر و قدش * می تواند طفل شبنم را
مالک عنبر کند * صفت زان جامع وه عقل میگر و در قیم
* جای آندارد که هر یک را خرد از بر کند * در بخشش لاولی
کفی نه کشوده * که دریا را از مرجان چهره خراشی سرخ
نگردد * و در ریزش جواهر دستی نیاورده * که معادن
را از فیروزه پشت کوبی کبود نشود * و از ترشح
ابر عطایش از همه بموجب الذاتی لایزال است

جبابش زوال نپذیرد * چون نشان دُرگوهر اقبالی
نصیحت باور نگیرد * در ایوان بخشش چون از وقوع
صورت لا یحتاب زرپاشی پی افراختن دو دست
بر طاق بلند گذاشت * نقره صبح اگر لیاقت سکه
عطایش با خود می دید * از میان خزانخانه گیتی خویش را
بکناری نمی کشید * چون گردون بدرگاه کج راه نمیرود
خود را هم مکتب یک مکتب هم مکتبان او نتواند
شمرد * مستوی * روزیکه شد از پر وگیایش
ماهیز * ظاهر نشده پره قفل قدرتش میعید * خورشید
چو گشت از شرف خازن او * وادش زخط شعاع
یکدسته کلید * در پای ایوان رفعتش رعد باد بست زخم
خون چکان برق تن * و در سرا ایوان حشمتش ابر واقع
هواهیست * پلاس سیاه باران ده گردون * باشاره
نسیم معدلتش خار ناخن از کابن بال تدرو و دو
نشین * و بپای ادیب مرحمتش لوح مهر باز از ابجد
و فا هو الف گزین * اگر بحسب الهر من الایمان *

مانع باغبان حراستش نمی بود * گربه پیدا و از کمین گاه
طایران باغ اخراج می نمود * در ایام انجابتش وحشیان
فسادِ اندیشه را آلاتِ سیاست از تن میدرید * و در
زمان امن نشانش کوهیان فساد پیشه را دو ات
انتقام از بدن میبر وید * باج گزاری گیاه آهو را از خط
پشت گرفتاری کننده رو داده * بخطا جستن بطرف ماه
پلنگ از حلقهٔ زاغ بزنجیر خانه افتاده * روزی که گاه گشت
صحرا می نماید * هر گیاهی را ازین سخن بزبان می آید *
* مثنوی * از عدل چو گرگ میش رخنه شده * در
دست غزال بنه‌های پاره شده * بازوی شکستهٔ شیر
خوابیده به پشت * آهو بچه را نایب گهواره شده *
چون شیر فولاد قیمت که از کاخ بنام جوبر معه می آرد *
و در بارگاه درخشش را همین شمس برکاهی جوهر خدمت
ندارد * و در طبلهٔ مسند اجلالش اباق سپهر بگر گا به هلال *
و برزمین توسن اقبالش نهال گیتی دو خوابه ماه و
هلال * سواریست که یکتاز آفتاب از همایه اش میگریزد

دلیر نیست که بهادر مریخ از بیم با او نمی ستیزد *
و آسمان پیکر تکی سپرش محیط افاق گردیده * و کهکشان
بیک جهی تیغش از شرق بغرب رسیده * حلقهٔ کمندش
با دایرهٔ افق هم وسعت است * و چوب سنانش
با خط استوا هم استقامت * کمانش دو عالم را
یکگوشه خانه چاه شمرده * و تیرش هشش جهت را یکجا در پر
نشان واری سپرده * اگر زه و بانش در مقام
جدید بلند صدای نه نمودی * قول وفیه باس شدید اکوش زد
مخالف نبودی * خنجرش را دستهٔ نظاهٔ ظفر بی تماشی * و
زرهش را دامن های فتح بی پرکاش * ستوی * رخش
بسوی آهوی چون سبز شده * سرخیل نجوم دهشت
آمیز شده * گردید از کهکشان گنبذ چرخ * روزیکه تفنگ
او صدا اخر شده * چون بحسب علموا ابناءکم الرمیا نشاندار
تربیت کردیده * علم تیر اندازی را از صغیر سن بقصد جهاد
اکبر ورزیده * در قاج زنی کمان باب تازکی زورش چشمه
زهگیر لبریز * و در تیر افگنی انسان با آتش تندی گندش

نی پر خانهٔ دو دخیز * عقاب تیرش چون شاخ کمان بوسهٔ دل
عدو سرکشیده * بر سر خواب پیکان را به جهت نثار در پای
خود ریخته دید * صید یکه از پیکان خدنگش زخم بردارد *
زهر بار را مرهم راحت شمارد * دقیقه گیری بمرغ هوا
بسته * پرنده از کمانش غیر تیر نجسته * اگر چست بال
تند رو بگرد او نمی رسید بدل نزدیک او دور بود
* والا در قربان شدن آن کوتاهی نمی نمود * پی کمانش
از نیله گاو سپهر است * و شاخ زه گیرش از زرد آهوی
مهر * چون کف بسرعت تیر اندازی گشوده *
تیر آخر بر تیر اول سبقت نموده * بسوی * آن
چاشنی کمان آن صاف خدنگ * سیر آب حلاوت
است پیکان ده رنگ * برگوشهٔ چوبک نی از ترکش
آورد * شد نیشکر از مهر گیاهش صد رنگ * هرگاه حضرت
صاحب قرانی بفریاد فضایل زبان گشاد * بموجب
الولد سر لابیه داد و جامعیت و کمالات وا داد * حلیم بوعلی
که از دولت او مقاصد سفا بر مسند افاده می نشست *

اگر قانون اشارات در و میدید کمر باستفاده می بست
* و بنای العالم امین الله که صورتش بمعنی رسیده *
خیاط فهم یزل بر قامت والای او بریده * بند قبای شجرش
سبزهٔ ایست از گلستان تجرید * و تکمهٔ پیراهن کالبدش
غنچهٔ ایست از بوستان تفرید * دلالتش راه از خود
سفر کردن پیدای گم شدگی * و بی هدایتش منزل بحق
وصال کشتن دور شده نزدیکی * شخصی که در چله داری فکر
بشرایع فیض علم اندوخته * قواعد ارشاد را مریدانه از مدرس
قال آموخته * اگر متن مطالع آفتاب بشرف شرح او می
رسید * حاشیه افق بدولت وضوح آن ابهام نمی دید *
رباعی * گر قطب شمالی همه جائی گردد * در طوف کلاه او
هوائی گردد * زینسان که بسر پرستیش اوج گرفت *
جا دارد اگر فلک بجائی گردد * چون حدیث علیکم بحسن
الخط را بکتابم رعایت نموده * از برای قطعه نویسی
کهف مشقی بورق آفتاب کشوده * نو خطی که غمر در
یلدوز زبر جد فلک پرداخته است * در پیش کاتوبش

چون قلم سر خود بزیر انداخته * ورق نسرین هر چند بهم
بشبنم وار گردیده * از قلم نرگس نژادش سرزنش
ناهمواری کشیده * ته و بالا شده قلمش بعکس دوران
آسایش گیرد * زیر و زبر شده رقمش بخلاف آسمان
دامن پذیرد * دوات سیاهیش معدن نیلی است بی
عیار برون * و حقه سر چیس کان یاقوتی است بی جرمش
درون * چین خامه اش چو پرکار با خط بهری واژو * چه
عجب اگر برای نقطه پای وار وایره کذارد * تا به
زبردست طالعش چون رقم را در جاوگاه دیده ورق برای
نشست * حرفش کرسی از زیر خط آفتاب رخان
کشیده خوشه کشت * تحریرش درو کرده دامن ناخن گل
* نخل باغ تقریرش پر آبش دیده اره بال بلبل *
* رباعی * چون خامه و حدیث پیما شده است * مجموعه وه لشاط
ولها شده است * از بس کشاکش کفش نا واسطه *
در هر قلمی بند گره واشده است * چون شعاعی
سپهر در شام بارگاهش کمر بخدمت بسته * صبح را بسر

مشعل زرین آفتاب پیوست * اگر مشعله آینه منظور
نظر نمی بود * سکندر والا دگاه بکوره سازی آینه کیف
نمی کشود * از لب روافش بیان فان الجنة هي المأوي
صورت بست * واز ابروی طاقش ایا یي لم ایخلق مثلها
في البلاد موقوف پیوست * شمسه بودن رفیعش بدرجه
روشن نیفتاده * که آفتاب خود را تاریک بشمار ده
* و کتابه حجره و سقفش مرتبه طول رقم نداده *
که عطارد بعرض آن نماید * بذوق قالی شفق طراوت سوزنی
کهکشان پنجه ثوابت و سیاره ساخته * و شوق بند سنجاب
لطافت گاو تکیه آسمان بعلاقه مهر و ماه پرداخته * از
گلاوزی مسند کیوان سیاپیسمیش چشم خانه باغ ارم
گردیده * واز نقش فیروزی پرده ناهید لقا در آوازه *
و صورت بلبلان رنگین گزیده * مثنوی * نه کشوده
باین پرده چو جنت در عیب * بسته نیر فرش چمن
مشرق جیب * گل کرده بروی کارش از کلک قضا *
هر نقش که بود در ویش مرده غیب * در سرا

بستانی که دوران بساط عیش او گسترده است *
نو بهار خویش را از جمله خزبستان کهنه شمرده است *
بساقیهای شمع صبای گل سبوی قلقل انگیخته * و مطرب
نوا خوانی چغانه سنبل در آویخته * اگر می و حدت
پیمانه چنگ آمدنش عهد می بست * صوت مغنی ابهم
سراپا طنبور ابتهام می پیوست * از دو پا لبش بط
شراب مرغابی بحر هم پرواز * و از حوصله واریش خم
سحاب با ترشح سبو هم انداز * یک سر کی نقاش میوه
درخت طور منظور اعتبار * و بهم سکی کبابش مائده
خوان تجلی ملحوظ افتخار * بزور باده خرمی شیشها بالیدگی سرو
یافته * و بجوش نغمه شکفتگی سازها برقص طاوس شتافته *
صفحه شش جهت منقش برنگینی صدای مطربان *
هفت فلک منقرنس بطراحی صوت مغنیان نغمه
سرایان * چون لب با آهنگ زمزمه کشوده آمد * این
ترانه را بزبان خطاب ترنم نموده آمد * بیت * ای زدهی
به پیش روی تو سوخته شدی * دوران زنی مقام هم

دوخت شدی * از نغمه شناسی اوستادها دائم آب سبق این
علم رو نمود * که در تحصیل مراتب سرود هر یک قیاس غور رسش
عهد نتواند بود * عود از کرم خوانی سبق آهنگش در
مکتب مقامات اندوخته * و دود از مرد زبانی ورش آب
در لوح فقرات روان ساخته * نای از بهر نغمه سازی
بالفت درمانده است * و قانون بر تخته سرود نوازی
سبق صدا رسانده * طنبوری باده پرده ها را انجا طرح
نمیداده * و رباب الفیه تارها را قطعی سپارد * و دف
شمسیه جلاجل را بی سعی شنیده * و چنگ قواعد مضراب
را بی قصد فهمیده * غیچک از کشکول سه تار نخواند که
بشرح راست آید * موسیقار از بستی فصل مقدمه
سراید که بقول در آید * ارغنون صندوق علم سرود
را بی قفل گذاشته * و جز بمطالعه اصول کروهی سرپائین
داشته * صدا در مندل عزایم چون نخواهد * که عمل
تسخیر طرب سازی صید اند * در مقام علم نشاط پایمالی تال *
وقوف مجلس داری اندوه محال * رباعی * طغرا بمرید

صابس آن خسرو دین * باشد و سحرگاه کف اخلاق
کرین * زان پیش که آید بابش حرف دعا * آمد
بزبان استجابت آمین * نگاه بعد عزو همن معنی عجایبی * وچهره
کشائی شاهد لاریبی * بسم الله الرحمن الرحیم * کاسه
فروغ این زمین فکر چون گلشن تذکره چند صحب کردید *
غنچه خطاب تذکرالاحباب بر شگفتن رسید * مثنوی *
طغرا تاکی تیغ زبان تیز کنی * در وصف شهان
سخن جلوه ریزان کنی * آن به که بجای خفتگان دم
صبح * توصیف دو ازده سحرخیز کنی * پیر بقعه پاک
باطن شیخ محمد علی باذنی به نسیم قناعتش سرخ و زرد
شاه و ادخار پست کرهین * و به شمیم ریاضتش تر و خشک
سلطنه سنبلی کوه سار نشین * زال چرخ هرچند رشته
شعاعی آفتاب را تافته * قابل بخیه دوزی خرقه اش
نیافته * چوب دعایش صندل دردسر گمراهی است
* مثنوی * از روز ازل گشته طلبکار خدا * نشناخته
دری بغیر دل یار خدا * از گوهر ذات او تحیر دهر کرد *

چون دانهٔ تسبیح بجز کار خدا * نکته سنج مراتب عرفان بندگان مرزا مرخان * در دایرهٔ خدا طلبی به نقطهٔ ذات می تواند پی برد * در صفحه اسرار جوئی بحرفهای نیکوی می تواند برخورد * در آسمان اهلیتش حضیض را پهلو نشینی اوج سپهر * و در سپهر آدمیتش تحت را پایه تمایز بافوق برابر * در جوی قلمش آب زندگی میرود * و بر سبزهٔ رقمش رنگ حیات میدود * مثنوی * مینای کلکش چو گیر و قلقل * دروش بدهد ساقه رانشاء مل * بر صفحه آواز نویسد با بلبل * از خامه مشتاد تاب زرگل *

خویشتن محفلان همه دانی حکیم محمد ضیا خراسانی * طفل خامه اش در مربع نشینی نقطهٔ امتحان زیبنده * و نورد نامه اش در دانه چینی حرفهای آیان خوش اینده * از سیه چشمی دانش خم فلاطونی دلنشین بادهٔ تحقیق * و از رنگی مدادش سیاه مستی خاطر سخوار دقیق * حکایت کهنه ملاقات زبانش تازه است * و ابیات بست آشنائی بیانش بلند آوازه * مثنوی * شاد است

همیشه خاطرش از ره دین * یکدم نشود زکار دنیا غمگین *
با او همه کاینات اگر عکس افتد * چو آینه هر گز نزند چین
بجبین * دانای رموز حادث قدیم حضرت شیخ عبدالکریم
دار باعی که عهد وصل مضمون پردگیان ابهام نشسته *
در دو لخت مصرع بر شاهد ادراکش بسته * خامه
فطرتش سر بنوشتن طومار صبح فرو نمی آرد * و نامه
همتش چشم بر خط شعاعی آفتاب ندارد * ساز نگاهش
کوک قانون شریعت * و صدای لهجه اش سوای مقامات
طریقت * قطعه * آید با بزش سخن زکام دل فقیر * اراسته
از نگاهش محفل فقیر * نعلین بخروش در خلوت زار *
نقش قدمش در یچه منزل فقیر * قاطع نیک راه
درویش عبد الله بمقراض لا ریشه نهال تعلق را بریده *
و چون تشدید الله از شاخ سار تجرد گل چیده * مقراضش
اگر بریدن خط دلبران کم می بست * قطع حسن
و نخواه تر از این بر کسی نمی نشست * هر که با غنچه
کاغذینش را دیده * منت گلشن از باغبان نه کشیده *

غزل * گاهی کوششِ بخط پردلی پردازد.* الفاظ برپرده اش بخود می نازد * افسه چو حوای خورده کاری بسرش * ازبرگ گل باغنچه می سازد * تازگی بخش مراسم قاضی محمد قاسم از خوشه رفعتش زال چرخ را سنبله در دامن* و از اهتمام دهقان حشمتش پیر گردون را نورد و خرمن * باشنائی حرف ملایمش زبان از درست گوئی بیکار * و بهر فزای وصف الفتش سخن باکام خوشش هم خار * در جائیکه نسیم غرورش وزیده * سبزه از طرف ریشه قد کشیده * سبزی داغ است عطار و از سخن دانی او * خورشید کباب از دل نورانی او * ابروی هلال تاقیامت نرسد * درباب شگفتگی به پیشانی او * مقتدای سخن پناهی حضرت میر الهی قصایدش آینه زار شاهدان معانی * وغزلهایش جو یبار طبعان روانی * خامه اش بر نسب خامه قلم نرگس خط کشیده * ولیقه دواتش از بهر تکی ریحان بر خود پیچیده * مداد رقمش از سیاهی

زلف سنبل است * و هر سخنش از سرخی رخسار گل * قطعه * هنگامه طراز بلبلان سخن است * باریکی حرفش رگ جان سخن است * هر کلمهٔ نطق او بخود واند * آیا به گفته اش روان سخن است * نغمه پرداز یکدلی حافظ بزرگ علی ترانهٔ معرفت را از مصنف بهتر می خواند * و زمزمه حقیقت را از موئف بیشتر می شنواند * از نهایت موافق در نغمه سازی بسر و مخالفت سری ندارد * و از غایت متابعت در خواندن حجازی آهنگ عراقی نمی گذارد * و در دایرهٔ انجام هم طراز میگردد * در مقام استعداد هم نوع میر قصد * رباعی * که قوت دل از کانسهٔ طنبور دهد * که ظلمت دیده را از خط نور دهد * الفاظ انا الحق که بود نامربوط * مربوط کند بدست منصور دهد * کلیم طور سخندانی ملا ابو طالب همدانی * در میدان اعجاز تقریر اژدهای قلمش با دوات سحر بیابان در فتاده * در مصر ید بیضای تحریر نیل رقمش بطرف منکران کوچه داده * اگر بتعریفت بیتش زبان کشایم

لهر به فار قصیده باید بست * و اگر توصیف غزلش برخیزم به ترتیب دیوانی باید نشست * چراغیکه از شعلهٔ طبعش افروزد * آستین کردیاد را بسوزد.

* رباعی * گل دفتر خود ندیده باب سخنش * در میکده بهر بن شراب سخنش * هرگز نشود بصاب کردن محتاج * بابل نبرد نام جواب سخنش * زبدهٔ اهل صلاح محمد صالح جراح، اگر زخم گل رفو پذیر می بود * نسیم به بخیه کاری او رجوع می نمود * اگر داغ لاله قابلیت مرهم میداشت * صبا هر دو علاج پیش او میگذاشت * میل غفلت زدائی اگر در چشم حباب باده کرداند * از سبکی به پردهٔ غایبیه اش سایب نرساند * حقه جراحیش لبریز مرهم سازش است * و نشتر فصادیش سرشار آب نوازش * رباعی * گر به چمن در دکان بگشاید * صد عقدهٔ شاخ ارغوان بگشاید * چون غنچه کند دادی گلشت خویش * در وصف سرائیش زبان بگشاید * عارف بی قال و قیل خدام شیخ اسمعیل گلزار سخنش از آب چارجوی رباعی تر و تازه * و سحاب

قامتش در بازش معنی سبحانی باشد آوازه * اگر بطرح قصیده و غزل می پرداخت * دریک قطعه زمین سخن صد بیت می ساخت * ـــــه برگه بدو مصرع یک بیتش گفتن می خورد * در چار باغ هستی نام تر و تازگی نمی برد * رباعی *
چون ساز دو بیت گفتن آورد بدست * صد نغمه بچار تار مصرع پیوست * استاده نشد صوت رباعی بدو پا * تا نقش ترنم بمربع ننشست * مجموعه قوت و پردلی پهلوان شیر علی در درس خانه فقر دیو نفس را خاک لیها داده * و در میدان کشتی صبر هیچ پهلوانی بر زمین نیفتاده * پیشینیان این فن تلاش پس خری او میکنند * قطع پوشان این عالم لنگ کمر اثرا می خواهند * کشتیش کر قضا و قدر است * در دستش آسمان سر زیر و پا زبر * رباعی *
کر سایهٔ دستش مدد خاک شود * از زور زمین شاخ بغم پاک شود * درهم شکند بقوت بازویش * زنجیر کباده گرز افلاک شود * بسم الله الرحمن الرحیم * کریه قلم خطاب این رقم دردناک طغرا است * کراز ماتم

افروزی باغت نوحه شاه و گداست * چو بدرتن خلق نشان بهیر اجل * چشمک زده بر حیات رهگیر اجل * نامید زکنت چرخ سپر وازخی کس * کرد و چو قلم بقتال شمشیر اجل * روزیکه اگرساز نهال یعنی همایون هرشگال بساز کرفتن فوج گلها ارتکاب داشت * ودلبر رقم سترکش به جهت لشکر نویسی قلم زمردین بر فروز را افشان میگذاشت * یکه تاز نسیم شمیدان چمن تاخته از سبزه باین عرض داشت زبان کشاده * که نهال باغ جهانگیری درکنار آب جمنه سیر کمه یر شهادت از پا فتاده * بشنیدن این واقع خزان تا بر فوج خورمی را شکسته دلی روبموده * که سوار پیاده اش بر درست گرفتن سلاح شکفتگی قادر توانند بود * رعشه کدورت سپهر را از دوش کل زمین انداخت * و لرزه کلفت دسته را پهلوی سوسن بخاک یکی ساخت * سبزه شمشیر ازغلاف زنگاری بر آوردن دشوار گردید * و زنبق را نیزه از زمین شکرگاه بر داشتن

بصعوبت کشید * نافرمان بسبب ارتکاب غم از
ترزین وخود دست داشت * وجعفری به جهت اشتغال
الم رونق هستی را از کف گذاشت * غنچه دراین
هنگامه عزا کلاه خود شگفتگی و سر ندارد * و ریحان دراین
ایام ماتم بخوشی و خورمی دلی نگذارد * وشقایق چار آینه
داغ را چون عکس نشاط بر خود حرام شمرد * وگلنار زده
شبنم را پرتو انبساط مطلق نام نبرد * ابشار گلستان
ترکش موج در کمان شاخ چوی کج براست کردن نشان
وازی گریه پرداخت * فواره بسان دمع عام شده را
از هم بر دغم خود پاشیده * ودراندازگاه کمند ترشح خود را
بنجیال اشک ریزان رسانیده * حوض باغ چلقد آب را
از تن برآورده عریانی پذیرفت * و چون سایه لوای
درختان از کدورت بروی زمین خفت * نهر چمن گریبان
جوش سنگین خود را سبک خاک کرد * بطریق شران
سیلاب از بی طاقتی بنالا برآورد * بمثل از چاک زدن
سینه سراپای خویش را تار تار یافت * لاجرم در تعزیه خانه

چمن لطف موسشایان را شتافت * تاج خروس اعتقاد
قزلباشی شاه چمن در کنار نهاد * و در میان فوج خود می
از غم به بریدن مثل تاج کفت کشاد * وگل جیغه
دار در این ماتم جیغه از دستار بر داشت * و بلبل
نافه دار درین عزا نافه عنبرین را در گلاه نگذاشت *
شکوفه از عزا ریش سفید خود را کنده بدست باد
فغان داد * و بنفشه از قهر سنبل سیاه خویش را
بریده بر کف نسیم آه نهاد * گل کوزه درین تعزیت
از شبنم الماس باب خود آمیخت * و گل زعفران درین
مصیبت از زالۀ زهر بدهن خویش ریخت * لشکر بهار
چمن نامه دا ابر بارانی سیاه پوش گوید * کار خموشان
این فوج کرنای رعد بفریاد رسید * بلبلان نقاره فغان
را از نیل کدورت کبود ساخت * و فاخته میر مقار را
بانگ دل خاشور نواخت * نیشکر بساز و برگ نخلبندی
کفن گشود * و طوطی بخواندن این مرثیه آواز بلند نمود *
مثنوی خبر از بزمگاه آید که شاه صف شکن

آخر * بسوی ملک عقبی چون خدنگی از کمان رفته * برنگ
چرخ از یک تیر داد صد ظفر داده * چو بر پیال فلک کرسی
بچنگ دشمنان رفته * نخورده هیچ گه خورشید تابان زخم
بر صورت * روایش از چه بر آسمان چون خون چکان
رفته * چو افتاده ز پا آن شهسوار عرصهٔ مردی * بزور
گریه آب از دیده تیغ پر دلان رفته * کمان در خانه خود
کرده ساز گریه و ماتم * بهر جانب فغان تعزیت از تیردان
رفته * بگریه گشت از چشم زره سیلاب خونباری *
ز چشم سخت چار آینه اشک بجرسان رفته * درون
را باخته خود سراپا آهن از کلفت * خروش زمح فولادی
باوج کهکشان رفته * چرا از دو پلین نگردد از کدورت که بار
گونه * که رنگ حلقه از اندوه هم چون زعفران رفته *
پروزه گفته از مردکان در قبضه گردون * چو باضد زخم
چکک سوئی پی نشان رفته * شهادت صرخرو کرده
است چون گل صرخ روی را * از ان گلزار خونریزی
برنگ ارغوان رفته * باستقبال از گردون دویده

شکر انجم * چو روح آن صف آرا از زمین بر آسمان
رفته * ز اشک فوج و سپاهی خون فتاده شور در بطحا *
که دارای سپاه حق پرستی از جهان رفته * پی تاریخ
قیاسش یکتا ز خامه عاجز شد * نبودی گرد و کم گفتی
سپهدار از میان رفته * ابر در هوای عزا خانه آنقدر
گریست که سیلاب بر زمین گردید * و رعد در
فضا ماتم سرای آن قدر نالید که آواز بر آسمان پیچید
* برق از جهت مکان ماتم چون اشک بقطره زدن
بر افراخت * تخت مرصع گلشن از تندباد زیر و زبر گردید *
و چتر زمردنارون از صرصر کدورت نیلگون شدن رسید
* درون چنار از غم برگ چراغ شقایق سوخت * و برون
گلسار بستان شمع لاله افروخت * عرعر شکستی شاخسار
حیات خود تن داد * و صنوبر بر سستی ریشه زندگی خویش
دل نهاد * سرو از گرانی باندوه قدمی نتواند برداشت *
و تاک از خوردن پیچ ملال گاهی نتواند گذاشت * شمشاد
در این ماتم بناخن برگ رخسار می کند * و ارغوان در

عزا به پنجه گل طپانچه برو می زند * بید مجنون با نصب کشتی
عضبا از محبت بدن گذشت * و سفید از از غم سراپا
سرخ و سیاه گشت * رباعی * چون باغ عزا خانه ماتم
شد * از گریه سرو و گل زمین پر نم شد * شادی ز خروشان
طایران نیز گریخت * غم را از هجوم اشکها محکم شد *
زاغ لباس ماتمی پوشید که تواند از دوش انداخت * و کلاغ
پوشاک عزا انگزید که تواند با فکرش پرداخت * بلبلان
از کثرت ناله خویش فغان لب را نشنید * و فاخته از
هجوم اشک دیده گریه خود سرو را ندید * طوطی چندان تن
بزیر غم داد که رنگ سبز پذیرفت * مینا آن قدر دل
با قیون ماتم نهاد که در سیاهی نهفت * مرغاب را آتشی
بر تن ریخت که با آب دفع توان نمود * و طاوس را داغی
بجان بیامیخت که بر هم خلاص تواند بود * مرغ آبی از
ریختن اشک فراوان چادر لاجورد یافت * و کبک از
انگیختن آه نمایان بکوه سیاه شتافت * تدرو منجلی که در
ماتم از بال قبای مطلق بر بست * دراج مشعلی که عزا

از پر جامهٔ زربفت گردید * هدهد برای خاک بسر کردن
از شانه دست بالا داشت * قمری به جست گلو فشردن
از طوق بکف چاق گذاشت * ستوی * زین واقعه
گشت ساقی بزم آگاه * گردیدگان جام بدستش چو کیام *
مطرب چو خبردار شد از ماتم او * بر جا سر و دوا ز بس
سر زده آه * نوحه بزم نشینان بسکه آهنگ سرایت
یافت * ساز برگ نشاط بمقام عزاداری شتافت *
پیاله از حباب می بسینه کوبی خود دست کره نموده * و
ساغر از موج باده بچهره خراشی خویش دست کشوده
* ایاغ را آبی در چشم نگردیده که گرد آتش نخوابند *
و قدح را خونی از دیده نچکیده که مرجانش ندانند * صراحی از پایه
دستار خویش را بر زمین محفل انداخت * قرابه از
صافی گریبان خود پاره پاره ساخت * مینا آن قدر
اشک بارید که خمخانه اش را سیل برد * و سبو این
قدر بخاک غلطید * که از رقصهایش توان شمرد * بطک
از گریه خویش را بغاتی دریا سنجید * و کدو از نم اشک

خود را بر بستهٔ گلهای صحرا دید * طنبور ز بجای ماندهٔ
سرود ز بر غم در کار ریخت * و رباب بعوض صاف
کردن نغمهٔ غم از پردهٔ بیخت * کمانچه بهدف شدن
تیر آه سر خویش بر آورد * و موسیقار بجهت
بوسف لب بزیر دندان در آورد * و چنگ بیشتر
از اهل عزا گیسوی خود پریشان ساخت * و عود
زیاده از ماتمیان بناله جان سوز پرداخت * قانون از
اندازهٔ حذاقت بر سر پا کشید * و بربط از سوراخها هزار
داغها بر سینه دید * نای هر چند بند خویش صدای نوحه
بر انگیخت * و دف این غزل سوزناک را بفغان
آمیخت * مثنوی * در شب سحاب تیره باوا گریستم *
رعد فغان نموده بغوغا گریستم * گل کرد حرف قتل شه
وحشت بشکل داغ * بر اوج نرگس شهلا گریستم * در
فوت آن نهال گلستان [illegible] * [illegible] بر شکال بدعوا
[illegible] * بیرون
[illegible] دعالمی

خواب * باکوه کوه غم بدارا گریستم * یاد آمد از
شگفتگی روزی انگشتش * چون آبشار بر لب جوها
گریستم * زان بیشتر که جام بر آرد فغان ز لب * در بزمگاه
باده چو مینا گریستم * تا شهریار ملک دکن گریه سر کند *
بر درگهش گرسنه چه طغرا گریستم * بسم الله الرحمن الرحیم
این تازه رقعه چون بمظفر علی رسید گلدستهٔ معنی رنگین
پدید رقم دستگاه ظاهر شد که نشتر فقیر بدست محمد رضا
افتاده و دست از رضای محمد باز داشته * بعمل خیانت
دست گشاده * از دست بر دوش چه نگارم * و از
دست اندازش چند چند شمارم * استعاره انگشت
سبزه که مراد داده کیست که نشنیده * و تشبیه سبحهٔ
چشم که بدست من فتاده کیست که ندیده * اگر بدست
و پای تحریر و بسی از سخنوری میداشت سخن دست
بدست گشته مرا باین دستور از خودی انگاشت
* چون بند انگشت دلم بیقرار است که این دست
مردم را کسی منشی میداند چون گره شب خاطرم

جمع است که مردم این دست را اهل شاعری می خوانند* سخن یکدست را که چون خط دو دست جدا در دست از دوران بیدست چه زیان* وانهمه دست در وان چه نقصان* انگشت نمایان خیانت که دست اندازی سخن کج کشاده اند* چون انگشتان دو دست درین کار دست بسته یکسان نیفتاده اند* اگر بدست باری توفیق بر ایشان دست انتقام انداخت* از چندین دست قصاص هریک را بدستی حاجز باید ساخت* بعضی را چون ابهام از دیگر طوق سنگین بگردن زند* جمع را چون خنصر از خاتم بند گرانی بر تن نبرد* طائفه را چو دست شکسته بر چوب بستن روا ست* طبقه را چون پای بریده در خون نشاندن بجاست* قومی را چون قبضه کرگ در بند آهنی باید جا داد* گروهی را الفیه دوات بسته بچاه باید فرستاد* طایفه را چون دستگاه کاغذ پاره پاره باید ساخت* جمعی را چون پسته قلم بند بند باید انداخت* اگر دست این کناره کرد چون پهلو بمیان شان

نمیرسید * پهلو دار از چند دست قصاص پر کار حال
نمیکو دید * من بیدستگاه که از تلافی دستبرد زادونگی
ندارم * بدست خود چگونه داغی بر دست شان گذارم *
سبکدستی کجاست که به تیغ سرشان از تن جدا سازد *
و به جهت انگشتهای خود ناخن بریده بخاک اندازد *
هزار دستان چمن از بیم این فرقه دست از سخن
باز داشته * و دستان زن گلشن از ترس این قوم سخن
بالا دست گذاشته * الحاصل دست دست این
دزدان است و سخنهای بالا دست دانه ایشان *
بسکه بخون زیری سخن بهر خانه دست کشاده * جادوان
پیش اینها پشت دست بر زمین نهاده اند * ملک
سخن از دست این قوم مرتبه خراب گشت * که بقدر
تنگدستی آبادیش بخاطر توان گذشت * وقتی شود
که چندین دست انگشت ندامت بگزند * و زمانی رسد
که چندین انگشت دست پشیمانی بخایند * امید که
چون انگشتوانه خیاط هزار سوراخ بدست شان

در آید * و چون ور رشته عوده تان هزار انگشتان بر آید *
* مثنوی * و مستور نقش تحریر از روی پرده غیب *
صد دست و زوا یشان مردم برای طغرا * زینهار
گر دست دزدی دآرند دزد بود * خط را ۱.۱ گر بدزدند
از دست و پای طغرا * * بالله التوفیق بهذا المرام **

* تمت رسایل ملا طغرا *

خاتمه نسخه طغرا

نحمده و نصلیه اما بعد بر ضمایر خورشید نظایر اصحاب دانش
و عقل و خواطر بیضا مظاهر ارباب بینش و فضل مستتر
و محتجب نماند که رسایل ملا طغرا از رنگینی عباراتش به مرتبهٔ
شگفته تر که موسم بهاری کشمیر جنت نظیر را نعل در
آتش انداز و شادابی فقراتش به درجهٔ خوشتر
که تر و تازگی گلستان ارم از دلها فراموش سازد چون
بالفعل رسایل مذکور بسبب تداول ایادی کسان
از حد اختلاف عبارت و پریشانی مضمون بود و بسبب
تصرف جابجا کاتبان و ناظران ایام از مخدوشی و مشکوکی
تغیر مضمون می نمود خواطر احبای شایقین و قلوب آشنایان
عاشقین چار ناچار بران آورده که آن کواعب مجمع غرایب
و آن ابکار منبع عجایب اگر بحلیهٔ صحت و آراستگی پیراسته
و بحلل عدم غلطی و پیراستگی آراسته جلوه افروز
کاشانهٔ منظر طالبان این فن و پیرایهٔ ظهور پیش نگاه راغبان
زمن گردد والحق حقه که آن عروس زیبا و خاتون رعنا مقبول

نگاه خورد و بزرگ و منظور نظر هر کهتر و مهتر خواهد بود
بنابران اضعف الخلایق بل لاشی فی التحقیق عاصی پر معاصی
شیخ اثیر الدین احمد ساکن موضع پنڈوه متعلقه ضلع
بردوان آن رسایل مذکوره را از جا بجا بصد کد و کاوش
تلاش نموده قریب ده نسخه بهم رسانیده با استعانت نواظر
مولوی ریاض علی صاحب شارح گلستان شیخ سعدی و خصوصا از
نظر تصحیح بالترجیح جناب مولوی محمد نور حسین المعروف
به سید جان بلگرامی متخلص به نوروز * بیت * کزین نگاه
او بی شبهه و شک * گشته غلطی هر ز طغرا پاک * و خارهای
شکوک و خاشاک اشتباه و حشو و زواید ازین چمنستان فردوس
نشان صاف گردیده و خلعت صحت و لباس بی خللی
و وقت بر قامت زیباش راست آمده بچهاپه خانه پچهوا بازار
من محلات کلکته که بالتخصیص معموره فیما بین شراکت من عاصی و
مولوی محمد فیض الله بقالب طبع درآوردم * غرض نقشیست
کز ما یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقای * مگر صاحب دلی روزی
به رحمت * کند در کار این مسکین دعای * و تاریخ اتمامش من

تصنیف نوروز بیاگرامی بسمت سطور در آمده اینکه

* نظم *

* چیز از جا چه تحریر است *

* بی دلها عجیب تسخیر است *

* مرغ دل صد بردن می آرزو *

* طرهٔ گیسو دو دام تسخیر است *

* جلوهٔ آن چو لعبتان فرنگ *

* نقش از رنگ و چین تصویر است *

* شاهد آرزو بشره حاصل *

* بعد الحمد نیک تقدیر است *

* بسکه این نسخه منظر دلهاست *

* بهر تاریخ او چه تدبیر است *

* دیدی نوروز از زبان خودش *

* گفت هاتف بهار کشمیر است *

۱۲۴۴

ہجری

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۹	مشتی	نستی
۳۷	۱	بگردانم	بگردنم
۵۷	۳	سوارہ	گہوارہ
۶۳	۲	پولاو	پولاوُ
ایضاً	ایضاً	چلاو	چلاوُ
۶۶	۷	زار	راز
۷۰	۸	منصوبہ	منصوبہ
ایضاً	۵	اخرش	ساغرش
۸۰	۱۰	م	تمام
۸۲	۱۰	مکرہ	کبوتر
۸۳	۳	بارعی	رباعی
۸۸	۹	بامسالا	بامسالا
۸۹	۱۳	دشتار	دستار
۹۰	۹	گروئیدہ	گردانیدہ
۹۳	۱۳	بستی	سستی

صفحہ	سطر	غلط
۹۴	۵	ورالاکات
ایضاً	۹	شتر
۱۰۱	۱۶	خامرش
۱۰۸	۱	فروازی
۱۱۳	۴	بوده
۱۱۵	۵	کال رزی
۱۱۹	۲	قایم
۱۲۰	۱۱	عالیا
۱۲۱	۲	شیران
ایضاً	۱۴	کبری
۱۲۲	۱	کایی
۱۲۵	۸	ڈیا
۱۲۶	۱۰	خالی از منقط
۱۲۹	۶	زینش
۱۳۰	۹	بر آب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۹	زسیبوارش	زمیوارش
۱۳۷	۱۶	اگر	انگر
۱۳۸	۷	بتبای	سقبای
ایضاً	۱۴	تماشائی	تماشای
ایضاً	۱۵	بای مسافت	طی مسافت
۱۴۰	۷	مدشیاری	پدستیاری
۱۴۲	۱۵	دریار	دیار
۱۴۴	۱۰	پزک	برگ
۱۴۳	۸	جمیازه	خمیازه
ایضاً	۱۳	شگستن	شکستن
۱۴۵	۱۶	تاک رااز	تاک رااز
۱۵۴	۱۱	پستب	پست
۱۵۶	۹	ازین	زین
۱۵۷	۱۷	سایش	ستایش
۱۶۹	۱۴	کر	شکر

صفحہ	سطر	غلط
۱۶۲	۱	ذک
ایضا	۷	نزاوس
۱۶۴	۱۳	عطار
ایضا	ایضا	ورالمک
ایضا	۱۴	افلاک
۱۶۵	۸	زبرجد
ایضا	۱۶	دارآتش
۱۶۶	۱	چر
۱۷۰	۳	پوسیده
۱۷۲	۲	مشتبانہ
ایضا	۹	اشاده
۱۷۴	۴	ابیاد
۱۷۶	۱	شہر
۱۷۷	۱	عطار
۱۷۸	۱۶	بہر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۸	وزیروہ	وزیدہ
۲۱۲	۱۵	مصر	مصرع
۲۱۳	۱۵	غیبراش سنب	غیبیاش اسپ
۲۱۶	۱۰	بم	ہم
۲۲۰	۱۳	آمادیش	آبادیش
ایضا	۱۶	خماط	خیاط

* باہتمام رسید *